الآثار الكاملة

(٤)

السيد جمال الدين الحسيني (الأفغاني)

بالاشتراك مع آخرين

ضيـــاء الخـــافقيـــن

جريدة في العلوم والسياسة والأخبار الصحيحة

السنة الأولى - الأعداد ١ - ٥

لندن - ١٨٩٢م

إعداد وتقديم

سيد هادي خسرو شاهي



الفهرست

الموضوع	الصفحة

مقـــدمـــه

ضياء الخافقين

استمرار مبارزه بااستبداد

سيد هادي خسرو شاهي

ضیاء الخافقین
و:
استمرار مبارزه با استبداد

... به دنبال توقیف سید جمال‌الدین اسدآبادی و سپس تبعید وی از ایران که همراه با اهانت و آزار بود، نشر اکاذیب و تهمت‌های بیشرمانه توسط رژیم ناصرالدین شاه آغاز شد... اما این امر نه تنها سید را از ادامه مبارزه باز نداشت، بلکه پس از شناخت ماهیت واقعی رژیم شاهی، به افشای چگونگی نظام استبدادی حاکم بر ایران پرداخت و در «بصره» ضمن تماس با علمای بزرگ، خواستار استمرار مبارزه تا سرنگونی ناصرالدین شاه گردید...

بطور طبیعی گزارش کامل فعالیتهای سید در بصره به ایران رسید و ناصرالدین‌شاه به قصد انتقامجوئی، به دربار عثمانی نامه نوشت که سید چون تبعه ایران و از مردم اسدآباد همدان است، باید به ایران بازگردانده شود!

«هدایت پاشا» استاندار بصره، تلگرافی از باب عالی دریافت نمود که در آن از اصل و نسب و محل تولد سید جمال‌الدین، سئوال شده بود... «هدایت پاشا» از «عبد الحمید رافعی طرابلسی» که قاضی بصره بود خواست که در این زمینه بدون اطلاع سید، تحقیق بعمل آورد! ولی سید گویا از چگونگی سئوالات قاضی مزبور، متوجه حقیقت ماجرا شده بود، به او می‌گوید : من عضو انجمن عالی

معارف اسلامبول در دوران وزارت «صفوت پاشا» بودم و در آنجا قید شده که من «افغانی» هستم!... هدایت پاشا، گزارش تحقیق را به اسلامبول فرستاد.

در این موقع، سید که از خستگی و آسیب‌های دوران تحصّن در حضرت عبدالعظیم، و رنج سفر دردناک راه تهران و قم تا بغداد و بصره بیرون آمده بود، از «متصرف» اجازه خواست که به شبه جزیره عربستان سفر کند، اما تحصیل اجازه چون میسر نشد، سید پیش‌بینی خطر کرده، درخواست سفر به اروپا نمود و این بار با سفر او موافقت شد و سید بی‌درنگ از بندر بصره خارج و رهسپار اروپا گردید... اما دیری نگذشت که از اسلامبول دستور تلگرافی برای جلوگیری از حرکت سید و اعاده او به بغداد، برای متصرف رسید، ولی سید دیگر درون کشتی از دسترس مأمورین عثمانی دور و در امان بود!... و در واقع این سرآغاز مبارزه‌ای بی‌امان، علیه رژیم استبدادی شاه ایران بود.!

مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی، چگونگی فعالیت‌های سید را در این سفر اجباری، که از جمله نشر مجله «ضیاء الخافقین» در لندن بود، شرح می‌دهد که ما به مناسبت نشر دورهٔ کامل این مجله با بهره‌گیری از تحقیق استاد محیط طباطبائی و استفاده از اسناد و مدارک جدید، به شرح چگونگی آن می‌پردازیم:

... سید مستقیماً به لندن رفت و همین که بدانجا رسید، به تحریر مقالات و ایراد خطابه و نشر اوراق چاپی بر ضد ناصرالدین‌شاه مشغول شد. سید جمال‌الدین نامه‌ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصرالدین‌شاه برحذر داشت. از قرار معلوم در آغاز ورود به لندن، بر «میرزا ملکم‌خان» سفیر معزول ایران در انگلیس وارد شده بود و او را در نشر منظم جریده «قانون» کمک می‌کرد.

روزنامه قانون مقالاتی دارد که گرچه انشاء فارسی آنها ریختهٔ کلک «ملکم» بود، ولی معانی و افکار همه زادهٔ فکر سید جمال‌الدین است.

سید مکاتیبی به زبان عربی در لندن چاپ کرده برای علمای عتبات می‌فرستاد که در برخی از آنها امضای: سید ـ سید حسینی یا رمز به کار می‌برد و عین این مکتوب‌ها نیز در مجله ضیاء الخافقین (عربی) که به مساعی او انتشار یافته بود، درج می‌شد. سید در مدت کوتاهی توانست رابطهٔ میان دربار ناصرالدین‌شاه و حوزه‌های علمیه سامرا و کربلا و نجف را تیره کند.

داستان انحصار دخانیات پس از مدتی کشمکش بالاخره به نفع اهداف سید جمال‌الدین و موافق منظور او به پایان رسید. فتوای مرحوم میرزای شیرازی که بدون شک محصول تمهید مقدمات سیاسی سید بود، «شاه» و «امین‌السلطان» را در مقابل هیئت روحانی عتبات و تهران مغلوب ساخت و در ضمن میزان نفوذ روحی علما و تأثیر دخالت مستقیم آنها در امور ملکی به تجربه ثابت گشت. این نکته توجه کامل سید را در تبلیغات بر ضد «ناصرالدین‌شاه» به سوی علمای روحانی معطوف ساخت. نامه‌هایی که او به علما نوشته و سواد بعضی از آنها باقی مانده است، درست به هدف منظورش اصابت می‌نمود و علمای بزرگ را با ذکر دلایل منطقی متوجه اهمیت وظیفه‌ای می‌کرد که حفظ دین و مذهب در برابر ظلم و خیانت و اجحاف و اسراف ایجاب می‌کرد.

این وضع تا آغاز مشروطیت دنباله پیدا کرد و کسانی که در تهران یا عتبات از روحانیون و یا طبقات دیگر مردم پرچمدار مخالفت با دستگاه استبداد قجری می‌شدند، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نفوذ تبلیغات سید قرار گرفته بودند. بیگانگانی که در این مبارزه سیاسی و اقتصادی شریک شکست شاه و صدراعظم شد و خدمتگزار مؤثری همچون امین‌السلطان را به عذر عدم حمایت وی هنگام خطر از دست داده بودند، تیغ تیز تبلیغ خود را متوجه سید کردند، چنان که مرحوم میرزا ابوالقاسم طباطبائی نقل می‌کرد و بعدها هم این قضیه را از آقایان سید هبة الدین شهرستانی و سید محمد صادق طباطبایی برادر آن مرحوم شنیدم: مرد بیگانه‌ای، بلند قد و سفیدرو و موبور و درویش مآب! در لباس

جهانگردی همان ایام از هندوستان به عراق عرب آمد در مجالس علما و طلاب عتبات حاضر می‌شد و از سابقهٔ علاقهٔ خود در سفر دریا با سید جمال‌الدین داستانها می‌گفت و سید را بی‌دین و باده‌نوش! و بی‌مبالات در مسائل مذهبی معرفی می‌کرد؟!

این گونه تبلیغات دامنه‌دار بر ضد سید جمال‌الدین در حوزه علمیه سامرّا علاوه بر شهادت برخی از نوکرهای درباری ـ که سید از بست حضرت عبد العظیم بیرون آورده و گویا جامه را بر اندام او پاره کرده یا بیرون کشیده بودند ـ در مورد ختنه نشدن! سید، اثر ضمنی خود را بخشید...

سید جمال‌الدین وقتی از «بصره» به «لندن» رفت در نخستین مقاله‌ای که در مجله «قرن نوزدهم» انتشار داد، نوشت که او اینک از «ایران» می‌رسد و بیش از هر کسی با اوضاع کشور خود آشنایی دارد و به انگلیسها با دلیل و برهان حالی کرد که در شناختن ایران از راه مقامات سیاسی و کنسولی خود دچار اشتباه شده‌اند. سید جمال‌الدین به انتقاد صریح، انگلیسیها را متوجه این نکته کرد که سودجویان سیاسی و ارباب مصالح خصوصی در انگلیس، نمی‌گذارند حقیقت اوضاع ایران به استحضار اشخاص نوع پرست و آزادی دوست و خیرخواه برسد. فرصت از قول گراهام نقل می‌کند که در یکی از مجالس خطابه سید «که گزارش مجملی از آن را نماینده سیاسی ایران به تهران هم فرستاده بود» سوز سخن سید حضار را به گریه درآورد.

سید در غالب نوشته‌های این دوره خود هدفی جز درهم شکستن ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان ندارد و از آن افکار بلند مربوط به اتحاد اسلام و مطالب عالی اجتماعی و فلسفی کلی دیگر، کمتر نشانی در تحریرات و تقریرات این دوره او دیده می‌شود. دولت ایران از یک طرف سانسور شدیدی برای جلوگیری از ورود آثار سید «ملکم‌خان» به ایران برقرار کرد و به وسیله مأمورین سیاسی خود منظماً گزارش فعالیتهای سیاسی این دو تن را از لندن

می‌گرفت و روزنامه‌های فارسی تهران و اسلامبول را به جوابگویی دشنام ملکم و سید وادار می‌کرد. روزنامه اختر اسلامبول که دو سال بعد از این عمل، خود کاملاً تحت نفوذ فکری سید و یارانش درآمد، در سال ۱۳۰۹ فوق العاده مفصلی در حمله به سید و ملکم‌خان چاپ کرده و هر دو را به باد ناسزا و تهمت گرفته بود...[۱].

استاد محیط طباطبائی، در بخش دیگری از کتاب خود، باز در این باره می‌نویسد:

یکی از فضلای اصفهانی که مدتی را در کلکته با مرحوم مؤید الاسلام مأنوس و مربوط بوده از قول او نقل میکرد که سید جمال‌الدین را هنگام آخرین تبعید از ایران و عراق در یکی از بنادر خلیج فارس بر کشتی دیدم و با او سخن گفتم، مرا تشویق کرد که در هندوستان روزنامه تأسیس کنم و از راه قلم به آزادی مردم خدمت نماید و خود هم به او وعده داده بود که به لندن می‌رود و روزنامه می‌نویسد.

وقتی سید در آستانهٔ حضرت عبد العظیم متحصن بود دوستانش شب نامه‌هایی انتشار می‌دادند که در آن به کارهای امین‌السلطان ایراد می‌شد تا آنکه موضوع انحصار داد و ستد تنباکو پس از تبعید سید پیش آمد، باز همان شب‌نامه‌پراکنی موجب تولید دغدغه و هراس مسئولین امر گردید. وقتی عده‌ای در طهران دستگیر شدند که از جمله میرزا رضای کرمانی دلال بازار و مرید سید جمال با حاجی سیاح مهماندار سید در اصفهان و چند تن دیگر از دوستان سید در میان آنها بودند با مرحوم مستشار الدوله میرزا یوسف خان تبریزی صاحب رسالهٔ یک کلمه، اهمیت مطبوعات و نوشته‌های سیاسی در نظر اولیای حکومت مطلقه ناصرالدین‌شاه معلوم شده بود. سید بعد از تبعید نتوانست در بغداد بماند و به بصره رفت. سید در بصره به وسیله سید علی اکبر فال اسیری منسوب میرزای شیرازی که قوام الملک او را از شیراز تبعید کرده بود و به سوی سامره می‌رفت

مقدمات صدور فتوای تحریم دخانیات را سبب‌سازی کرد و همین که توانست به کمک مادی هدایت پاشای طرابلسی و مساعدت برخی از سران عرب بصره «طالب نقیب» خود را به لندن برساند بر ملکم وارد شد که روزنامهٔ قانون را بر ضد امین‌السلطان تازه تأسیس کرده بود. ملکم از بیانات و راهنمایی‌های سید در کشف اسرار ظلم و استبداد در روزنامه خود منتفع می‌شد. سید از راه شرکت در نشر مجله‌ای عربی ضیاء الخافقین و ایراد سخنرانیها و نشر مقالات در مطبوعات انگلیسی و مکاتیب چاپی و ارسال آنها برای مقامات روحانی و سیاسی شیعه در عراق و ایران، ایشان را بر ضد امین‌السلطان بر می‌انگیخت. در این موقع بود که مساله ایران در مطبوعات خارج و بخصوص در انگلیس مورد بحث و توجه قرار گرفت.

مقارن همین زمان مقالهٔ معروف سید جمال در نشریه «قرن نوزدهم» انگلیسی دایر بر تشریح اوضاع داخلی ایران انتشار یافت و افکار عمومی را نسبت به دستگاه حکومت ایران بدبین ساخت.

در صورتی که «درومونددوُلف» سفیر انگلیس در طهران امین‌السلطان را زیر نفوذ منافع انگلیس قرار داده او را از وابستگی به دستگاه حکومت تزاری جدا ساخته بود ابداً رضایتی به حضور سید در لندن و استفاده از مطبوعات و مجامع آزاد آنجا بر ضد حکومت ایران نبود.

انتشار نامه‌های عربی چاپی خطاب به علمای بزرگ شیعه مقیم عراق و ایران در انتقاد از کارهای شاه و وزیرش، امین‌السلطان را به تکاپو انداخت و...[۲].

واکنش‌های انتشار ضیأ الخافقین

در واقع سید پس از خروج از عراق و اقامت در لندن، ضمن ملاقات و مصاحبه با بعضی از مدیران جراید انگلیس، سخنرانیهائی نیز در لندن ایراد

می‌نمود وسپس به همکاری با نشریه‌ی «ضیاءالخافقین» پرداخت. این‌نشریه به‌دو زبان انگلیسی و عربی چاپ می‌شد و در هر شماره چند مقاله درباره مفاسد حکومت و خرابی اوضاع ایران با امضای «السید» یا «سید الحسینی» و یا رمز و نام مستعار انتشار می‌داد. نخستین شمارهٔ این نشریه در شباط ۱۸۹۲ م ـ یکصد و پنج‌سال پیش ـ انتشار یافت و سید نامهٔ خود را که در بصره برای میرزای شیرازی فرستاده بود، در شماره دوم آن چاپ نمود و نامه دوم خود را در شماره سوم آن با رمز: ک، هـ ف، ق، س، ط. (کهف، قسط) منتشر ساخت.

البته با توجه به سبک نگارش و محتوای مقالات و امضاهای متعدد موجود در ذیل آنها می‌توان بطور قاطع گفت که اغلب مقالات ضیاءالخافقین، بقلم سید جمال‌الدین نبوده است.

توزیع این مجله در اروپا، و سپس ارسال آن به ایران، توسط پست، واکنش‌های گوناگونی را ایجاد کرد... بعضی از افراد ترسو و بزدل و یا وابسته به دربار، با فحش و ناسزا! از آن استقبال! نمودند، و بعضی دیگر، از وصول نشریه به نام آنها دچار ترس و سرگیجه شدند!

در مجموعه نامه‌های موجود در خانه امین الضرب، که در کتاب اسناد و مدارک منتشر شده درباره سید، درج شده است، نامه‌هائی در این زمینه وجود دارد که برای شناخت چگونگی واکنش‌ها! یکی دو نمونه را نقل می‌کنیم:

آقا محمدبن حاج عبدالجیداصفهانی، نمایندهٔ حاجی محمدحسن در مارسیل **Marseile**، در نامه مورخ ۳ جمادی الأولی ۱۳۰۹ هـ. می‌نویسد:

«... عرض دیگر از قرار روزنامه‌جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظر آقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی از خیالات فاسد بی‌معنی نوشته بودند، اینست که عرض می‌شود. در روزنامهٔ چاپ لندن نوشته‌اند که سید جمال‌الدین افغانی به لندن رفته است و با ملکم‌خان نمک بحرام همدست و همعهد شده‌اند. شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایران من‌جمله وزیر اعظم

نوشته‌اند و در روزنامه چاپ کرده‌اند من جمله آقا سید جمال‌الدین هم بعد از عزیمت از طریق بغداد و بصره به برلن پای‌تخت آلمان رفته است و در مجلس بیزمارک گفتگوها نموده است حالا هم در لندن با ملکم به هم‌بسته‌اند و به این مزخرف‌گویی اقدام دارند و خیال می‌کنند که این مقولهٔ مزخرف را کسی اعتنا خواهد کرد. در برلن جواب آقا سید جمال‌الدین را بوضع بی‌اعتنائی داده‌اند. ولی در مقابل جناب جلالتمآب نظر آقا وزیر مختار شرحی از خیالات فاسدهٔ آقا سید جمال‌الدین در روزنامه‌جات فرانسه گذاشته از بدو ورود مشارالیه به طهران و خیالات فاسد او و اخراج نمودن او را و مذمت زیاد ازو و ملکم بیک نحو خوشی مضامین خوش در روزنامه‌جات فراسنه چاپ نموده که بگوش اهل فرانسه این بیانات وزیر مختار خیلی ملیح و مطبوع است. خداوند انشاءالله بحق تمام انبیاء و اولیای بر حقش که وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی وروح العالمین له الفداه را از جمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات لاطائل این مردمان بی‌معنی مثل ذره است در مقابل خورشید و باید باطن هر کس که بهر لباس است بروز کند و نتیجهٔ اعمال و عقاید او معلوم گردد. اطلاعاً عرض شد. از فخر الملک هم اشاره‌ای کرده بودند که در لندن است و این روزها خیال عزیمت ایران را دارد. ولی بنظرم می‌آید این هم پلتیک باشد و فخر الملک هم تبعیت داشته باشد. خدا عالم است، العلم عندالله در اینکه فخر الملک از ملکم‌خان خبیث‌تر و مردودترست حرفی نیست. خداوند انشاءالله این‌جور آدمها را به غضب خود بسوزاند.»(!!!)[۳]

سوزش مزدوران رژیم از نشر حقایق، توسط سید از سخن رذیلانه این نامه بخوبی آشکار است، و اکنون به نامه دیگری توجه بفرمائید: این نامه را آقا سید عبدالرحیم معین‌التجار کرمان در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۰۹ نوشته است:

«... راستی چند چاپارست خواسته‌ام شرحی از آن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می‌کردم. حال عرض می‌کنم انتشاراتی باز به کرمان

از او رسیده. یقین سرکار دیده‌اید. کاغذی که از بصره به جناب میرزا نوشته، باز کاغذی از زبان ملت به تمام علما این‌ها را چاپ زده‌اند. جائی که کرمان رسیده یقین همه جا رسیده! متفکرم اینها به چه دردی می‌خورد؟ چه خیالی این مرد بر سر دارد! خواستم نسخهٔ آنرا برای سرکار بفرستم، همین یقین کردم سرکار دیده‌اید، همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیر نماید و شر این جنس دو پا را هم دور نماید! خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را. من که چنان از این مرد می‌ترسم که اصلاً در کرمان اسم او را نمی‌برم. با وجود این یکی از انتشارات در پست خانه باسم من بود، تا بازکردم دیدم، پنهان کردم که دور سر خودم هیچ ندیدند. این از کجا فهمید من آمده‌ام کرمان؟ باری خداوند انشاءالله حفظ نماید.»![۴]

آری! سید به مبارزه ادامه می‌دهد و محمدبن حاج عبدالمجید ناسزا می‌گوید و جناب معین‌التجار! می‌ترسد که نام سید را ببرد... اما هیچیک از این واکنش‌ها، مانع ادامه مبارزه نیست... و سید علاوه بر نشر ضیاء الخافقین، به نشر جداگانه بعضی از مکتوبات خود می‌پردازد ـ یعنی سید برای آنکه صدای خود را به همه برساند، نامه‌های خود، به «میرزای شیرازی» و علمای مشهور دیگر را غیر از درج در «ضیاء الخافقین» به صورت نامه‌های مستقل هم به چاپ رسید[۵] و برای شخصیتهای طهران و سرشناسان سایر شهرهای ایران و برخی از کشورها می‌فرستاد.

سفیر انگلیس در طهران، پس از انتشار نامهٔ سید، خطاب به میرزای شیرازی، گزارش ذیل را جهت وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌فرستد:

نامهٔ شمارهٔ ۱٤ مورخهٔ ۱۹ ژانویهٔ ۱۸۹۲ از «فرانک لاسل» سفیر انگلیس در طهران به «مارکیز اف سالیسبوری» وزیر امور خارجهٔ انگلستان.

«عالی جنابا

با کمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیب که خطاب به حاجی میرزا

العدد ١ السنة الاولى

ضياء الخافقين

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد)

في انكلترة :—

عن سنة ١٠ شلينا — عن ستة اشهر ٧ شلينات

في الخارج :—

١٢ شلينا — ٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات — ليرا انكليزية

عن كل صفحة ١٠

" نصف " ٥

" ربع " ٢/١ ٣

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت تقصد الدرج ولا ترد اصحابها أدرجت ام لم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ضياء الخافقين

ان للشرق على الغرب ديوناً كان اولاه اياها ايام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرفاً تعرس منه العقول فضائلها والافكار بدائلها وكان الغرب مطروفا في ليل الجهالات وحندس الضلالات ولما ظهر مصداق قوله تعالى "وتلك الايام نداولها" والقى العلم مقاليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وابواب كل ثروة ووجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النظرة قامت عاصمة العالم المتمدن ومطلع شمس الحرية مدينة لوندره ففكت الرقاب من حبال الاسر والاستعباد ونشرت الامن والامان . ولولا الغرب لبقي للشرق مسبعة تزأر فيها الضواري على معاقب الفساد فاخذ الانكليز يطوفون اركان الارض بمشعل الحرية ومنجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك

نمونه‌ای از صفحهٔ اول نخستین شماره نشریه ضیاء الخافقین

مورخ فوریه ۱۸۹۲ میلادی

حسن شیرازی رئیس و نماینده مذهب شیعه در سامره است و به وسیله حسنعلی‌خان نواب ترجمه شده است برای ملاحظه آن جناب تقدیم می‌دارد.

این نامه از بصره و احتمالاً در ماه گذشته پس از تبعید جمال‌الدین از ایران نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد به تهران رسیده و بین عده‌ای توزیع گردیده است.

امین‌السلطان در چندین مورد نظر مرا به اقدامات و فعالیت‌های جمال‌الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبشهای سیاسی اخیر ایران را گوشزد نموده مشارالیه عقیده‌اش بر این است که این تحریکات با پول و کمک روسیه به عمل می‌آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزا حسن شیرازی به شاه مخابره شده و در آن از شاه تقاضا کرده‌اند که مملکت را از چنگ اجنبی‌ها خلاص نماید در اثر تحریک جمال‌الدین بوده که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبورا برانگیخته است.

امین‌السلطان گفت: با این تبعید جمال‌الدین از ایران به علت خصومت و دشمنی او با انگلستان بود، او نمی‌فهمد چگونه به جمال‌الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا زندگی کند و حملات خود را به ایران ادامه دهد.

من به امین‌السلطان شرح دادم که تقریباً غیر ممکن است دولت امپراطوری انگلستان بر علیه هر فردی که در آن کشور مقیم می‌باشد قدمی بردارد مگر اینکه به موجب قدرت قانون. من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی جناب را قانع نمایم، زیرا عقیده وی بر این است که هر گاه دولت انگلستان نسبت به ایران حسن نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید البته می‌تواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن به دولت ایران حمله نمایند.

من به امین‌السلطان وعده داده‌ام نامهٔ جمال‌الدین را که به مجتهد معروف نوشته است حضور مبارک تقدیم بدارم اصل این نامه به عربی است پس از اینکه به فارسی ترجمه شده تبدیل به انگلیسی گردیده است.

Translation of a communication from His Highness, The Amin-es-Sultan to the Minister in London.

Again the Sheikh Jamal-ed-Din has written and published in Arabic an article which he has sent to Erak-Arab and other parts where it has been circulated. A few days ago some copies of these were taken and sent to His Imperial Majesty the Shah. On this occasion he has practiced boundless impudence and made use of the most illicit and calumnious language beyond all limits. From the beginning to end it is one piece of shameful slander touching His Majesty. Not content with this he even incites the Mullas to pass a decree on serving the Shah to the effect of rendering such services unlawful (Haram) and further to dethrone His Majesty, and such like nonsense too shameful to quote. I am forwarding you a copy to read and take to Lord Salisbury and communicate the contents to him, and as the text is purely personal touching

His

صفحه اول از ترجمه نامه سید به انگلیسی (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

If you protectors of the faith oppose him with righteousness,
and men know that to obey this (wicked man) is
unlawful according to the religion of God, and that
if he is left reigning there is a danger for the —
Mussulman, they will all hasten and upset the
throne of his deceit and will depose him from the
chair of his madness.

You are the protectors of the Nation and the
Supporters of the Faith, who will defend the religion
except you! and who will beside you guard the party!
.... to War! ... to War! before we fall into humiliation
and smallness.

You are answerable for the inhabitants and the
country before God the High ..... The people
are not to blame, because they still execute your orders,
and will rise when you rise, what then are you waiting for!
Dethrone him! dethrone him! there is no other remedy.
I speak as an experienced man who foresees the future,
That to defend the honour of Islamism and to guard
the Kingdoms, and preserve the rights of Mussulman
depend now on one word, which the tongue of
righteousness will utter through jealousy for the faith
and its followers.... and that is (Dethrone him).

He who utter this word first among the pure guides
and the good leaders, will attain perfect honour
and will be victorious with the greatest happiness
in this world and the one to come. . . — .

...... This is our aim ....

And peace be on you, and the mercy of God,
and His Blessings.

(Elsayed Elhussayni)

صفحه آخر از ترجمه نامه دوم سید به انگلیسی (اسناد وزارت خارجه انگلیس)

من در روزنامه خبر پذیرائی از جمال‌الدین را در ناشینال لیبرال کلوب لندن خواندم مشارالیه در آنجا خطابه‌ای راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است ولی سید در آن نطق عقل خود را بکار برده و از ذکر مطالبی که به انگلستان و سیاست خارجی آن برمی‌خورد احتراز نموده است در صورتی که در نامه‌ای که به حاجی میرزا حسن شیرازی نوشته است شدیداً به سیاست انگلستان حمله نموده است.

البته بطور یقین شیخ جمال‌الدین و نامه وی معروف حضور آن عالیجناب می‌باشد.

موقعی که من افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره را در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ داشتم راجع به او شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می‌شود جمال‌الدین از روسها پولی دریافت می‌دارد و مأمور است فعالیت‌هائی بر علیه انگلستان بنمایند و آقای کندی در نامه شمار ۱۱ و ۲۰ ماه ژانویه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن عالی جناب تقدیم نموده و بطور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است.

با تقدیم احترامات ـ فرانک لاسل»(۶)

خشم شاه از نامه سید

نامه‌ای را که سید برای میرزای شیرازی نوشته و شخص ناصرالدین‌شاه را مورد حمله قرار داده بود و ترجمهٔ آن نامه به وسیلهٔ اعتمادالسلطنة به شاه رسید، ولی شاه از آن نامه چندان ناراحت نشد ولی نامهٔ سید به علمای ایران، او را به شدت خشمگین ساخت. وقتی شاه این نامه را دید به عنوان گله، دولت انگلیس را مقصر قلمداد کرده، و بطور کتبی و شفاهی توسط سفیر خود در لندن و سفیر انگلیس در تهران می‌خواهد که جلوی فعالیتهای سید گرفته شده و به مجازات برسد و دو نامه در همین رابطه برای امین‌السلطان می‌فرستد که ترجمهٔ آن دو نامه

به تناسب نقل می‌شود:

«جناب اشرف امین‌السلطان ـ ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در طهران راجع بـه مـزخـرف گـوئی‌ها و نوشته‌های مفسدانه میرزا ملکم، بطور کتبی و شفاهی اعتراض و تقاضا نموده‌ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه‌انگیز بر ضد کشـور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال‌الدین را که یکی از شریرترین مردمان روی زمین است و در ایـران تولید اخلال و مزاحمت‌هائی می‌نمود تبعید کـردیم، او نـیز بـه لنـدن رفت و بـه ملکم‌خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی شروع به تحریکات نمود وی چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در قفقاز و ایـران پـخش نـموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم ایران فرستاده است اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم این مرتبه او بطور آشکار شروع به تحریکات نموده و علما و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدینوسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت درصدد اسائهٔ ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده(!!) محکوم به اعدام است و سزای او مـرگ است یا لااقل او باید در یکی از نقاط دوردست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ نمائید این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را بـه او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال‌الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که

همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هرگاه حق با ما است او را به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه چگونه ما باید باور نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است در حالیکه چنین شخص مفسد و بی‌شعوری با کمال آزادی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می‌دهد»(۷).

سفیر انگلیس، نامهٔ شاه را (که در تاریخ ۲۸ اوریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس تسلیم شده بود) به ضمیمهٔ نامهٔ محرمانهٔ خود که ترجمه آن نقل می‌شود، برای وزیر امور خارجهٔ انگلستان می‌فرستد:

«نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲

از سرلاسل سفیر انگلیس در تهران ـ به مارکیزآف سالیسبوری

عالی جنابا عطف به نامه شماره ١٤ مورخ ۱۹ ژانویه با ارسال رونوشت دستخط شاه ایران خطاب به امین‌السلطان اشعار می‌دارد به وسیله سید جمال‌الدین نامه خطاب به علماء ایران صادر گردیده است و در آن نامه مستقیماً به مقام سلطنت توهین و بشدت حمله شده است.

ترجمه نامه جمال‌الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه گردیده ارسال می‌گردد. نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ یا حداقل حبس ابد می‌باشد.

من به امین‌السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی‌جناب (امین‌السلطان) یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر به موجب مقررات قانون.

با احترامات سر ـ ف ـ لاسل»(۸)

وقتی که نسخه‌های نامهٔ سید خطاب به «بعضی از علمای ایران» به وسیلهٔ یکی از یاران او به سفارت ایران در روسیه فرستاده می‌شود؛ «میرزا محمودخان

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرآن . وحفظة الإيمان . ظهراء الدين المتين . ونصراء الشرع المبين . جنود الله الغالبة في العالم . وحججه الدامغة لملل الأمم . جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي . وجناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتي . وجناب الحاج الميرزا أبي القاسم الكربلائي . وجناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزي . وجناب الحاج السيد علي اكبر الشيرازي . وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي . وجناب الميرزا حسن الآشتياني . وجناب السيد الطاهر الزكي صدر العلما . وجناب الحاج آقا محسن العراقي . وجناب الحاج الشيخ محمد تقي الاصفهاني . وجناب الحاج الملا محمد تقي البجنوردي .

وسائر هداة الأمة . ونواب الأئمة . من الأحبار العظام . والعلماء الكرام .

أعز الله بهم الإسلام والمسلمين . وأرغم انوف الزنادقة المتجبرين آمين .

طالما تالبت الأمم الإفرنجية الى الاستيلاء على البلاد الإسلامية حرصاً منها وغيرها . ولكم سولت لها امانيها عندما تمثلها من الولوج في أرجائها وتمهد فيها سلطاتها على غرة من أهلها تحاشيها من المقارعة التي تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص وقضت بها الفترات . ولكنها علمت ان بلوغ الأرب والعلماء في عز سلطانهم ضرب من المحال لأن القلوب تهوى اليهم طراً . والناس جميعاً طوع يدهم يأتمرون كيفما أمروا وينتهون حيثما قاموا الضد لتقلبهم وأتباع لحكمهم . وانهم البواسل يدأبون في حفظ حوزة الإسلام . لا تأخذهم فيه غفلة ولا تعروهم فترة ولا تميد بهم شهوة . فلبثت وهي تتربص بهم الدوائر وتترقب الصوادف أيم الله انها قد أصابت فيما رأت لأن الأمة لولا العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس لانجذبت بطبيعة النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلقاً من هذه الدول الذليلة الجائرة العرقي التي قد عدمت القوة وفقدت الصفة وأنفت السماحة فلا حازت منها شرفا ولا صانت بها لنفسها حقا ولا انشرح منها صدرها فرحا .

ولذا كلما ضعفت قوة العلماء في دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها طائفة من الافرنج ومحت اسمها وطمست رسمها . أن سلاطين الهند وأمراء ما وراء النهر جنحت في إذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله في خلقه . . . وان الافغانيين ما خلصوا بلادهم من أطماع الأجانب وما دحروا هجمات الانجليز مرة بعد أخرى الا بقوة العلماء وقد كانت في نصابها .

ولما تولى هذا الشاه (الجارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجا ويخفض شأنهم ويقلل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد بإنفاذ أوامره ونواهيه وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره . فطرد جمعا من البلاد بهوان وتهتك فرقة عن اقامة الشرع بصنار وجلب طائفة من أرجائها الى دار الجور والغرق (طهران) زهرها على الاقامة فيها

صفحه اول از متن نامه عربی سید به علمای بزرگ عراق و ایران

(اسناد وزارت خارجه انگلیس)

علاءالملک» سفیر ایران در روسیه، به «موریر» سفیر انگلیس متوسل می‌شود، تا بلکه جلوی اقدامات سید را بگیرد. سفیر انگلیس هم، نامهٔ محرمانه‌ای را به شمارهٔ ۸۷ مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ از «سنت پترزبورگ» برای وزیر امور خارجهٔ انگلستان می‌فرستد، مضمون این نامهٔ محرمانه هم با قدری اختلاف، تقریباً به نامهٔ فوق «سرلاسل» شبیه است.

شاه پس از نوشتن نامه مورد اشاره به امین‌السلطان باز از شدت خشم و ناراحتی در همان روز، نامهٔ دیگری به وی می‌نویسد:

شرحی را که این پدرسوخته شیخ جمال‌الدین نوشته است در واقع چیزی نیست جز اینکه از سر تا ته همه‌اش فحش و تحریک و اخلال بر علیه مقام سلطنت با این دلیل روشن در مقابل آنان هرگاه چنین شخصی را لااقل به زندان نیندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می‌کند چگونه می‌توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم.

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آنرا به انضمام نامه عربی به او بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال‌الدین به مقام سلطنت فحش گفته است او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه ما باید از دوستی انگلستان به کلی نامید شویم»[۹].

امین‌السلطان هم، این دستخط را به ضمیمهٔ نامه خود که نقل می‌شود*

---

* ـ وی این نامه را به «محمدعلی‌خان» سفیر ایران در انگلستان می‌نویسد:
«بعد العنوان مجددا شیخ جمال‌الدین مقاله به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش آن مقاله به نظر اعلیحضرت همایونی رسید. این دفعه جمال‌الدین بیشرمی را به اعلیٰ‌ترین درجه رسانیده است چنان عبارات زننده و تندی بکار برده است که هرگز سابقه ندارد از اول مقاله تا آخرش تمام مطالب یک‌پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علما را تحریک نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم.
من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از خواندن آن را نزد

همراه با نامهٔ سید، خطاب به علمای مشهور، برای «حسنعلی‌خان‌نواب» می‌فرستد:

«پنجشنبه نیز رسید با اینکه از ظهر گذشته است هنوز خبری نرسیده من نمی‌دانم چکار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده‌ایم اعلیحضرت دستخطی نوشته و نامه اخیر جمال‌الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده‌اند، من، هم دستخط شاه، و هم نامهٔ مزبور را فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هرگاه ایشان خواسته باشند نامه سید جمال‌الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند مانعی نخواهد داشت من نمی‌دانم سفیر راجع به این موضوع چه فکر می‌کند البته جمال‌الدین به خود من حمله ننموده است ولی تمام مندرجات نامه اخیر او بر علیه اعلیحضرت همایونی می‌باشد.

امین‌السلطان»(۱۰)

سفیر انگلیس، باز پس از وصول نامهٔ امین‌السلطان و دستخط شاه، نامهٔ محرمانهٔ دیگری را در همان روز، برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌نگارد:

«نامهٔ محرمانه سرلاسل شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس.

عالی جنابا

عطف به نامهٔ قبلی این جانب مورخ همین روز اینک با کمال افتخار ترجمهٔ یادداشتی را که امین‌السلطان به عنوان حسنعلی‌خان نوشته و در ضمن دستخط

«لردسالیسبوری» ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید چون در این مقاله، خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرارگرفته لذا از جانب شاه نزد لردسالیسبوری رسماً شکایت نمائید و به او بگوئید که چنین بنظر می‌رسد که کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می‌کنید شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده‌اید و همان بلوائی راکه در مسئله رژی تنباکو راه انداختید باز هم دارید ادامه می‌دهید. چگونه ممکن است نام این جزوهٔ عادی را روزنامه گذاشت و گفت که «روزنامه‌ها آزاد باشند» آنهم جزوه‌ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپاکرده و صلح مردم را بهم زده است. خلاصه چاره‌ای برای این کار بایدکرد یا باید او را به حبس بیاندازند یا اینکه به جای دوردستی تبعید نمایند تا اینکه اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید.

امین‌السلطان

Copy

Gulhek
June. 6. 92

A.C.

"I have not failed to communicate to H.M. Principal Secy of State for Foreign Affairs the wish which H.M. The Shah had expressed that measures should be taken to put a stop to the writings of Djemal ed Din in London, and I have now received a Telegram from His Lordship in which he instructs me to inform Y.H. that H.M.G. will be prepared to advise the Persian Minister in London with regard to any publication which he thinks ought to be prosecuted but as a rule H.L. does not advise any foreign power to take proceedings against the Press in England even when there is good cause for doing so. The verdicts depend"..

H.H.
The Amin es Sultan
&c

نامه‌ای از امین السلطان . . . (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)

دیگر شاه را درباره جمال‌الدین ضمیمه نموده است تقدیم می‌دارد البته جای تعجب نیست که شاه از اتهاماتی که بر علیه او به وسیله سید جمال‌الدین به عمل آمده بشدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته‌های او در ایران ایجاد خواهد کرد بیمناک می‌باشد عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که سید جمال‌الدین حقایق را درباره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی‌گذارد گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

امضاء سرلاسل»[۱۱]

وقتی که ناصرالدین‌شاه از نامه‌های خود به امین‌السلطان نتیجه نمی‌گیرد، بر خشم وی افزوده می‌شود و مجدداً نامه زیر را به وی می‌فرستد:

«جناب امین‌السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال‌الدین هنوز جوابی نداده است اگر او چیزی برای شما فرستاده به من اطلاع دهید والا این دستخط مرا به او نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید به موجب مقررات قانون تنبیه شود معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله‌ای که به راه انداخته است مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمی‌توانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می‌باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمی‌خواهند صورت بدهند به این شخص اجازه می‌دهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا می‌کنند انگستان کشور آزادی است»[۱۲]

امین‌السلطان در تعقیب دستخط شاه، نامه‌ای به حسنعلی‌خان‌نواب می‌فرستد:

«بعد العنوان ـ امیدوارم حال شما خوب است. یادداشت شما دربارهٔ مطالبی

که در نامهٔ شمارهٔ ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم به دستم رسید راجع به مسائل مربوط به گمرک دستور لازم به جناب آقای امین‌الملک داده‌ام او کارها را روبراه خواهد کرد من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر را راجع به جمال‌الدین دریافت داشته‌ام ولی اعلیحضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می‌باشند بهتر این است به هر نحوی است جوابی تهیه و برای من بفرستید تا بتوانم به عرض او برسانم.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود دائر بر اینکه «دولت انگلستان آنچه از دستشان برمی‌آید در این مورد اقدام مساعد خواهند کرد».

گرچه آنچه که انگلیسیها می‌گویند صحیح به نظر می‌رسد ولی با این ترتیب این مرد را ـ ناصرالدین‌شاه ـ نباید زیاد مایوس نمود راه عاقلانه این است که درباره کاررژی او به کمک انگلیسیها امیدوار باشد بالاخره برای باز کردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو به اعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهیم کرد که به نحو مطلوب عمل نمائیم ... امین‌السلطان»[۱۳].

سفیر انگلیس هم، نامهٔ امین‌السلطان را به ضمیمهٔ نامهٔ ذیل، برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس ارسال می‌دارد:

«نامهٔ شمارهٔ ۹۹ مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲ سرلاسل به عنوان وزیر امور خارجه انگلستان با کمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی‌خان‌نواب را به پیوست تقدیم می‌دارد.

عالی جنابا قسمت اول این نامه راجع به شکایتهائی است که دولت ایران از مأمورین گمرک دارد و تصور می‌کنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی‌جناب داده شود فقط مطلبی را که از نواب خواسته بودم که به امین‌السلطان بگویم به نظر مبارک می‌رسانم جناب امین‌السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع به شکایتی که از جمال‌الدین دارد در صدد مطالبه جواب از دولت انگلستان برآمده است آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و

تنباکو بتواند مساعدتهائی به دولت ایران بنماید ضمناً امین‌السلطان در آخر نامه‌اش اظهار کرده که شاه به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام‌الملک که بدون اجازه اعلیحضرت صورت گرفته سخت متغیر گردید است در نامه بعدی سعی خواهم نمود که گزارش جامع این جریان را به عرض برسانم.

از حسنعلی‌خان‌نواب تقاضا کرده‌ام از امین‌السلطان برای این اطلاعاتی که در اختیار ما گذاره است از جانب من تشکر بنماید و به ایشان بگوید که موضوع جمال‌الدین را به نظر جنابعالی رسانیده‌ام ولی من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع به حفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکو جز با مراجعه به مقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد امضاء لاسل»[۱۴]

وزیر امور خارجهٔ انگلیس، با توجه به نامه‌های شمارهٔ ۸۲ و ۸۳ سفیر خود در طهران، تلگراف زیرا را می‌فرستد:

«عطف به نامه‌های ۸۲ و ۸۳ شما باید با در نظر گرفتن مفاد تلگراف ٤۹ سپتامبر گذشته اینجانب با امین‌السلطان تماس بگیرید»[۱۵].

سفیر انگلیس، پس از وصول تلگراف فوق، این نامه را برای امین السلطان می‌فرستد:

«رونوشت نامه مورخه ٦ ژوئن ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران به عنوان امین‌السلطان.

(پس از تعارفات) این جانب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته‌های اعلیحضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته‌های جمال‌الدین را باید گرفت بطور مشروح اطلاع داده‌ام من هم اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه به موجب تلگراف دستوری دریافت داشته‌ام که به جنابعالی اطلاع بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن درباره تعقیب جراید در محاکم رسمی انگلستان نظریات خود را بدهد.

F. O.
June 3, 1892.
5.40 p.m.

Draft.
Sir F. Lascelles

Telegram.

No. 34

[Djemal-ed-Din].

Your despatches 82 & 83. You should make a communication to the Amin-es-Sultan in accordance with my Tel. to Kennedy No. 49 of Sept. 25 last.

متن تلگراف، عطف به نامه‌های شماره ۸۲ و ۸۳

ولی قبلاً عرض می‌کنم مطابق سوابق موجوده حتی اگر برای این کار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی بر علیه جراید انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان چنان قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد در این موارد قضات رأی موافق بر له مدعی بدهند. امضاء لاسل»[۱۶]

«لاسل» پس از ارسال نامهٔ مذکور، در ۹ ژوئن نامهٔ محرمانه‌ای برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس می‌فرستد:

«قلهک ۹ ژوئن ۱۸۹۲ نامهٔ محرمانه، شمار ۱۰۴.

«عالی جنابا با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره ۳۴ داده بودید برای امین السلطان به وسیله اینجانب نوشته شده تقدیم می‌دارد.

من به امین السلطان تذکر داده‌ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است که به سفیر ایران در لندن درباره مطالبی که جمال‌الدین در لندن بر علیه دولت انتشار داده است نظریات خود را اعلام بدارد اینک رونوشت شرحی که برای امین السلطان نوشته شده به پیوست تقدیم می‌دارد. «لاسل»[۱۷].

به دنبال این همه مکاتبات و مذاکرات، از مفاد نامهٔ ٦ ژوئن سفیر انگلیس بر می‌آید که وزارت امور خارجهٔ انگلستان برای جلوگیری از فعالیتهای سید به وجود مدرک نیاز دارد و به همین لحاظ «میرزامحمدعلی‌خان» سفیر ایران در لندن، مدارکی به وزارت امور خارجهٔ انگلستان ارائه می‌دهد، تا دیگر سید فعالیتی برعلیه ناصرالدین شاه نکند. این امر از نامهٔ سفیر ایران که به شرح زیر است معلوم می‌شود:

«نامهٔ مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزا محمدعلی‌خان سفیر ایران به عنوان مارکیز اوف سالیسبوری.

عالی جنابا با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی

مذاکره شد حضورتان تقدیم داشتم امیدوارم آن عالی‌جناب هرچه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از حیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات ـ محمد علی»[۱۸].

در اثر اصرار ناصرالدین‌شاه، برای جلوگیری از نشر مقالات سید در ضیاءالخافقین و ایراد سخنرانی در لندن که به موقعیت شاه لطمه زده بود، سفیر ایران به دیدار وی رفته و از وی تقاضای کمک می‌کند.

«ادوارد براون» در کتاب خود، در این زمینه می‌نویسد:

«در مقالات مربوط به ایران از هیچ‌گونه ناسزا به حکومت و شاه دریغ نمی‌کرد تا حدّیکه سفیر دولت ایران در لندن به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او نموده که اگر خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت نه، راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود. این گفتار که از او سرزده ما را معتقد می‌سازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است...»[۱۹].

نگرانی و حساسیت رژیم ناصرالدین شاه در قبال استمرار مبارزه سید جمال‌الدین اسدآبادی در لندن، از تشبثات حقیرانه و رذیلانه آن، برای سرکوب حرکت و تعطیل نشریه ضیاءالخافقین، که نقشی اساسی در افشای رژیم استبدادی قجری داشت، کاملاً روشن و آشکار است... اما دولت انگلیس برای حفظ مصالح خود، بظاهر برای تعطیل آن نشریه، دنبال «مدرک» می‌گردید! ولی سرانجام با روشی غیر اخلاقی به تعطیل نشریه، اقدام نمود.

آقای صدر واثق می‌نویسد: «... چنین بنظر می‌رسد که طلوع و افول این نشریه در فاصله کمی انجام گرفته باشد، زیرا تا آنجا که اطلاع در دست است، بعد از انتشار دو شماره، دیگر از شماره‌های بعدی آن، خبری در دست نداریم[۲۰]. البته



Legation
de
S.M.I.
le Shah de Perse
à Londres.

June 22. 1892

My Lord

I have the honour to enclose the documents of which I spoke yesterday — and I hope that Your Lordship may soon enable me to send a Tranquillising message to my August Sovereign. The Shah.

I have the honour to be My Lord, with the highest consideration —

Your obedient Servant

Mo Ali

The Right Honble
The Marquess of Salisbury
K.G.

متن نامه سفیر ایران در انگلستان که همراه ترجمه نامه‌های سید جهت اقدام لازم به وزیر خارجه وقت انگلیس ارسال شده است

مقالات این نشریه درباره اوضاع و احوال ایران بوده است، اگر نگوئیم که‌فعالیت‌های شاه و امین السلطان و سفیر ایران در لندن، در تعطیل آن مؤثر بوده، بی‌دخالت هم نبوده است...»[۲۱].

در مورد چگونگی به تعطیل کشاندن نشریه توسط دولت انگلیس، «سید حسن تقی‌زاده» که خود آشنائی با نیرنگ‌های سیاسی داشت، چنین می‌نویسد:

«... مشارالیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبود حالش که علیل‌المزاج شده بود به لندن رفت و در ماه رجب سنهٔ ۱۳۰۹ یک روزنامهٔ عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخافقین» در لندن بنا کرد و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله می‌نوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی.

مقاله شماره اول راجع به خرابی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخ غرّه شعبان، صورت مکتوبی را که خود سید خطاب به همه علمای بزرگ ایران، با اسم آنها نوشته و آنها را به خلع «ناصرالدین شاه» تحریک کرده بود، نشر کرد.

دولت انگلیس به وسائل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد وبالاخره وزارت خارجه انگلیس، به آن مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ می‌کرد (در یک قصبه‌ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاءالخافقین» مداوت کند، دولت انگلیس سفارش‌های خود را که مبلغ کلی در سال می‌شد، از آن مطبعه قطع خواهد کرد و به چاپخانه دیگر خواهد داد. با این تهدید روزنامه خوابید...»[۲۲].

... البته علاوه بر تعطیل نشریه، سلطان عثمانی هم به درخواست ناصرالدین شاه، با نیرنگ‌های دیگری سید جمال‌الدین را از لندن به اسلامبول دعوت نمود و با یادآوری ضرورت حضور سید در اسلامبول، برای ایجاد وحدت بین مسلمانان، او را به این «قفس زرین» کشید... که به چگونگی آن در مقاله‌ای دیگر، همراه اسناد باید پرداخت.

... و اینک برای آگاهی نسل معاصر از محتوای مقالات «ضیأ الخافقین» که خشم استعمارگران و شاه ایران را برافروخت و سرانجام به تعطیلی آن اقدام نمودند، متن کامل شماره‌های پنجگانهٔ آن را که چند سال پیش از تنها نسخهٔ موجود در کتابخانه «بریتش موزیوم» لندن کپی‌برداری کرده‌ایم، یکجا منتشر می‌سازیم.

***

یادآوری این نکته در پایان مقدمه ضروری است:

ناشر مجلهٔ «ضیأالخافقین» خود سیدجمال‌الدین نبود و همهٔ مقالات مندرج در آن هم به‌قلم خود سید نیست، بلکه این نشریه در واقع تریبونی آزاد برای نشر اندیشه‌های مختلف بود و روی همین اصل، ناشران آن، حتی مقالاتی را از دیگر جرائد ــ مانند روزنامه «المقطم» مصر ــ نقل می‌کردند و مقالاتی را به زبان اردو در آن منتشر می‌ساختند تا بتوانند گروههای بیشتری را به خواندن آن جذب کنند...

به‌هرحال بعضی از مقالات سید با نام و امضای مشخص او است و بعضی دیگر با امضای مستعار ــ مثلاً: السید و یا: کهف و قسط ــ منتشر شده است. و در مجموع با توجه به محتوای مقالات، به‌هنگام مطالعه، بخوبی می‌توان دریافت که کدام مقاله از سیدجمال‌الدین حسینی است و کدام یک از دیگر نویسندگان...

والله ولی التوفیق

تهران: سیدهادی خسروشاهی

یادداشتها

۱. «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین» از استاد مرحوم، سیدمحمد محیط طباطبایی، چاپ تهران، ۱۳۷۰، صفحهٔ ۶۳ تا ۶۶.

این کتاب با مقدمه و کوشش اینجانب بارها در قم و تهران چاپ شده است. چاپ اول آن در تهران، شامل سی مقاله از استاد محیط است که در طول نیم قرن آنها را به‌رشتهٔ تحریر درآورده است و کتاب می‌تواند یکی از منابع اصیل در رابطه با سید باشد... (چاپ‌های قبلی، فقط شامل ۱۴ مقاله بود و آخرین چاپ، در واقع جامع‌ترین آنها است و بیاری حق، بزودی با اضافاتی، مجدداً منتشر خواهد شد).

۲. همان مدرک، صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. روزنامهٔ اعتمادالسلطنة، صفحه ۳۷ و ۱۴۷.

۴ تا ۱۶. مجلهٔ «خواندنیها» چاپ تهران، سال ۲۴، شماره ۹۷، صفحهٔ ۲۰ و سال ۲۵، شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۲۳ـ۲۵ و سال ۲۵ شمارهٔ ۶ صفحهٔ ۲۱ تا ۲۳.

ترجمهٔ این اسناد و گزارشهای وزارت خارجهٔ انگلیس را مرحوم «علی مشیری» به‌عهده داشته و در سالیانی پیش در مجلهٔ «خواندنیها» چاپ و منتشر شده است.

خوشبختانه مجموعهٔ کامل و متن اصلی گزارشها و اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس، همراه ترجمهٔ گزیده‌ای از این اسناد، به کوشش اینجانب اخیراً در ضمن مجموعه آثار مربوط به سیدجمال‌الدین، از سوی نشر «شروق» در تهران منتشر شده است.

علاقمندان به تاریخ معاصر ایران حتماً این مجموعه را مطالعه نمایند.

۱۷. کتاب: «انقلاب ایران»، تألیف: ادوارد براون، ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۳.

۱۸. نشریه ماهانهٔ «ضیاءالخافقین» برخلاف نظریهٔ نویسندهٔ مطلب فوق، نه بعد از دو شمارهٔ بلکه پس از انتشار پنج شماره توسط مقامات انگلیسی تعطیل گردید و خوشبختانه نگارنده ـــ پس از کاوشی مستمر و علیرغم

اینکه در هیچ‌یک از کتابخانه‌های لندن نسخه‌ای از آن نیافتم ـــ سرانجام هر پنج شماره را چند سال پیش در کتابخانه «بریتیش موزیوم» بخش مخطوطات!، پیدا کردم و فتوکپی آنها را تهیه نمودم که بیاری خدا جزء مجموعه آثار سید ـــ الاعمال الکامله ـــ اخیراً از سوی نشر «شروق» تهران ـــ مانند دورهٔ کامل نشریه «العروةالوثق» چاپ پاریس ـــ منتشر شده است.

۱۹. «سیدجمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضتهای اسلامی»، چاپ تهران، شرکت انتشار ۱۳۴۸، صفحهٔ ۲۴۳. البته مؤلف درکتاب خود از ترجمه‌های آقای مشیری در مجلهٔ «خواندنیها» استفاده کرده است و ما، همان‌طور که اشاره شد، مجموعهٔ کامل متن اصلی اسناد و ترجمهٔ گزیدهٔ آنها را به‌طور مستقل در اختیار علاقمندان قرار داده‌ایم.

۲۰. «سیدجمال‌الدین اسدآبادی، رهبر نهضت آزادیخواهی ایران». به‌قلم: سیدحسن تقی‌زاده، چاپ دوم قم، ۱۳۵۰، صفحهٔ ۲۷ـ۲۸.

این اثر یکی از قدیمی‌ترین مقالات تحقیق درباره سید است که نخست در مجله «کاوه» چاپ آلمان، منتشر شده و سپس با مقدمه و توضیحاتی از اینجانب، به‌طور مستقل در تبریز، از سوی نشر سروش و سپس قم توسط انتشارات شفق به‌چاپ رسیده است.

البته امیدواریم که این رساله تحقیق، همراه دو کتاب تألیق: لطف‌الله اسدآبادی ـــ خواهرزاده سید ـــ و صفات‌الله جمالی اسدآبادی ـــ فرزند میرزا لطف‌الله ـــ در ضمن مجموعه آثار مربوط به سید، منتشر گردد.

ضياء الخافقين

و

استمرار النضال

سيد هادي خسروشاهي

ضياء الخافقين
و
استمرار النضال

. . . بعد اعتقال السيد جمال الدين الأسد آبادي والتطاول عليه ثم نفيه من إيران، بدأ نظام ناصر الدين شاه بنشر الأكاذيب والتهم الوقيحة. . . إلا أن ذلك لم يفل في عضد السيد عن مواصلة النضال، فبعد أن عرف طبيعة نظام الشاه قام بفضح النظام الاستبدادي الحاكم في إيران، حيث اتصل بكبار العلماء في «البصرة» وطلب منهم مواصلة النضال حتى إسقاط ناصر الدين شاه.

ومن الطبيعي أن يصل التقرير الكامل عن نشاطات السيد في البصرة إلى إيران، فأراد ناصر الدين شاه أن ينتقم منه إذ بعث خطاباً إلى الباب العالي يقول فيه: بما أن السيد من رعايا إيران ومن أهالي أسد آباد همدان، لذلك يجب أن يعاد إلى إيران!

بعد فترة قصيرة تلقى «هدايت باشا» متصرف (محافظ) البصرة برقيةً من الأستانة تتضمن أسئلة عن أصل ونسب ومحل ولادة السيد جمال الدين. . .

فطلب «هدايت باشا» من «عبد الحميد الرافعي الطرابلسي» قاضي البصرة حينذاك أن يقوم بدون علم السيد بالتحقيق في هذا المجال! ولكن يبدو أن السيد كان قد انتبه إلى حقيقة الأمر إذ قال له: إني كنت عضواً في المجلس الأعلى للمعارف في إستنبول في عهد حكومة «صفوت باشا» وقد ثبت في سجلات المجلس بأني «أفغاني»! . . . أرسل هدايت باشا تقريراً عن التحقيق إلى إستنبول. . . في هذا الوقت طلب السيد الذي كان قد استراح من التعب والمشقة اللذين لاقاهما في مقام عبد العظيم ومعاناة السفر في طريق طهران ـ قم ثم بغداد ـ البصرة، طلب من «المتصرف» الإذن بالسفر إلى شبه الجزيرة العربية، لكنه إذ لم

يفلح في استحصال الإذن، استشف الخطر المحدق وطلب الإذن بالسفر إلى أوروپا حيث تمت الموافقة على طلبه هذه المرة، فلم يتأخر السيد في الخروج من البصرة متجهًا نحو أوروپا . . . لكن لم يمض وقت طويل إذ وصلت الأوامر برقيا من إستنبول إلى المتصرف وكانت تقضي بمنع السيد من الرحيل وإعادته إلى بغداد، إلا أن السيد كان حينها في الباخرة آمنًا وبعيداً عن متناول أيدي السلطات العثمانية! وكانت تلك بداية النضال بلا هوادة ضد النظام الاستبدادي لشاه إيران . . .

. . . ذهب السيد مباشرةً إلى لندن وما إن وصلها حتى قام بكتابة المقالات وإلقاء المحاضرات وإصدار المنشورات ضد ناصر الدين شاه، حيث وجه خطابًا إلى الملكة ڤيكتوريا حذرها فيه من مغبة التحيز لصالح سياسة ناصر الدين شاه الاستبدادية. ويبدو أن السيد التقى لدى وصوله لندن مع سفير إيران المُنحّى في بريطانيا وساعده في إصدار صحيفة«قانون» (بالفارسية) بصورة منتظمة.

وقد وردت في صحيفة قانون مقالات كانت صياغتها الفارسية لـ «ملكم خان» إلا أن معانيها وأفكارها كانت جميعًا بنت فكر السيد جمال الدين. كما كان السيد يطبع خطاباته بالعربية في لندن ويرسلها إلى علماء العتبات المقدسة مستخدمًا توقيع سيد ـ سيد حسيني أو الرمز، وكانت تلك الخطابات ذاتها تدرج أيضًا في مجلة ضياء الخافقين (بالعربية) التي كانت تصدر هناك بفضل جهوده الحثيثة. تمكن السيد في فترة قصيرة من تعكير الجو بين بلاط ناصر الدين شاه والحوزات العلمية في سامراء وكربلاء والنجف الأشرف.

أما قضية التنباك، فقد انتهت بعد فترة من الصراع لصالح السيد جمال الدين ووفق ما أراد. إذ إن فتوى المرحوم الميرزا الشيرازي التي كانت بلا شك حصيلة الديباجات السياسية للسيد، هزمت«الشاه» و «أمين السلطان»(*) في مواجهة علماء الدين في العتبات المقدسة و طهران، كما أثبتت هذه التجربة الفريدة مدى النفوذ المعنوي الذي يتمتع به العلماء وتأثير تدخلهم المباشر في شئون البلاد. أثارت

(*) لقب رئيس الوزراء إبّان العهد القاجاري في إيران.

هـذه النقطة اهتـمـام السيد بالعلماء في نضاله ضد ناصر الدين شاه، إذ أصابت الخطابات التي كتبها السيد للعلماء والتي لا يزال سواد بعض منها موجوداً في الوقت الراهن ـ الهدف الذي توخاه، فبعد أن ذكر الأدلة الدامغة حث السيد العلماء الكبار إلى النهوض بما يمليه واجب حفظ الدين بمقارعة الظلم والخيانة والإجحاف و الإسراف.

استمر هذا الوضع حتى بداية الثورة الدستورية، وكان الذين يرفعون لواء مناهضة الجهاز الاستبدادي القاچاري من علماء الدين والفئات الأخرى قد وقعوا تحت تأثير النشاط الإعلامي للسيد بصورة مباشرة أو غير مباشرة. أما الأجانب، الذين أصبحوا شركاء الشاه ورئيس الوزراء في هزيمتهم في هذا الصراع السياسي والاقتصادي حيث فقدوا عميلهم أمين السلطان بسبب عدم دعمهم له أثناء الخطر، فقد شنوا حملة دعائية شرسة ضد السيد حيث يذكر المرحوم الميرزا أبو القاسم الطباطبائي أن رجلاً غريبًا طويل القامة، أبيض الوجه، أشقر الشعر ودرويش المظهر قَدم في تلك الأيام من الهند إلى العراق في لباس السوّاح وحضر في مجالس العَلماء وطلاب العلوم الدينية في العتبات المقدسة حيث قام بسرد القصص عن علاقته بالسيد ورحلاتها عبر البحار ناعتًا إياه بأنه بلا دين وشارب خمر ولا يبالي في القضايا الدينية! هذه الحملة الدعائية المغرضة ضد السيد جمال الدين في الحوزات العلمية في سامراء والشهادات التي أدلى بها نفر من وعاظ السلاطين الذين أخرجوا السيد من اعتصامه في مقام عبد العظيم ومزقوا ثيابه أو جردوه منها، كان لها أثرها النسبي في التمويه بكفران السيد. . .

حين غادر السيد جمال الدين«البصرة» باتجاه لندن، ذكر في أول مقال له في مجلة القرن التاسع عشر، أنه قد وصل توّا من«إيران» وأنه على علم بأوضاع إيران أكثر من أي شخص آخر، كما أوضح للإنجليز بالدليل والبرهان بأنهم أخطأوا في معرفة أوضاع إيران عن طريق بعثاتهم السياسية والقنصلية. وقد أثار السيد جمال الدين بتعرضه الإعلامى انتباه الإنجليز إلى أن المتاجرين بالسياسة وأصحاب المصالح الخاصة في بريطانيا يحولون دون وصول حقيقة الأوضاع في

إيران إلى الناس الخيّرين المحبين للإنسانية. ويذكر «فرصت» عن لسان «جراهام» أن الحاضرين أجهشوا بالبكاء لدى استماعهم لخطاب السيد وحديثه الشجي «الذي أرسل سفير إيران تقريراً مجملاً عنه إلى طهران». إن السيد في معظم مقالاته في هذه الفترة لم يستهدف سوى تحطيم ناصر الدين شاه وأمين السلطان حيث لم يتطرق في مقالاته وخطاباته إلى تلك الأفكار السامية حول اتحاد المسلمين والموضوعات الاجتماعية الفلسفية القيّمة. ومن جهتها، فرضت الحكومة الإيرانية آنذاك رقابة صارمة للحول دون وصول مقالات السيد و«ملكم خان» إلى إيران حيث كانت تتلقى ـ بصورة منتظمة ـ تقريراً سياسيا عن نشاطاتهما السياسية من بعثاتها، وكانت الحكومة الإيرانية تُرغم الصحف الفارسية الصادرة في طهران وإستنبول بالرد على سُباب ملكم والسيد. وقد نشرت صحيفة اختر (النجم) في إستنبول في ١٣٠٩هـ ملحقًا تفصيليا في مهاجمة السيد وملكم خان مليئًا بالشتائم والتُّهم، إلا أنها ما برحت بعد سنتين أن انضوت كليةً تحت النفوذ الفكري للسيد وأنصاره... (١).

ويذكر الأستاذ محيط الطباطبائي في فصل من كتابه: أن أحد علماء أصفهان كان مرافقًا للمرحوم مؤيد الإسلام في كلكته، وينقل عنه أنه شاهد السيد جمال الدين أثناء نفيه من إيران إلى العراق آخر مرة في أحد موانئ الخليج الفارسي راكبًا الباخرة وتحدّث إليه حيث شجعه السيد على تأسيس صحيفة في الهند لخدمة الحرية عن طريق الكتابة، كما وعده بأنه سيذهب إلى لندن للكتابة في إحدى الصحف.

وعندما اعتصم السيد في مقام عبد العظيم كان رفاقه يوزعون المنشورات السريّة التي كانت تأخذ على أمين السلطان الجرائم التي كان يقترفها بحق الشعب إلى أن حدثت قضية التنباك بعد نفي السيد فكانت تلك المنشورات تشكل مصدر قلق وأرق للسلطات الإيرانية.

وحينما اعتقل عدد من أنصار السيد في طهران ومن بينهم الميرزا رضا الكرماني، دلال السوق وأحد مريدي السيد جمال الدين مع الحاج سيّاح مضيّف

السيد في أصفهان وعدد آخر من رفاق السيد مع المرحوم الميرزا يوسف خان التبريزي (مستشار الدولة) صاحب رسالة «يك كلمة» (كلمة واحدة) بدت أهمية إصدار الصحف والمقالات السياسية لأولي الأمر في حكومة ناصر الدين شاه الاستبدادية.

ولم يتمكن السيد بعد نفيه من المكوث طويلاً في بغداد فغادرها إلى البصرة حيث كان يذهب إلى سامراء بمساعدة السيد على أكبر فال السيري المنتسب من قِبَل الميرزا الشيرازي والذي كان قوام الملك قد نفاه إلى شيراز، هناك قام السيد بالتمهيد لاستصدار فتوى تحريم الدخانيات. وما إن تمكن، بدعم مادي من هدايت باشا الطرابلسي ومساعدة بعض الشيوخ العرب في البصرة المدعو«طالب نقيب»، من الوصول إلى لندن حتى التقى بملكم الذي كان قد أسّس حديثًا صحيفة قانون المناوئة لأمين السلطان. كان ملكم يستفيد من معلومات وإرشادات السيد من فضح النظام الاستبدادي الظالم الجاثم على صدر إيران، بينما كان السيد يحرض رجال الدين والسياسة الشيعة في العراق وإيران ضد أمين السلطان وذلك بإصدار مجلة«ضياء الخافقين»بالعربية وإلقاء المحاضرات ونشر المقالات في الصحف البريطانية. في هذا الوقت بالذات كانت قضية إيران تستأثر باهتمام الصحف الأجنبية خاصة في بريطانيا. وتزامنًا مع ذلك نُشرت مقالة السيد جمال الدين المعروفة في صحيفة القرن التاسع عشر البريطانية حيث شرح فيها بإسهاب أوضاع إيران الداخلية محرضًا الرأى العام ضد أجهزة الحكم في إيران.

وبينما كان «درموند ولف» ـ سفير بريطانيا في طهران ـ الذي وضع أمين السلطان في دائرة المصالح البريطانية مبعدًا إياه عن التبعية لجهاز الدولة القيصرية ـ غير راض أبدًا عَن حضور السيد في لندن واستخدامه للصحف والمجامع الحرة لمناوأة حكّومة إيران، كان نشر الخطابات العربية الموجهة إلى علماء الشيعة الكبار المقيمين في العراق وإيران وانتقادها لتصرفات الشاه ووزيره قد أثار حفيظة أمين السلطان فأخذ بالتحرك. . . (٢).

ردود الفعل تجاه صدور ضياء الخافقين

الحقيقة أن السيد بعد أن خرج من العراق وأقام في لندن، بادر بإلقاء المحاضرات في لندن والتقى ببعض رؤساء تحرير الصحف البريطانية، ثم اشترك فى مجلة «ضياء الخافقين» التي كانت تصدر في نسختين باللغتين الإنجليزية والعربية، وتنشر مقالا واحدا على الأقل حول مفاسد الحكم وخراب أوضاع إيران بتوقيع «السيد» أو «السيد الحسيني» وقد صدر أول عدد من هذه المجلة في شباط (فبراير) ١٨٩٢ـ قبل مائة عام ـ حيث نشر السيد الخطاب الذي كان قد أرسله من البصرة إلى الميرزا الشيرازي ـ في العدد الثاني، بينما أدرج الرسالة الثانية في العدد الثالث. كانت خطابات السيد إلى «الميرزا الشيرازي» والعلماء المعروفين الآخرين، التي أخذت طريقها إلى النشر، تطبع بصورة خطابات مستقلة وترسل إلى شخصيات طهران ورموز سائر المدن الإيرانية وبعض الدول.

بُعيد نشر رسالة الميرزا الشيرازي، بعث سفير بريطانيا في طهران التقرير التالي إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني.

الرسالة رقم ١٤ بتاريخ ١٩ من كانون الثاني (يناير) ١٨٩٢

من «فرانك راسل» سفير بريطانيا في طهران إلى «الماركيزاف ساليسبوري» وزير الشئون الخارجية البريطاني..

معالي الوزير..

يسعدني أن أرفق لكم طيأ الخطاب العجيب جدا المرسل إلى الحاج الميرزا حسن الشيرازي رئيس وممثل الطائفة الشيعية في سامراء، وقام حسنعلي خان نواب بترجمته إلى الإنجليزية.

يبدو أن هذا الخطاب قد كتب في الشهر المنصرم بعد نفي جمال الدين من إيران وقد وصلت في الآونة الأخيرة نسخ منه من لندن ـ حيث يقيم الشيخ الآن ـ إلى طهران وتم توزيعها على بعض الأشخاص.

وقد نوّه أمين السلطان في عدة مناسبات بالإجراءات والنشاطات التي يقوم بها جمال الدين وأشار مراراً إلى موضوع الحركات السياسية الأخيرة في إيران، إذ يعتقد المومأ إليه أن هذه الاستفزازات تتم بمساعدة وأموال روسيا وأغلب الظن أن البرقية التي أرسلها الحاج الميرزا حسن الشيرازي إلى الشاه والتي طلب فيها من الشاه إنقاذ البلاد من هيمنة الأجانب كانت نتيجة تحريض جمال الدين الذي أثار في خطابه العواطف الدينية للمجتهد المذكور.

إن أمين السلطان يقول: مع أن نفي جمال الدين من إيران كان بسبب عدائه لبريطانيا، لا أدري كيف يُسمح له بالإقامة فيها والعيش هناك بطمأنينة لكي يواصل هجماته المناوئة لإيران.

وقد شرحت لأمين السلطان أنه يكاد يكون من غير الممكن أن تقوم حكومة بريطانيا باتخاذ إجراء ما ضد شخص يقيم فيها إلا بموجب القانون. ويجب أن أقول إني لم أفلح في إقناعه لأنه يعتقد لو كانت الحكومة البريطانيه تمتلك نوايا حسنة وطيبة تجاه إيران، يمكنها طبعا أن تتخذ إجراءات لمنع أعداء إيران من اتخاذ لندن قاعدة للهجوم ضد الحكومة الإيرانية.

وقد وعدت أمين السلطان بتقديم خطاب جمال الدين الموجّه للمجتهد المعروف إلى سعادتكم. إن النص الأصلي للخطاب بالعربية وقد تُرجم إلى الفارسية ثم إلى الإنجليزية.

قرأت في إحدى الصحف نبأ استقبال جمال الدين في النادي الوطني الليبرالي في لندن حيث ألقى المومأ إليه محاضرة تحت عنوان «الأزمة الراهنة في إيران»، بيد أن السيد في محاضرته استخدم عقله إذ لم يمس بريطانيا وسياستها الخارجية بسوء في حين أنه حمل بشدّة، في خطابه الموجّه للحاج الميرزا حسن الشيرازي، على السياسة البريطانية.

طبعا إني على يقين أنكم على علم بالشيخ جمال الدين وذلك الخطاب عندما كان لي شرف التمثيل الرسمي لحكومة بريطانيا في القاهرة خلال العامين

١٨٧٨ و١٨٧٩ بعثت إلى معاليكم شرحا حول السيد مبيّنًا أنه قد يتلقى أموالاً من روسيا ليقوم بنشاطات مناوئة لبريطانيا، كما أن السيد كندي قدم تقريرًا، عما يقوم به السيد، إلى معاليكم في الخطاب رقم ١١ بتاريخ ٢٠ كانون الثاني (يناير) ١٨٩١ شارحًا تفاصيل نفيه إلى خارج إيران.

تقبلوا فائق الاحترام–فرانك راسل(٤)

رسالة السيد تثير حنق الشاه

لم ينزعج الشاه كثيرًا من الخطاب الذي وجهه السيد للميرزا الشيرازي والذي كان هاجم فيه شخص ناصر الدين شاه ووصلت ترجمته إلى الشاه عن طريق اعتماد السلطنة، ولكن خطاب السيد الموجّه إلى علماء إيران أثار حنقه بشدة. عندما قرأ الشاه الخطاب عاتب الحكومة البريطانية وحمّلها القصور في الأمر طالبًا من سفيره في لندن وسفير بريطانيا في طهران وضع حد لنشاطات السيد ومعاقبته إذ بعث بخطابين إلى أمين السلطان، ترجمتهما كالآتي:

«حضرة أمين السلطان.. إننا أبلغنا مرارًا احتجاجنا كتابة وشفاهةً سواء بواسطة سفيرنا في لندن أو سفير بريطانيا في طهران ضد الأباطيل والمقالات المغرضة لميرزا ملكم وطلبنا طرد المومأ إليه من لندن ومن كافة البلدان التابعة للإمبراطورية البريطانية، أو أن يأخذوا منه التزامًا بالكف عن هذه التصرفات الاستفزازية وامتهان عرش السلطان، ولكن لم نصل إلى أية نتيجة، ثم قمنا بنفي الشيخ جمال الدين وهو واحد من أسوأ الخلق على وجه البسيطة وكان يقوم بالإخلال وتعكير الأجواء، حيث ذهب إلى لندن والتحق بملكم خان وبدأ استفزازاته بواسطة إصدار صحيفة بالعربية ووزّع أعدادًا منها في القفقاز وإيران.

وها قد أرسل أخيرًا نسخًا من العدد الأخير الذي صدر بالعربية ليوزّع بين الناس في إيران، وإليكم نسخة منه لمتابعة الأمر. إنه هذه المرة بدأ بالاستفزازات السافرة

مشجعًا وداعيًا العلماء والناس في إيران للقيام بالشغب والإخلال حتى أنه هاجمنا نحن شخصيا.

وهكذا كشف عن نفسه كجان وطبقًا لقانون أي بلد فإن شخصا كهذا يسيء إلى العرش مباشرةً، ويخون السلطان علنا محكوم عليه بالإعدام وجزاؤه الموت الزؤام أو على الأقل يجب أن يحكم عليه بالسجن المؤبد في إحدى المناطق النائية. يجب أن تطلبوا من سفير بريطانيا الحضور وتبلّغوه رسميا بآرائنا وأن تعطوه كتابنا هذا ليقرأه وتسلموه نسخةً منه بالإضافة إلى الترجمة العربية لرسالة جمال الدين ليبعثها جميعًا إلى وزراء بريطانيا بل يرسلها إلى نواب البرلمان أيضًا، فإذا ظهر لهم أن الحق معنا عليهم أن يحكموا عليه بالسجن المؤبد وإلا كيف يمكننا أن نصدق أن حكومة بريطانيا تدافع عن عرشنا ووجود شخصنا في حين أن شخصًا مفسدا وأحمق كهذا يمرح ويسرح في بريطانيا ويقوم بنشر أمور كهذه»(٥).

أرسل سفير بريطانيا خطاب الشاه (الذي أرسل بتاريخ ٢٨ إبريل ١٨٩٢ إلى سفارة بريطانيا) مرفق بخطاب سرّي إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني.

«الخطاب السري رقم ٨٢ بتاريخ ١١ مايو ١٨٩٢

من السير لاسل سفير بريطانيا في طهران إلى الماركيزاف ساليسبوري إشارةً إلى كتابكم رقم ١٤ المؤرخ ١٩ كانون الثاني نرسل لكم طيا نسخةً من خطاب شاه إيران الموجّه إلى أمين السلطان، هذا ونعلمكم بأن السيد جمال الدين أرسل خطابًا إلى علماء إيران حمل فيه بشدة على الشاه. كما نرسل لكم ترجمة خطاب جمال الدين الذي أثار حنق واحتجاج الشاه، إذ إن الشاه يعتقد أن كاتب هذا الخطاب يستحق الموت أو السجن المؤبد كحد أدنى.

إني أخبرت أمين السلطان بإرسال هذه الخطابات إلى معاليكم لتطلعوا عليها ولكن في نفس الوقت نوهت بأنه سيكون من المستحيل لحكومة الإمبراطورية البريطانية أن تتخذ أي إجراء ضد شخص يقيم في لندن إلا بموجب القانون.

مع احتراماتي ـ السير ـ ف ـ لاسل(٦)

حينما وصلت نسخ من خطاب السيد الموجه إلى «بعض علماء إيران» بواسطة أحد أنصاره إلى سفارة إيران في روسيا، توسّل «ميرزا محمود خان علاء الملك» سفير إيران في روسيا إلى «مورير» سفير بريطانيا، لعله يقف بوجه إجراءات السيد، حيث أرسل السفير البريطاني كتابًا سريا يحمل رقم ٨٧ بتاريخ ٢٧ من إبريل ١٨٩٢ من «سان بطرسبورج» إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني. وكان مضمون هذا الكتاب مشابهًا تقريبًا لخطاب «سيرلاسل» المذكور أعلاه مع اختلاف طفيف.

بعد كتابة الخطاب الأوّل إلى أمين السلطان قام الشاه في نفس اليوم بكتابة خطاب آخر وذلك من شدّة غيظه واستيائه:

إن ما كتبه هذا اللعين الشيخ جمال الدين ما هو في الحقيقة - من الألف إلى الياء - سوى شتم واستفزاز وإخلال ضد العرش، بهذا الدليل الواضح إذا لم يزجوا بشخص كهذا في السجن على الأقل فأى صداقة يمكن أن تدعيها بريطانيا تجاهنا؟! كيف يمكنني أن أصدق ما يبدونه من صداقة؟ ينبغي عليكم أن تطلبوا اليوم من سفير بريطانيا أن يأتي للقائكم، واقرأوا له هذا المكتوب وسلموه نسخة منه مع الخطاب المكتوب بالعربية، فبهذا الدليل الدامغ الذي يرونه أمامهم حيث امتهن جمال الدين عرش السلطان يجب أن يحكموا عليه بالسجن المؤبد بدون تأخير وبعكسه يجب أن نيأس كليةً من صداقة بريطانيا (٧).

أرسل أمين السلطان هذا المكتوب مرفقًا بكتابه التالي مع خطاب السيد الموجه إلى العلماء المعروفين - إلى «حسنعلي خان نواب»:

«ها قد جاء يوم الخميس، ومع أن الظهر انقضى لم يصل بعد أي خبر، لا أدري ما العمل، إني حقا أصبت بالذهول، جلالة الشاه كتب مكتوبًا وأرسله لي مرفقًا بخطاب جمال الدين الأخير الموجه إلى العلماء، لقد أرسلت لكم مكتوب الشاه والخطاب المذكور لكي تترجمونهما للسيد السفير ومتى ما أراد السفير إرسال خطاب السيد جمال الدين، ونسخة من المكتوب إلى لندن لا مانع في ذلك، لا

أدري كيف يفكر السفير حول هذا الموضوع، طبعا السيد جمال الدين لم يهاجمني أنا شخصيا ولكن جميع ما ورد في خطابه الأخير مناوئ لجلالة الشاه.

أمين السلطان»[٨].

قام سفير بريطانيا، بعد وصول خطاب أمين السلطان ومكتوب الشاه، مرة أخرى بإرسال خطاب سري آخر في نفس اليوم إلى الشئون الخارجية البريطانية:

«الخطاب السري للسير راسل برقم ٨٣ بتاريخ ١١ من مايو ١٨٩٢ إلى الماركيزاوف ساليسبوري وزير الشئون الخارجية في بريطانيا.

سعادة الوزير..

إلحاقًا بخطابي السابق المؤرخ في نفس هذا اليوم أبعث إليكم بكل اعتزاز المذكرة التي كتبها أمين السلطان إلى حسنعلي مرفقةً بمكتوب آخر من الشاه حول جمال الدين، طبعًا لاغرو في أن الشاه قد استشاط غضبًا من الاتهامات التي نسبها إليه السيد جمال الدين وأنه يخشى النتائج الوخيمة التي ستحدثها خطابات السيد في إيران. إن جل حنق الشاه هو أن السيد جمال الدين كشف حقائق حول الأوضاع الراهنة في دولة إيران لا تبقي أدنى شك، إلا أن قدراً مما قاله السيد يبدو مبالغًا فيه.

التوقيع: السير لاسل»[٩].

عندما لم يحصل ناصر الدين شاه من خطاباته إلى أمين السلطان على أدنى نتيجة، ازداد غُضبًا فأرسل له من جديد الخطاب التالي:

«حضرة أمين السلطان.. إنه لمن دواعي العجب أن سفير بريطانيا لم يقدم جوابًا بعد. إذا كان قد بعث إليكم بشيء ما أعلموني بذلك وإذا لم يفعل سلموه هذا المكتوب وطالبوه بالجواب.

لا شك في أن هذا الشخص الشرير والمزوّر يجب أن يعاقب بموجب القانون إذ ما معنى أن يجلس في لندن وأن ينشر هذه الأباطيل علنا ضدنا وضد العرش في كافة أنحاء العالم، كما يحرض الناس في المجلة التي يصدرها على الإخلال

والشغب، إننا لا يمكن أن نقبل أبدًا أن تكون حكومة بريطانيا صديقةً لنا أو مدافعةً عن عرشنا مع أنهم لا يريدون أن يفعلوا شيئًا يسمحون لهذا الشخص بأن يكتب كل هذه الأباطيل ثم يزعمون أن بريطانيا بلدٌ حر»[١٠].

بعث أمين السلطان خطابًا إلى حسنعلي خان نواب معقبًا على مكتوب الشاه:

«بعد العنوان ـ أرجو أن تكونوا بصحة جيدة. استلمت في مدينة قم مذكرتكم حول الموضوعات المدرجة في الخطاب رقم ٩٩ للاسل، حول القضايا المتعلقة بالجمارك، أصدرت الأوامر اللازمة الى السيد أمين المُلك وهو سيسوي الأمور، كما استلمت مخطاب وجواب سعادة السيد السفير حول جمال الدين إلا أن صاحب الجلالة بانتظار وصول جواب من جانب حكومة بريطانيا، والأفضل أن تعدّوا وتبعثوا جوابًا بأي طريقة ممكنة لكي يتسنى لي تقديمه إليه.

إني أعتقد أن الجواب يمكن أن يكون بهذا المضمون وعلى النحو التالي:

«إن السلطات البريطانية ستتخذ ما بوسعها من إجراءات في هذا المجال».

ومع أن ما يقوله الإنجليز يبدو صحيحًا إلا أننا يجب أن لا نخيّب أمل هذا الرجل ـ ناصر الدين شاه ـ بهذه الطريقة، السبيل الأمثل هو أن يكون على أمل مساعدة الإنجليز وسوف أحاول فتح حساب لمطالبات شركة التنباك برصيد الشركة وتحصيل أموال الريجي على النحو المنشود...

أمين السلطان»[١١].

بادر سفير بريطانيا بإرسال خطاب أمين السلطان مرفقًا بالخطاب التالي إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني: «الخطاب رقم ٩٩ بتاريخ الأوّل من حزيران ١٨٩٢ من السير لاسل إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني.

يشرفني أن أرسل لكم طيا ترجمة للخطاب الخاص لأمين السلطان الموجّه إلى حسنعلي خان نواب.

معالي الوزير الجزء الأول من هذا الخطاب حول شكاوى حكومة إيران من مأموري الجمارك، وأعتقد أنه لا توجد ضرورة لكي أثقل على معاليكم في هذا المجال. فقط أعلمكم بالموضع الذي طلبت من نواب أن ينقله إلى أمين السلطان. حضرة أمين السلطان يقول إن الشاه يحاول من جديد استحصال جواب من الحكومة البريطانية حول شكواه من جمال الدين أنهم ما زالوا يأملون عسى أن تقدم شركة التبغ والتنباك مساعدات للحكومة الإيرانية، كما صرح أمين السلطان في آخر خطابه أن الشاه أبدى امتعاضه الشديد من الحاكم الجديد لشيراز بسبب اعتقال وتوبيخ قوام الملك بدون إذن صاحب الجلالة. سأحاول في الخطاب القادم إرسال تقرير شامل حول الموضوع.

طلبت من حسنعلي خان نواب أن يشكر نيابةً عني أمين السلطان على المعلومات التي وضعها تحت تصرفنا وأن يقول له إني أخبرت معاليكم موضوع جمال الدين ولكني يجب أن أنوّه أن الحكومة الإمبراطورية ينبغي أن لا تسلك سبيلاً آخر في مجال حفظ وصيانة أموال وممتلكات شركة التنباك سوى الرجوع إلى السلطات القضائية.

التوقيع لاسل»[١٢].

أرسل وزير الشئون الخارجية البريطاني، بناء على الخطابين رقم ٨٢ و٣٨ لسفيره في طهران، البرقية التالية: «إشارةً إلى الخطابين رقم ٨٢ و٨٣ عليكم الاتصال بأمين السلطان مع الأخذ بعين الاعتبار مفاد البرقية ٤٩ التي أرسلتها في سبتمبر الماضي»[١٣].

أرسل سفير بريطانيا، بعد وصول البرقية أعلاه، هذا الخطاب إلى أمين السلطان:

ـ بعد التحيات ـ لقد كتبت شرحًا مُسهبًا لوزير الشئون الخارجية البريطاني وأبلغته تفصيليا بمطالب صاحب الجلالة شاه إيران القاضية بمنع مقالات جمال الدين من الصدور وقد تلقيت الآن من وزير الشئون الخارجية أمرًا برقيا بإحاطتكم علمًا بأن

الحكومة البريطانية مستعدة لتقديم آرائها حول مقاضاة الصحف في المحاكم الرسمية البريطانية إلى سفير إيران في لندن. لكني أود أن أعلمكم بأنه طبقًا للسوابق الموجودة حتى إذا قُدّمت أدلة دامغة ومقبولة فإن محكمة النقض والإبرام لن تسمح أبدًا أن تقوم إحدى القوى الأجنبية بخطوة ضد الصحف البريطانية. إن دفاع هيئة المحلفين والرأي العام والمشاعر العامة قوي لدرجة أنه نادرًا ما يبدي القضاة رأيهم لصالح المدّعي.

التوقيع لاسل»[١٤].

بعد أن بعث الخطاب المذكور، أرسل لاسل في ٩ من حزيران الخطاب السري التالي إلى وزير الشئون الخارجية البريطاني:

«قلهك ٩ من حزيران ١٨٩٢ الخطاب السري رقم١٠٤. معالي الوزير يشرفني إذ أرسل لكم نسخةً من المذكرة التي قمت بكتابتها لأمين السلطان، وذلك امتثالاً لأمركم الذي كنتم قد أصدرتموه في البرقية رقم ٣٤. إني نوّهت لأمين السلطان بأن إمبراطورية بريطانيا أعربت عن استعدادها لإبداء رأيها لسفير إيران في لندن حول المواضيع المناوئة للحكومة التي قام جمال الدين بنشرها في لندن. أقدم لكم طيّا نسخة من الخطاب الموجه إلى أمين السلطان.

لاسل»[١٥].

أثر كل هذه المكاتبات والمباحثات، يظهر من فحوى خطاب ٦ حزيران للسفير البريطاني أن وزارة الشئون الخارجية في بريطانيا كانت بحاجة إلى مستند لمنع نشاطات السيد، لذلك قدم «الميرزا محمد علي خان» سفير إيران في لندن مستندات إلى وزارة الشئون الخارجية في بريطانيا، لكي يكف السيد عن القيام بنشاطات مناوئة لناصر الدين شاه. ويظهر هذا الأمر جليا في الخطاب التالي لسفير إيران:

«الخطاب المؤرخ ٢٢ من حزيران ١٨٩٢ من الميرزا محمد علي خان سفير إيران إلى الماركيزاوف ساليسبوري.

معالي الوزير يشرفني أن أبعث إليكم بالوثائق التي بحثنا بشأنها بالأمس، أرجو من معاليكم أن تتخذوا الترتيبات اللازمة بأقصى سرعة لكي أتمكن من إراحة بال صاحب الجلالة من جميع الجهات.

مع فائق الاحترام ـ محمد علي»[١٦].

على أثر إصرار ناصر الدين شاه على منع نشر مقالات السيد في ضياء الخافقين وإلقاء المحاضرات في لندن التي كانت وجهت ضربة لمكانة الشاه، سارع سفير إيران إلى لقائه طالبًا منه المساعدة.

يتحدّث «إدوارد براون» في كتابه عن هذا الموضوع فيقول: «كان السيد في مقالاته حول إيران لا يتوانى عن سب الشاه وحكومته إلى الحدّ الذي سارع فيه سفير الحكومة الإيرانية في لندن إلى لقائه محاولاً تهدئته عارضًا عليه مبلغا كبيرًا من المال إن هو كف عن الكتابة والمحاضرة حول هذا الموضوع. لكن السيد أجاب بالنفي وقال لا، لن أرضى إلا إذا قتل الشاه وبقرت بطنه ودفنت جثته في القبر. هذا الكلام الذي أدلى به يجعلنا نعتقد أن قاتل الشاه كان من أتباع السيد...»[١٧].

إن قلق وحساسية نظام ناصر الدين شاه إزاء استمرار نضال السيد جمال الدين الأسد آبادي في لندن يبدو واضحًا جليا من خلال التشبثات الحقيرة والدنيئة لقمع الحركة وتوقيف مجلة ضياء الخافقين التي كان لها دور رئيسي في فضح النظام الاستبدادي القاجاري... أما الحكومة البريطانية كانت تبحث في الظاهر عن «مستند»! حفظًا لمصالحها، وأخيرًا قامت بتوقيف المجلة بطريقة غير أخلاقية. يقول السيد صدر واثقي: «... يبدو أن طلوع وغروب هذه المجلة قد تم في مدى قصير، فحسب المعلومات المتوفرة لدينا، بعد صدور عددين ليس لدينا علم بالأعداد التالية الأخرى[١٨]. وطبعًا كانت مقالات هذه الصحيفة حول أوضاع وقضايا إيران، وإذا لم نقل بأن نشاطات الشاه وأمين السلطان وسفير إيران في لندن كانت ذات تأثير في إغلاقها فإنها كانت ذات دخل في ذلك...»[١٩].

حول كيفية إغلاق الصحيفة بواسطة الحكومة البريطانية، يتحدث «السيد حسن تقي زاده» الذي كان على علم بالألاعيب السياسية فيقول:

«. . . سافر المومأ إليه، بعد فترة قضاها في البصرة، إلى لندن للعلاج من الوعكة التي ألـمّت به، وفي شهر رجب عام ١٣٠٩ أسس صحيفةً بالعربية والإنجليزية تدعى «ضياء الخافقين» في لندن، وكان يكتب في كل عدد منها مقالة حول أوضاع البلدان الإسلامية.

كانت مقالة العدد الأول حول خراب الأوضاع في إيران وفي العدد الثاني المؤرخ غرة شعبان، نشر نسخةً من الخطاب الذي بعث به إلى جميع علماء إيران الكبار وحرضهم فيه على تنحية«ناصر الدين شاه».

استخدمت الحكومة البريطانية طرقا عجيبة لإغلاق هذه الصحيفة وأخيراً أبلغت وزارة الخارجية البريطانية المطبعة التي كانت تمتلك الحروف العربية وتطبع الصحيفة (في إحدى القصبات في ضواحي لندن) أنه إذا استمرت الصحيفة في الصدور فإن الحكومة البريطانية ستوقف تعاملها مع المطبعة وستتعامل مع مطبعة أخرى مما سيلحق أضراراً فادحة بها. بهذا التهديد احتجبت الصحيفة عن الصدور. . .»[٢٠].

طبعًا بالإضافة إلى إغلاق الصحيفة، فإن السلطان العثماني استجابة لطلب ناصر الدين شاه وبألاعيب أخرى دعا السيد جمال الدين من لندن إلى إستنبول حيث نوّه بضرورة حضور السيد إلى إستنبول لإيجاد الوحدة بين المسلمين مستدرجًا إيّاه الى هذا «القفص الذهبي». . . حيث سنتناول كيفية ذلك في مقال خاص مع الوثائق الخاصة.

ومن الضروري أن نشير إلى أنّ الناشر للمجلة، لم يكن السيد جمال الدين نفسه، كما أنّ كلّ المقالات المندرجة أيضًا ليست بقلمه، وهذا ما يفهمه القارئ الباحث، ويتفطن له العارف العالم بأهدافه السامية. . . والسلام.

سيد هادي خسروشاهي

مدير مركز البحوث الإسلامية ـ قم ـ إيران

محرم الحرام ١٤٢١هـ

مراجع البحث

١ ـ «سيد جمال الدين أسد آبادي وبيداري مشرق زمين» تأليف: الأستاذ محمد محيط طباطبائي، أعدّه وقدّم عليه: سيد هادي خسرو شاهي، طبعة قم، إيران، ص٦٢ ـ ٦٦.

٢ ـ نفس المصدر، ص١٢٨ ـ ١٢٩.

٣ ـ «روزنامه اعتماد السلطنة» ص٢٧ ـ ١٤٧.

٤ : ١٦ ـ مجلة «خواندنيها» العدد ٩٧، السنة ٢٤ص٢٠والعدد ٥، السنة ٢٥ ص٢٣ ـ ٢٥ والعدد ٦ السنة٢٥ص ٢١ ـ ٢٣، ترجمة الوثائق إلى الفارسية بواسطة السيد علي مشيري ـ لندن.

١٧ ـ انقلاب إيران ـ تأليف: إدوارد براون، الترجمة الفارسية، ص٢٣. طبعة طهران.

١٨ ـ مجلة ضياء الخافقين، قد طبعت منها خمسة أعداد فقط.

١٩ ـ سيد جمال الدين الحسيني، تأليف: سيد صدر واثقي، ص٢٤٣.

٢٠ ـ سيد جمال الدين أسد آبادي، رهبر نهضت آزاد يخواهي إيران، تأليف: سيد حسن تقي زاده، الطبعة الثانية، قم، إيران ص ٢٧ ـ ٢٨.

السيد جمال الدين الحسيني (الأفغاني)
بالاشتراك مع آخرين

ضياء الخافقين

جريدة في العلوم والسياسة و الأخبار الصحيحة

السنة الأولى - الأعداد ١ - ٥
لندن - ١٨٩٢م

العدد ١ | ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ | السنه الاولىٰ

ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ

Dia - ul - Kharikain

(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراک (خالص اجرة البريد)

في انكلترة:

عن سنة	عن ستة اشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شلينا	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:

عن كل صفحة ١٠ ليرة انكليرية
عن نصف صفحة ٦ ليرة انكليزية
عن ربع صفحة ٣/٥ ليرة انكليزية
(تدفع سلفاً)

(والاعـلانات يـصدر تـرجمـتها في الانكليزي)

يجب ان تُخـــابر الادارة راســـاً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكـون خـالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُـرَدّ لاصـحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلّق بالإشغال.

واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء - لندن». Dia, london

فهـــرســـة

السنة الاولى

العدد ١



Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ شباط سنة ١٨٩٢

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد)

في انكلترة :—

عن سنة	عن ستة اشهر
١٢ شليناً	٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شليناً	٨ شلينات

(الدفع سلفاً)

الاعلانات

	ليرا انكليزية
عن كل صفحة	١٠
» نصف »	٦
» ربع »	٣½

(الدفع سلفاً)

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج ولا ترد لاصحابها أدرجت اولم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"DIA, LONDON."

فهرسة

ضياء الخافقين

ان للشرق على الغرب ديوناً كان اولاه اياها ايام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرضاً تعرض فيه العقول بضائعها والافكار بدائعها وكان الغرب مظلوماً في ليل الجهالات وحندس الضلالات ٭ ولما ظهر مصداق قوله تعالى "وتلك الايام نداولها" والقى العلم مقاليده في ايدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وابواب كل ثروة وجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النظرة قامت عاصمة العالم المتمدن ومطلع شمس الحرية مدينة لوندره ففكت الرقاب من حبال الاسر والاستعباد ونشرت الامن والامان ٭ واذا الغرب لبني الشرق مسبعة تتزأر فيها الضواري على ضعاف النقاد فاخذ الانكليز يطوفون اركان الارض بمشعل الحرية ومنجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك

ضياء الخافقين

إن للشرق على الغرب ديونًا، كان أولاه إياها أيام كان الشرق مشكاة لمصباح العلم ومعرضا تعرض فيه العقول بضائعها والأفكار بدائعها، وكان الغرب مظروفا في ليل الجهالات وحندس الضلالات. ولما ظهر مصداق قوله تعالى: ﴿وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا﴾ [آل عمران: ١٤٠]، وألقى العلم مقاليده في أيدي رجال الغرب وفتحوا به كنوز كل شيء وأبواب كل ثروة. ووجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النَّظرة، قامت عاصمة العالم المتمدن ومطلع شمس الحرية مدينة لندن ففكّت الرقاب من جدال الأسر والاستعباد ونشرت الأمن والأمان. ولولا الغرب لبقي الشرق مسبعة تزأر فيها الضواري على ضعاف النقاد، فأخذ الإنجليز يطوفون أركان الأرض بمشعل الحرية ومنجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك الفضائل. والبرهان على ذلك في قوَّة المحسوس فإننا لم نر في الشرق قوما قاموا فحلوا ربقة الأسر والذلّ بأيديهم مع ما نراهم فيه الآن من شمول الأمن على أرواحهم وأعراضهم وأموالهم فتعيَّن أن ذلك الخير جاءهم بسعي غيرهم ولا شك أن رجالَ الإنجليز في مقدِّمة هذا الغير.

ولـمَّا كان من الضروري أن يتواصل الشرقي بالغربي فيعرف الشرقي أن معظم خيره نتيجة عمل الغربي فيشكره على إعادة حقّه إليه بفوائده من غير ما طلب ويعلم الغربي أن الشرقي عرف ذلك الفضل فيزداد نشاطا ويسعى دائبا في خير الشرق وجب أن يقوم جماعة من أحد الجانبين بنشر جريدة تكون باللسان العربي؛ لأنه أهمّ لسان في الشرق ولكونه لسان الدين الإسلامي وباللسان الإنجليزي لتكون واسطة هذا التعارف والتواصل. ولقد مضى على هذا الوجوب زمن ولم ينتبه للقيام به أحد لأن الإنسان كثيرا ما يشتغل بغير الضروري ويهمل الضروري حتى

تنبّهه الحوادث عليه فيتقظ له . فلهذا قد تَشكَّلت شركة إنجليزية في مدينة لندن لنشر ضيَاء الخافقين على أساس متين ونظام دائم بهذا البيان ومن الله التوفيق .

موضوع الجريدة ـ حصول التعارف والتواصل بين الغربيين والشرقيين .

* * *

الشرق والغرب

الشرق في ذهوله عن قوامه وغفوته عن شئون يدعو إليها عزّ بقائه قد عدم الاستبداد بأمره وفقد الاستقلال في وجوده، حتى افتاق في رمقه أن يسنده الغرب بعزائمه. واضطر أن يركن إلى سقطات خُوانه في بقية حياته..

أقطار قد دانت له عنوةً وحملت ألوية سلطانه، أرجاء قضى مرّ الحاجة أن تلتف به خشية هلاكها، أنحاء خلست تحت جلبابه اتّقاء كوارث كشرت عن نابها (عياذاً به منه).

فصار للغرب برهان ظاهر وسلطان قاهر ويد طولى لا يشذّ عنه شارد أو لا يسبقه مبادر.

فإن أنف الشرق الآن وشمخ بأنفه أن يجثو بفناء الغرب مستمدّاً به راجيا طوله وقد فرّط من قبل فى حرز سيادته، ألا وهو العلم والعدل فما زاد إلاّ كمداً ونكدا.

نعم إنّ سوء اختياره في مبادئه قد انخرط باستمراره فى سلك الطبيعة، وهي لا تنسلخ عن كيانها فجأة فعليه إذا أثارته النَغَرة أن يتدرّج في إحالتها باتّباع محجَّة حق بها للغرب أن يفوز بسامي مقامه. أصول فاضت بمظاهر مبهجة تبهر اللّب ويحار فيها خرِيّت الحدس ويقف دونها وغول الخيال.

ومن له بهذه وقد ضرب الحجاب فلا يرى من الغرب إلاّ هياكل وصورا تجول فى أرجاء المشرق بقوة، وهو فى جهل عما حتم عليه بسلطان لا محيص له عنه ولايزال فى حاجة إليه وإن كان مرا في مذاقه كلاّ طبعه، ولا تيسّر له ما به يخفّف على نفسه عذابًا يورثه التناكر ولا قصد فيدعو بالويل والثبور.

ثم إن الغرب قد نضخ بالكيس وانفجرت فيه عيون الحذق وسالت أودية العرفان فطمي فطفح ففاش سيلاً عرمرمًا أطبق الشرق وكظّت به شعابه وغيرانه، ونفذ في زوايا الإخصاص وصعد إلى شواهق القصور. وتمثل في أوعية حاجاته أشكالا وبرز في مرايا أمانيه صورا وألوانا فتشابكا وتلاصقا وامتزجا حتّى صار كلٌّ عنصراً لا يتقوّم الآخر في كيانه إلا به ولا يستوي في بقائه إلاّ عليه إلاّ أنّ الغرب في سلطانه قيّوم يقسره الطبع أن يدفع آثارًا يُطاوعه الشرق فيها على اختلاف سليقته وتنوّع صيغته وهو في تململ حسرةً على استقلاله، وكيف لا وإنّ التبجّح يتبع الرضى وقد عدمه المضطّر فى أطوار ما سبقها في تلبّسه اختيارٌ ينزح به. . . وإن الغرب في حثيث سيره لا يفاجئه فِي أكناف الشرق إلاّ تماثيل متقطبة تجبهه بفظاظتها وأشباح متعبسة تنخسه بغلظتها فيستشيط حنقًا ويتوقّد غيظا زعمًا منه أن قد حمل إليه خيراً كثيرا فعليه أن يتلقّاه بالبشر والبشاشة. فيستبدل الرفق بالقسوه واللين بالخشونة وجميل الصنع بالقهر. . . وليس لتلك الغلظة وتلك القسوة من علّة إلاّ الجهل بأسباب قضت على كل بما يحقّ له ما داوم طوره ولازم شأنه. وضلّ كلّ عن الوسائل التي ترضى بها النفوس في مزاجها وقد ساقتها شئونها إليه وقسرتها فواعل الطبيعة عليه فهي لا تزال في رباطها هذا في تضارب وتنافر وتشاجر. لا الرئاسة تُرضي السائدة منها ولا ضرورة الحاجة تُريح الأخرى.

وإن الأمة الإنجليزية لما وشجت عروقها بأرومات الشرق أكثر من الآخرين كان ضجرها أشدّ والنكير عليها أعظم. فساقتها التدافعات العنيفة إلى وسيلة بها وحدها تهدأ الخواطر وتطمئن القلوب، وإليها ترفع الأفكار تناقضاتها ابتغاء لوجهة الحقّ الذي بها يخلص عن شرب الباطل ويتقشع دونه أوهام تنبثق من الرجل والشره فتبعث على السخط. . . وتلك الوسيلة التى يُبين كل من الشرق والغرب ما طوته سريرته فتبعتها سيرته ويكشف كلّ عن علل دفعته إلى التواصل واضطرته عليه. ويعرض جليا على الآخر دواعي النفور والحنق في رباط حكمت به الطبيعة في سيرها. . . فقامت جماعة في الأمّة الإنجليزية بإنشاء جريدة باللغة

العربية أوالإنجليزية (ضياء الخافقين) كي تكون ترجمانا أمينًا يفي بهذا المقصد الأقصى، ويسكّن بكشفه عن الحقائق القارّة روع القَلق الذى لولاه لأثارته ظلمات الأوهام مرّةً وأفزعته أخرى. (لمكاتبٍ).

* * *

كشف النقاب
عن حالة مصر العمومية

لم تزل المسألة المصرية موضوعًا للبحث والمحاورات بين الجرائد وخطباء السياسة، وكثر فيها الخلط وتعددت الأقوال وتخالفت فيها الأفكار، وعمد كل فريق إلى ما يوافق هواه ويرتبط بغرضه وينعقد بفائدته واخترع لأقواله أنواع الأسانيد، وحاول لتأييد أفكاره توضيح الأدلة والبراهين على علاتها وشوائبها، وكلٌّ دائب في مسلكه ذاهب في طريقه مجتهد في تعزيز كلمته وتأييد حجته غير ملتفت إلى فحص الأمر وكشف الحقيقة، بل همة الجميع أن يطعن هذا الجانب في أقوال الجانب الآخر بما يستطيعه من المغالطات والتمويهات حتى حفيت الأقلام وملّت الآذان، فخرج المتفرج من هذا الميدان ميدان تسابق الكتّاب وأرباب التحرير لم يعِ حرفًا ولم يفهم خطابًا ولم ير أثرًا لسابق أو خبرًا عن متأخر بعد أن تأزر الميدان والتفّ بغبار الأهواء وقسطل الأغراض فحُجبت شمس الحقيقة وتساوى الناظر إليه والمحتجب عنه. وكأنه قد تقرر في جداول السياسة العمومية أن هذا الملعب يتجدد وينعقد في كل سنة مرة ثم ينتهي على غير فائدة وبدون نتيجة وبعد ذلك تنحلّ تلك الأفكار والأقوال كما تنحلّ أحرف الصحف التي نقشتها بعد طبعها فتعود إلى خاناتها.

وإنَّا بعون الحق لا نريد دخولاً في مثل هذا الباب ولا اشتراكا في أسهم هذا الميدان، ولا يجمل بنا أن نختلط بتلك الفرق أو نميل إلى إحداها بعد أن جعلنا مركزنا في جانب الحق الفاصل والعدل الساطع.

فيتعين علينا أولا أن نبسط الشرح في أحوال مصر بسطًا عامّا، وننظر بوجه الإجمال إلى فروعها ومتعلقاتها ثم نستنتج أوفق الطرق الموصلة إلى تحسين

الأحوال وحفظ الحقوق والمنافع. ولأجل ذلك نبحث في أربعة وجوه. (الوجه الأول): علاقة مصر بالدول. (الثاني): علاقتها بالدول العلية. (الثالث): علاقتها بإنجلترا. (الرابع): حالتها الداخلية الحاضرة.

علاقتها بالدول

إن بعد موقع القطر المصري عن مركز أوروبا، وعدم التصاقه بأملاك الدول الأوروبية وعدم دخوله في حصول التوازن الأوروبي لم يجعل له من العلاقات المرتبطة بمصالح الدول المقام الأول منها. فأكبر ما تهتمّ له الدول بشأن مصر ثلاثة أشياء: (أولا): وجود حكومة كافلة لدوام الأمنية العمومية على رعاياها وحفظ حقوقهم وأرواحهم. (ثانيًا): حرية التجارة وتبادل المواصلات. (ثالثا): انتظام المالية على وجه يضمن تسديد أقساط الديون في مواعيدها. فإذا توفرت لها هذه الأمور لم يبق للمسألة المصرية كبير شأن ولا عظيم أهمية. لكن ربما اتخذتها بعض الدول ألعوبة في اليد تعاكس أو تستميل بها دولة أخرى على مقتضى ظروف السياسة، إنما لا يتعدى ذلك صفحات الجرائد وبطائق السفراء وألسنة الوزراء فإذا نيل الغرض أو حصل اليأس من نواله سكنت تلك الأقوال وانخفضت الأصوات ولم يتغير في المسألة شيء مطلقًا.

هذا هو مبلغ المسألة المصرية من الأهمية في سياسة الدول، وهي أحرص من أن تولد منها أسبابًا يتوقف عليها أمر حرب وسلم.

ولديها من المشكلات التي تهمها مباشرة من هذا القبيل جمهور عظيم. وأصغر بلدة في أصغر مملكة من ممالك البلقان لها عندها من الشأن وجليل الخطب ما ليس لعموم القطر المصري وسودانه لما يتوقف على ذلك من خلل التوازن الأوروبي أو قوامه. ومع ذلك فقد رأينا بعض الدول قد رضخت لحكم الضرورة في كثير من الأحوال التي مست صوالحها وخُرقت لأجلها المعاهدات في تلك الجهات وتذرعت بالصبر على هذا المضض تفاديًا مما عساه أن يجرّ الحرب التي تتماشاها عموم أوروبا. فما بال البلاد التي هي أصغر أهمية في هذا الباب. والدليل القاطع

على صدق ما تقدم أنه لم تبق دولة من الدول إلاّ وصرحت أو لمحت برضاها عن الحال الحاضرة في مصر، وهذه ألمانيا قد أشار مشيرها سابقًا على إنجلترا بضمها إلى بلادها فلم تلتفت إلى ذلك، وهذه أستراليا أعلنت مرارًا أن ليس لها علاقة سياسية بمصر تمنعها من الموافقة على الحالة الحاضرة، وهذه إيطاليا لا تخرج تصريحاتها وتلميحاتها عن رأي هاتين الدولتين، ودولة روسيا أقامت زمنًا لا تتحرك بكلمة في المسألة حتى دعاها اليوم داعي السياسة أن تتحد بفرنسا لنوال بعض الأغراض ورأت من ضمن ذلك جلب الدولة العلية إلى جانبها ودخل في سياستها وجوب هذا، فشرعت تستميل الدولة نحوها وتجذبها بحبال الآمال التي من ضمنها حلّ المسألة المصرية، فإذا تم لها هذا الغرض وتورطت الدولة في الدخول معها ماطلتها حتى تنال مأربها من ذلك الاتحاد.

فلم يبق من الدول العظيمة إلا دولة فرنسا التي تدّعي بحق في مصر وبارتباط علاقات متينة قديمة لا يليق الإقدام على مسّها وليست تستطيع السكوت عليها. ثم يتفرع على ذلك وجوب تأييد نفوذها ومحبتها لمصلحة المصريين وحقوق الدولة. فأما من جهة علاقاتها المتينة فهي لاتمتاز في شيء عن علاقة بقية الدول التي بيّناها ولسنا نعلم لنفوذها في مصر تكييفًا أو تحديدًا. أهو عبارة عن انتشار اللغة الفرنساوية في القاهرة وتعليم بعض شبان المصريين في مدارسها أو لوجود موظفين فرنساويين في الإدارة المصرية؟ فإن كان الأمر كذلك ونشأت عنه حقوق مقدّسة لها وأننا ننبهها أن تطالب بمثل هذه الحقوق كلا من روسيا واليونان وسويسرا لأن اللغة الفرنساوية منتشرة في تلك البلاد أكثر من مصر والتمدن الفرنساوي مشتهر فيها ولا يخلو الأمر من وجود موظفين فرنساويين هناك.

أما إن كان الغرض من تأييد النفوذ الفرنساوي في مصر هو علو شأن رعاياها فيها وتقديمهم على سواهم وطاعة أولي الأمر للكلمة الفرنساوية والإشارة التي تصدر من القنصل بما تهوى أفراد رعيته فيهتضم حق الوطني ويضحى فريسة لظلم الوالي ووطأة النفوذ الأجنبي كما حصل له في أيام بعض الولاة السالفين، فيصل الحال إلى ما وصل إليه من ذل الوطني وضياع حقوقه وإثقال كاهل الحكومة

بالديون فذلك مضرّ بمصلحة المصريين التي تهواها فرنسا، ومعاكستها لما يجري من الإصلاحات الحالية مضرّ بتلك المصلحة أيضًا. بقي حبها لمصلحة الدولة العلية وتأييد سلطتها المقدسة على مصر فإذا صدقت هذه المحبة، ينبغي عليها أن تبدأ بإخلاء الجزائر أولاً وتونس ثانيًا ثم ترفع أطماعها عن الشام ثالثًا حتى تستقيم وتصدق تلك الدعوى.

نعم إن أرباب الغايات يتخيلون لفرنسا حقا، وهو حق الفاتح لبلدة افتتحها ثم خرجت عن يده فهو يترصد الفرص لنوال ذلك الحق الذي ضاع منه ويشمئز ممن يقف سدًّا أمامه يمنعه من الحصول على ما فاته. غير أن سياسة الفتوحات قد انطوى أمرها في فرنسا وانقضى نحبها مع الملوك والإمبراطورات الذي كان من سياستهم افتتاح البلاد الشرقية لتأسيس دولة عربية تكون تحت حماية فرنسا. وليس ذلك الآن من مشرب الحكومة الجمهورية التي لا همّ لها إلاّ حفظ مركزها المهمّ في أوروبا وإجراء الإصلاحات اللازمة لداخليتها حتى تصل إلى عرش السعادة المنقوش عليه بحروف النور (الإخاء والمساواة والحرية) وتصير مثالاً لبقية الأمم تتبعه لا أنها تلتفت إلى الفتوحات والحروب التي ينشأ عنها خراب العالم المتمدن.

وإن ما نسمعه من الضوضاء بخصوص المسألة المصرية فهو ناشئ عما يصدع به الرعايا الفرنساويون قنصلهم في مصر لفزعهم من الحالة الحاضرة وأسفهم على الزمان الماضي فيخابر القنصل وزارته فيظهر أثر ذلك في الجرائد.

علاقتها بالدول العلية

إن الدولة العلية هي صاحبة الحق المقدّس في مصر ولها السيادة عليها، وإننا إذا نظرنا بعين الإنصاف إلى الحالة الحاضرة نرى أن نفوذ الدولة لم ينقص شيئا عما كان عليه في الزمن السالف، فإنه بعد أن افتتحها السلطان سليم كانت مصر في يد المماليك في حالة الفوضى يعيثون فيها فسادًا كيف شاءوا ولا تنال الدولة من منافعها شيئًا سوى ما يتيسر للوالي الذي يرسل في كل سنة جمعه من بقية ما في أيدي المماليك. إلى أن تولاها محمد علي فمال في سياسته إلى اتباع إشارات

فرنسا وقبول نصائحها وحاولت أن تستعمل قوته ونفوذه في نوال أغراضها من تأليف دولة عربية، فافتتح لأجل ذلك البلاد الشامية والحجازية والسودانية وكاد الأمر يتم وتنسلخ مصر وما والاها من حوزة الدولة العثمانية، لولا أنه قد تأسس في سياسة الإنجليز ومنافعها منذ القديم وجوب المحافظة على الدولة العلية وتأييد سلطتها، فاستدرك الأمر ودفع الخطب وخرجت مصر من تلك الحوادث مستقلة استقلالاً داخليًا، وانحصرت حكومتها في عائلة محمد علي وذرّيته بعد أن لم يتمكن من الاستقلال التام، لكن بقي مبدأ الاستقلال كامنًا في النفس تنتظر لأجله الفرص. ولم تزل الولاة من بعده يتوارثونه كابرًا عن كابر دائبين في السعي للحصول عليه لحد أيام الخديو السابق، فكان هو أشدّهم تمسكًا بهذا المبدأ وأنهضهم عزيمة لقضائه وأعظمهم تلهفًا للوصول إليه، فلم يمض يوم من أيام ولايته إلا وهو يشتغل لأجله حتى أثقل مصر بالديون لتكاليف تجهيزاته لهذا الأمر وخفض نفوذ الدولة في مصر بما كان يرفعه من سطوة الأجنبي وهمّ مرارًا أن يجاهر بما أضمره ودبره لكن الظروف لم تساعده على ذاك وارتبكت عليه موارد صوره ومصادرها حتى خلع من منصبه.

هذا حال نفوذ الدولة العلية في مصر سابقًا. كانت سلطتها مهددة في كل حين بالزوال معرضة في كل آن للاضمحلال. أما الآن فإنها أثبت قدمًا وأقوى دعامة والكل يعترفون بها، لا يخشى عليها من انحلال وأحكام الفرامين. ألم يُنقَض منها حرف ولم تخترق لها حرمة والسلطة الدينية والسياسية مؤيدة ولها الآن مندوب سياسي في مصر مطلع علي ما كبر وصغر في داخلية البلاد إذا وجد ما يخل بشأن الدولة فلا يسكت عنه؟ فسلطة الدولة اليوم في مصر أحسن مما كانت عليه في السابق.

علاقتها بإنجلترا

إن علاقة إنجلترا بمصر هي كعلاقة بقية الدول، لكنها تفضل عليها بأمرين

مصلحتها في قنال السويس الذي هو الطريق الوحيد لأملاكها الشاسعة في الهند، وارتباطها بما تعهدت به من إصلاح أحوال مصر الداخلية على نمط يضمن للجميع حفظ حقوقه وصوالحه حيث اضطرتها المصلحة العمومية والخصوصية لإجابة حاكم البلاد لما استدعاها لإطفاء الفتنة التي استفحلت فكادت تذهب بجميع الحقوق، فلبّت دعوته بسفك دماء رجالها وبذل أموالها بعد أن استدعت الدولة العلية صاحبة السلطة للقيام بتلك المهمة واستعانت بعدها بفرنسا، فتقهقرت عن مساعدتها. ثم تقدمت إنجلترا فأطفأت الفتنة وباشرت الإصلاح، ولزم لاستيفاء ذلك وجود جيش احتلال لها في مصر وتوظيف بعض رجالها في الإدارات للسعي في طريق تنظيمها وأعلنت للكافة أنها تنسحب بعساكرها من مصر بعد أن يتألف لها جيش يحميها من الطوارئ الداخلية حتى تصير مصر حكومة منتظمة قادرة على حماية نفسها داخلاً وخارجًا مع حفظ امتيازات الدولة العلية فيها. فقامت في وجهها قيامة أصحاب الأهواء والأغراض الذين لا يسرّهم وصول مصر إلى تلك الدرجة بل لا يروق بأعينهم إلا ما كانوا فيه من انتزاف ثروة البلاد واستعباد أهلها وجعلها معرضة لنفاذ أغراضهم في كل وقت. وأخذوا يطالبونها منذ مباشرتها لإصلاح الأحوال المصرية بالجلاء عن مصر وأقاموا أمامها جسرًا من المعاكسات في كل صغيرة وكبيرة داخلا وخارجا، وكثرت شكواهم من توظيف رجال الإنجليز وتداخلهم، يستطيعون إجراء الإصلاح وهم في بلادهم بدون أن يحضروا إلى مصر ويتوظفوا في إدارتها، على أن عدد أولئك الرجال الآن لم يبلغ عدد المتوظفين في الحكومة المصرية من بعض الدول الأجنبية. وقد عمدت إنجلترا إلى تخفيض عدد جيش الاحتلال كلما يتم تشكيل فرقة للجيش المصري الذي تؤلفه حتى وصل إلى ثلاثة آلاف وهو غاية ما يمكن تخفيضه.

ولو أننا سلمنا للمعارضين في طلباتهم وانسحبت العساكر الإنجليزية اليوم قبل أن تصل الحكومة المصرية إلى النظام المطلوب في القاهرة وثبات الحال والاستعداد الكافل لحفظ بلادها، فمن يضمن لإنجلترا سلامة طريقها للهند وحفظه من

التعدي؟! فسيقولون إن معاهدة القنال تضمن ذلك، لكن من نظر إلى شأن المعاهدات في أوروبا بخصوص الشرق والتفت إلى ما اخترقته أيدي المطامع من معاهدة برلين في وقت السلم فضلاً عن وقت الحرب، ومعاهدة باريس من قبل وما نراه اليوم من تمحل الأسباب لجواز السفن الحربية الروسية من الدردنيل علم أن عقد المعاهدات وحده لا يحفظ شيئًا ما لم تكن هناك قوة تدافع عن حرمتها. ثم من يضمن من جهة أخرى تحسين المالية ودوام ثقة أوروپا والمداينين بها. وهذا خطاب مستر جلادستون ما كاد ينطق به لبعض أغراضه في الانتخابات الجديدة من وجوب إخلاء القطر المصري قريبًا حتى انخفضت أسعار القراطيس المصرية انخفاضًا مؤثرًا مع علم الناس بمقدار ما يتفوه به مستر جلادستون من هذا القبيل وأنه تعود أن ينطق بمثل ذلك عند قرب الانتخابات ليعارض به الوزارة الحالية فإذا سقطت واستبدلت بوزارته لم ينحرف أدنى انحراف عن اتباع سياستها في مصر.

حالتها الداخلية الحاضرة

لا ينكر المعاند ولا يجحد الجاحد أن مصر اليوم سالكة في طريق النظام والحرية مسلكًا لم تسلكه الأمه المصرية في أي دهر من الدهور منذ عهد الفراعنة إلى اليوم. فالأهالي آمنون على أرواحهم وأموالهم وقد غلت أيدي حكام الاستبداد عنهم حتى تساووا بهم في الحقوق والمزايا. وتخففت الضرائب تخفيفا مهما عن كواهلهم وتمتعوا بحرّية الأفكار والجرائد وذاقوا لذة المساواة في القانون وانتظمت الأحوال المالية؛ فنمى الإيراد وزاد عن المنصرف بمبلغ نصف مليون جنيه في الميزانية الجديدة، وقد أحسن الجميع بتباشير التقدم والنجاح ولم يبق إلا الاستمرار على سلوك هذا الطريق حتى تصل مصر إلى منتهى نظامها المطلوب.

وإن لنا أفكارا جمة وملاحظات كثيرة فيما يختص بالأحوال الداخلية لإصلاح ما بقي من الخلل وما يوجد من الفساد، سنأتي على تسطيرها في الجريدة بالإسهاب متتابعة.

جملة القول

من حيث إن دولة الأيام ودورة الأزمان قضت على الشرقي أن يستعين بالغربي في نظام أموره وحسن أحواله وأن يرد الغربي إليه ما كان اقترضه من التمدن والمعارف والعلوم أيام كان الغرب في جاهليته وغياهب ضلالته، فيجب على المصريين أن يتقبلوا هذه المساعدة والمعاونة بقبول حسن ويصبروا لحكم الضرورة التي حكمت عليهم وعلى إنجلترا بالتداخل في أمورهم وأن يستفيدوا لأنفسهم منها حتى يصلوا إلى نقطة الكمال في التمدن والتقدم وتصير حكومتهم مؤسسة على دعائم الوطنية والحرية فتنسحب إنجلترا من بينهم بعد أن تتركهم مثالاً للشرق يحتذيه في التقدم والنجاح. وهم أحزم رأيًا من أن يميلوا إلى أرباب الأغراض والأهواء الذين لا يريدون بهم خيرا. وإنّا نجلّهم عن أن يكونوا بمنزلة الصبي الذي يفزع ويشمئزّ من تلقي العلوم في المدرسة ويحاول الانقطاع أو الهروب تفاديًا من ثقل الدراسة فإذا بلغ أشدّه ذاق لذّة العلم وحلاوته فاستقبح ما فرط منه.

فينبغي أن يعاونوا الإنجليز ويساعدوهم في طريق إصلاحهم فيذوقوا حلاوة التقدم وفائدته أولاً فأولا.

* * *

[إن جريدتنا هذه مستعدة لنشر كل ما يرد إليها من المقالات التي تشير إلى سدّ خلل أو دفع ضرر أو رفع مظلمة أو ترشد إلى إصلاح فاسد ومداركة خطأ في الأحوال المصرية الداخلية فيتنبه القوم إلى وجوه الإصلاح وتفوز المصلحة العموّمية بذلك والله يهدينا إلى أبلغ صواب. (رئيس تحرير الجريدة)].

* * *

معاهدات الدول

لما علمت هيئة الاتحاد الثلاثي أنه لا قبل لها بالظفر على فرنسا وروسيا إذا اشتبكت الحرب بين الفئتين ورأت أن دوام اشتغال الدولتين المذكورتين بزيادة التجهيزات الحربية يقضي عليها بالمقابلة بالمثل وأن دولة أستراليا التي هي أحد أركان تلك الهيئة وصلت إلى درجة العجز عن السير في هذا الطريق، كما أن دولة إيطاليا صرحت عند تجديد التحالف الثلاثي بأن ماليتها أصبحت لا تقوى على دوام احتمال أعباء النفقات الحربية، نظرا لما أصاب أهل بلادها من الفقر المدقع الذي اضطر الكثير منهم إلى الهجرة ومفارقة الأوطان بسبب ما تحملوه من أثقال الضرائب والرسوم وما ألم بتجارتهم من الكساد العظيم بعدم إمكان الاتفاق بين فرنسا وإيطاليا على المعاهدة التجارية وتحققت دولة ألمانيا أنها ليست أقل افتقاراً من حليفتيها إلى الاقتصار في أمر التجهيزات المذكورة؛ فلهذا اختارت تلك الهيئة مسألة الحرب المالية حيث ظنت أنها تضعف بواسطة ما تجريه فيها من الخدع قوة فرنسا المالية فينعكس هذا الضعف بالطبع إلى روسيا فتتهادى أركان الدولتين المذكورتين إلى السقوط ويقع الهرج والمرج في فرنسا أولا فتضعف ماليتها فلا تستطيع مساعدة روسيا بقوة المال، فتقف عند ما هي عليه ولا تجد سبيلا لزيادة التجهيزات الحربية؛ ولذلك امتنعت بيوت ألمانيا التجارية عن قبول الأوراق التي أصدرتها دولة روسيا في مقابلة القرض الأخير وحيث كانت منافع الحكومة الإنجليزية تقضي عليها بالسعي في إضعاف قوة روسيا، وقد صادف هذا الأوان زمن اشمئزاز بيت روشلد وغيره من بيوت المالية العظيمة فى لوندره (لندن) واعتراضها على دولة روسيا لداعي قسوتها واعتدائها على الإسرائيليين وطردهم من بلادها امتنعت تلك البيوت عن المداخلة فى أمر القرض المذكور وتنحت عن

قبول أوراقه؛ فقابلت بيوت التجارة الفرنسية والروسية هذا الأمر بالامتناع عن ابتياع أوراق ألمانيا وإنجلترا وأستراليا وإيطاليا وسعت في بخسها كل السعي حتي نشأ عن ذلك تعطيل كثير من المعاملات وارتبك العالم المالي في كل جهة أشد ارتباك عادت أهم خسائره على الفرنسيين لأن الشق الآخر عاكسهم بصورة مهمة كاد أن يقضي مفعولها على بيوتهم التجارية بالخراب والدمار لولا قوة دعائم تلك البيوت واستعداد ماليتها لمقابلة الخصم بمثل ما جاء به، فاشترت البيوت الفرنسية أوراق القرض الروسي وهي غير مكترثة بما أصابها من الخسائر في هذا الأمر الذي فيه تأييد شركة روسيا وإعلاء شأنها.

أما توجه المسيو جيرس إلى باريس فهو وإن كان ظاهره يدل على أن القصد منه إحكام الولاء بين روسيا وفرنسا وإبداء الشكر لفرنسا على ما أظهرته من الهمة والمساعدة إلاّ أننا علمنا من بعض الأخبار الحقيقية أنه حصلت المذاكرة بشأن الأعمال التي تتخذها حكومة إنجلترا ليرسخ بها قدمها في مصر، واستقر الرأى على فتح الكلام في المسألة المصرية بصورة جدية حتى إذا تيسر إخراج الإنجليز من مصر قويت كلمة فرنسا واستظهرت روسيا على إنجلترا وأمكن بهذه الواسطة ضم الدولة العلية إلى الاتحاد الثنائي فتقوى شوكته ويعتز جانبه وتتحقق له الغلبة والفوز على الشق الآخر فقد تبين أن قوة الحزبين أصبحت متوازية متكافئة وثبت أن الظفر والنصر لا يقتربان إلا بالحزب الذي يتماوج بين جيوشه اللواء العثماني وهذا هو السبب الذي اضطر جميع الدول الأوروبية إلى المسابقة في التهافت على محبة الدولة العلية والتزلف إليها، وحمل رئيس هيئة الاتحاد الثلاثي وغيره من أكابر الرؤساء وأعاظم الحكماء وفطاحل رجال السياسة في الكون أن يجعلوا دار السلطنة العثمانية محطا لرحالهم وكعبة لآمالهم فهم يعدونها بالمنافع الجمة والفوائد العظيمة وكل منهم يخطبها للقرب من حكومته والاتحاد مع دولته، ولكن فات على الجميع أن جلالة السلطان عبد الحميد يعلم أن هذا التزلف لم يكن إلا لقصد الاستظهار والاعتزاز بقوة دولته العلية فهو لا يصغي إلى تلك المواعيد ولا يغتر بزخارف الأقوال؛ ولذلك لا يحيد عن جادة الحيادة والتخلي عن الميل والانحياز إلى جهة

مخصوصة، بل يعامل الجميع على نسق واحد من المساواة في كافة الأمور والشئون ولا يعتمد في كل حال إلاّ على الحكمة وملازمة السكون حرصًا على منفعة دولته وتأملا في العواقب وحفظًا للسلم العام، ولا يتصور أن جلالته يستعين بفرنسا على إنجلترا في حل المسألة المصرية وإخراج الإنجليز من مصر لأنه خبير بأحوال الجمهورية الفرنساوية لا يخفى على حكمته ما يكنّه ضميرها من سوء النية متى خرج الإنجليز بواسطتها، ولا يقال إنه يغفل طرفه عن مصر وإنما هو ينتظر في أمرها حلول الوقت الذي يمكن جلالته من حل إشكال المسألة على وجه يوافق مصلحة الدولة العلية.

هذه خطة السياسة المتخذة لدى الدولة العليّة ولا ريب في أنّها أحكم سياسة تضمن حسن الحال وشرف المكانة وجليل الفوائد في الاستقبال، وعلى هذا يحق للدولة العثمانية أن تفتخر بوجود زمام أمورها في يد جلالة السلطان عبد الحميد الثاني، فهو الذي أنقذها بهمته العلية وتدابيره الصائبة من وهدة السقوط وجدد مجدها وأعاد عزها ولا شك أنها ستصل في عهد خلافته العظمى إلى أعظم ما كانت عليه في أيام أجداده الكرام فإن الحال دليل الاستقبال. (المكاتب).

* * *

الخلافة

إن مؤرخي الشرق يخصّون صفائح تواريخهم بذكر السلاطين والوزراء وقوّاد الجيوش والحوادث الّتي لهم بها علاقة تامّة، ويهملون عامّة الناس وشئونهم غالبًا سعدوا أو شقوا. وتراهم يطرون في أوصاف قصور الملوك ونعوت خيولهم وطرز موائدهم وألوان أطعمتهم وأزياء القائمين بالخدمة ويطوون جيلاً عظيمًا تحت طيّ كلمة واحدة، حتّى إنّ الحريص على كشف أحوال الأمم الراغب إلى معرفة سيرها في معالم المدنيّة ومدارج العلوم الطالب لاكتناه صعود الشعوب وهبوطها لا يزيده خوضه في أوراق تلك الكتب إلاّ حسرة وندامة يتبعها دوار وحيرة.

لا ريب أن لذلك الاهتمام وذاك الإهمال أسبابًا شتّى، وأعظمها العقيدة الدينية. وإنّها هى الّتي تسري في جميع خطرات النفوس وفزعات القلوب وحركات الجوارح وبها تتهيأ الأمّة وعليها تقوم العائلة إن خيرًا فخيرًا وإن شرًّا فشرًّا. وقد التزمت جريدة «ضياء الخافقين» أن تذكر تاريخ القرن التاسع عشر، خصوصًا ما يتعلق بالشرق. لذلك وجب أن نبيّن عقائد المسلمين في السلطنة والسلطان؛ لأنهم لشدّة تماسّهم بالمغرب وتشابك مصالحهم به يكون ذكر أحوالهم أهمّ من الأمم الشاسعة التي لا زالت تواريخها محتجبةً تحت ستائر الخرافات.

إنّ السلطنة عند المسلمين كافة هي إنفاذ أحكام شرعها الله لتنوير العقول وتهذيب النفوس وتعديل الأعمال بعد القدرة على استنباطها من القرآن والسنّة المحمدية. وللإشعار إلى هذه الرئاسة الروحانية والجسمانية يعبّرون عن السلطنة بالإمامة والخلافة ويحسبونها في السمو والنقاوة تلو رتبة النبوّة.

والسلطان (أو الإمام أو الخليفة) من يتحقق بالشرع في باطنه ويقوم بإنفاذه في ظاهره.

ثم إن طائفةً من الخوارج (وهم الذين حاربوا عليا كرم الله وجهه في نهروان ويقطنون الآن في سواحل عمان وزنجبار وجروه وشنكيت) ذهبت إلى عدم وجوب الخليفة مستدلاً بأنّ الشرع فريضة على كلّ ذمّة ويجب على كل إنسان أن يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر والبغي. وهذا الحق المشّاع كافل لصون الشرع وبثّه في العالم وبه يقوم النظام العامّ فلا ضرورة لتسليم الزمام إلى يد رجلٍ واحدٍ يستغويه الشيطان ويقعد به عن إقامة الحق ضعف الجنان.

وطائفةٌ أخرى منهم حكمت بوجوب نصب إمام عادل عالم بمدارج الدين من أيّ قبيلة كان وفي أيّ أرضٍ نبغ؛ حرمًا على نظام الشرع وتجنّبًا عن الفوضى ووجلاً من الهرج والمرج.

وإنّ الشيعة أطبقت على أنّ الإمامة في عليّ وأولاده إلى يوم القيامة وأنّه حقّ على الله لطفًا منه أن يختار من تلك السلالة إمامًا معصوما يصون به الدين عن الزيغ والخلل إقامة للحجّة على الخلق. إلاّ أن الزيدية منها (وهم سكّان بلاد اليمن) زعمت أن الإمام لا بدّ أن يكون من سلالة زيد بن عليّ بن حسين بن علي، وأنّ الإسماعيليّة (قاطني النجران وبعض سواحل الهند) حصرته في ذريّة إسماعيل بن جعفر الصادق (وهو من أحفاد عليّ)، وأنّ الاثنى عشريّة اعتقدت أنّ الإمامة في أولاد موسى بن جعفر وأن عدد الخلفاء الحقة اثنا عشر أوّلهم عليّ وآخرهم محمد المهدي وهو غائب عن أنظار الناس منذ ألف وخمسين عامًا وسيظهر ذاك الإمام الحقّ ويملأ الأرض قسطًا وعدلاً بعدما ملئت ظلمًا وجوراً.

وإنّ أهل السنة والجماعة قد أجمعت على أن الخليفة لابد أنّ يكون قرشيّا عادلاً عالما بأحكام الشرع قادراً على استنباطها من القرآن والسنّة المحمدية عارفًا بفنون السياسة مقداما في الحروب قويّا في الشدائد حافظًا للحدود الشرعية ومع كل هذا فإن صحة خلافته إنّما هي بإجماع أهل الحلّ والعقد. وإذا عدم القائم بأمر المسلمين شرطًا من هذه الشروط فهو متغلب لا طاعة له على الناس البتّة. هذا هو خلاصة عقائد المسلمين في السلطنة والسلطان وسنشرع في أصل المقصود في العدد القادم ومن الله العناية.

(الشيخ محسن)

أحوال فارس الحاضرة

إنّ لصراخ الفارس دويّا في آفاق الأرض. قد أقفرت البلاد وبارت الأراضي وغارت الأنهار وتبدّد الناس في شاسعات الأقطار شذر مذر. إنّ سواد العراق ومُدن القفقاز وأمصار ما وراء النهر وقُرى الخوارزم وقصبات بين النهرين غصت بوجوه غبرة. ذراري الأماثل وسلالة الأفاضل يكدّون آناء الليل وأطراف النهار في أعمال خسيسة وحرف دنيئة تأنف منها النفوس وتعاف منها الطباع. إنّ إيران بسعتها قد ضاقت على أبنائها، ونبت بأهلها، وليس في تلك البسيطة الرحبة إلاّ أخصاص حقيرة وأكنان صغيرة ودور حرجة يستكنّها شعث غبر رثّ الثياب كأنّهم ينازعون الموت ويراقبون الأجل. الجور قد تمثّل في تلك البلاد سلطانًا قاهرًا لا يُحدّ طوره ولا يُسبر غوره، والقسوة برزت بصورة بشعة وهيئات شنيعة تقشعر منها الجلود. جدع الأنوف وقطع الآذان وشقّ البطون وجزّ الرؤوس أعمال عاديّة وأفعال يومية لا يستغرب منها السامع ولا يستبشعها الرائي. ودونها فظائع تأبي النفوس البشرية عن استماعها وتجم دون ذكرها وتضطرب حياء وخشيةً كلّما خطرت في لوح خيالها. الحكومة قهرت الشرع فأبادته وكرهت النظام المدني فمجّته وازدرت بناموس العقل والفطرة فطمسته. فلا يسود فيها إلاّ الهوس ولا يأمر إلاّ الشره ولا يقوم بالأمر إلاّ القهر والزور ولا يحكم إلاّ السيف والكيّ والسوط. يلذّها سفك الدماء وتباهي بهتك الأعراض وتعجب باستلاب أموال الأرامل والأيتام. فلا أمان في تلك البلاد، وإنّ قاطنيها لا يرون وسيلةً لصون الحياة من أنياب الظلم القاهر إلاّ الفرار. قد هرب خُمس الإيرانيين إلى الممالك العثمانيّة والبلاد الروسيّة، وتراهم يجولون في الأزقّة والأسواق بين حمّال وكنّاس وزبّال وسقّا. وهم برثة ثيابهم وكلوحة وجوههم وخساسة حرفتهم يستبشرون بالنجاة ويشكرون الله على بقية الحياة. . . لا حَدّ في

الأقطار الإيرانية للضرائب والجبايات والخراج والمكوس. إنّ الجرائم ليست لها حقائق أحرزها الشرع وحكم بها العقل، والجزاء لا يحده حصر، كلّ هذه تحت سلطان الهوس والشره والقهر، لا دستور للحكومة ولا نظام ولا قانون. كلّ يفعل ما يقدر عليه وتدعو شهوته إليه ولا رادع لقضاء الحاكم ولا مانع لحكمه. يأخذ الجار بالجار ويدمر قريةً بذنب يدّعيه على رجل (ولا ذنب له)، كل مسئول لديه عن الكل... الحاكم يقدّم للشاه على حسب عظم الحكومة وصغرها، تقدمة (بيش كش) ويلتزمها على نفسه كلّ سنة شكرًا لتوليته (ولا شهريّة له) ثم إنّه يأخذ من كل من يستصحبه لخدمة الحكومة أو خاصّة شخصه من مدير وكاتب ومعاون وشُرطي وجلاد وطباخ وفرّاش وسائس وبغّال مبلغًا جزاءً لاستخدامه (ولا شهريّة لهؤلاء أبدا). وهذه القطيعة الضارية والضباع الجائعة تثب فجأةً على البلاد، فتفترس وتنهش وتبلع وتدمّر ولا شفقة تكف ولا عقل يزجر. فالويل كلّ الويل لقوم قضت الأقدار عليهم بحكومة جائرة وحشيّة كهذه... وإنّ الحاكم وأتباعه للاستحصال على ما نقدوه أولاً وما التزموا على ذمتهم لا يدعون في مدّة الحكومة وهي غير معلومة عملاً شنيعًا وفعلاً فظيعًا وأمرًا بشعًا إلاّ ويرتكبونها.. يعلّقون النساء بشعورهن ويضعون الرجال مع الكلاب العقور في الجوالق ويسمّرون الآذان على ألواح من الخشب ويدخلون زمامًا في العرنين ويديرون ذاك المظلوم بتلك الهيئة المحزنة في الأزقة والأسواق وإنّ أهون العذاب عندهم الكي والضرب بالسياط.

وإنّ الحكومة الإيرانيّة لا تمون العساكر وليس لهم لا شهريّة ولا جراية فإنّما تكلهم إلى قدرتهم في الغضب وحذقهم في السرقة. تدبّر فيما يكابده الأهالي ويقاسونه من هذه الحكومة الجائرة الحمقى. أليست هذه هي الأمّة الإيرانيّة الّتي سادت الأمم في زمانها؟! أليست هذه هي الأمّة الفارسيّة التي أحيت العلوم في العالم الإسلامي وأقامت الديانة على دعامة الحق بقوّة براهينها و قومت اللغة العربية بعالي تصانيفها؟! أسفًا على هذه الأمّة كيف أبادها الجور وبدّدها الظلم حتّى سقطت عن عداذ الأمم العظيمة وكاد أن يندرس رسمها وينطمس اسمها. أين العلماء وأين حملة القرآن وأين حفّاظ الشرع والقائمون بأمر الأمة؟! وأين نُصراء الحق والعدل؟!

(السيّد)

ترجمة ما في القسم الإنجليزي

إنجلترا لدى المحافل الأجنبية

بقلم الجنرال سير فريدرك كولد سمد

[إنه نظراً لضيق المقام وأهمية المقالات الأخرى، لا نستطيع في هذا العدد أن نأتي بترجمة كلّ المقالات الإنجليزية مستوفيةً ولكننّا ندرج لقرّائنا ملخصها].

قال: إن العاقل البصير يعلم أن من واجبات السفير أو نائب الأمة لدى دولة أجنبيّة الاطلاع على أخلاق سلطان البلاد التي يتعيّن سفيراً فيها، وأن يكتنه آراءه وآراء الرعيّة فيه وفي دولته وأبناء جنسه، ولكن من سوء الحظّ نرى أن سفراء الدولة الإنجليزية وسائر مستخدميها في الخارج يقصرون في هذا الأمر المهّم ويهملون هذه الفريضة العظيمة. وإنما مبلغهم من العلم ما يبلغ أسماعهم من الأجانب وما رأوه في أوراق الكتب وطي السجلات. ويزعم بعضهم أنّ معرفة شيء من اللغات الأجنبية كاف بواجبات خدماته وأنه يقدر بها على استنباط خفيات الأمور وحلّ المشكلات ودفع المضارّ. ويحسب أنّه يمكنه القيام بوظيفته بإعانة المترجمين وسائر بطانته أيّا كانت، مع أن البطانة كثيراً ما توجب أضراراً باهظة إذا لم تكن من أهل الصلاح والقدرة. فيمكنني أن أقول بناءً على هذا إنّ الإنسان إذا لم يكن بنفسه قادراً على أداء وظائفه هذه فلا يليق للحكومة أن ترفعه إلى هذه المنزلة الرفيعة، وإنّ الذين نجحوا من سفراء الإنجليز في خدمتهم، هم الذين كانت لهم خبرة تامّة بأحوال البلاد وأخلاق الأهالي، وكانوا يعرفون طبائع الشعب وأميالهم وما تطمح إليه نفوسهم، ومن عدم منهم ذلك فقد خاب أمله وضلّ سعيه وأضرّ بالأمة الإنجليزية وجعل كلمتها هي السفلى وذهب بسطوتها التي كانت راسخة في

تلك البلاد من قبل. فإذا قلنا بوجوب الخبرة والنباهة لسفرائنا الذين في عواصم أوروبا فيجب علينا أن نعترف بأن سفراءنا في الأستانة وطهران أحوج إلى الخبرة وكثرة الاطلاع بأحوال الأمم الشرقية ودولها منهم؛ لأن هاتين العاصمتين أهمّ المراكز بالنظر إلى السياسة الإنجليزية من سائر العواصم؛ لأن مطامع الدول الإفرنجية متوجهة نحوهما. هذه هي بلاد فارس التي تترقب روسيا أن تثب عليها فجأة وأنها قد أعدّت جيشًا عظيمًا من التركمان، ومدت قضبان الحديد في أطراف بلاد خراسان ولو لم يهتم سفير الإنجليز في طهران لقضي الأمر. ولا يخفى أن مباراة روسيا لإنجلترا لا تنحصر في إنفاذ كلمتها ونشر قوتها بل تجاريها في التجارة أيضًا. ما فتحت إنجلترا باب التجارة في نهر كارون إلاّ سعت روسيا في تسهيل طرقها في طرف خراسان، وزد على ما تقدّم أنها قد أجبرت الشاه على إعطاء امتياز السكك الحديدية لها، وكل هذه الأمور ترشدنا على أن سفيرنا في بلاد فارس يجب أن يكون يقظًا عارفًا مقدمًا قادراً على دفع المضار عن تلك البلاد التي هي متجر لبلادنا وباب من أبواب الهند.

* * *

خلاصة مقالة

الأستاذ فامبري في تقدّم العلوم عند المسلمين

قال العلامة الشهير الأستاذ فامبري في مقالته : إن العلوم في قاطبة العالم الإسلامي قد تقدمت تقدّمًا عظيمًا عمّا كانت عليه سابقًا وقد علم أبناء الشرق ضرورة اكتساب العلوم والفنون التي هي بغية الإنسان، وقد جدّوا لاسترجاع ما فاتهم من المجد في الزمن القديم حين كانت بلاد الشرق محور التقدم ومهد سعادة الجنس البشري ومَنبت أرباب القلم، وقد خلصت الأمم الشرقية أنفسها من ظلمات التعصب وسطع ضياء العلم في أرجاء البلاد العثمانية خصوصًا في أيام جلالة السلطان عبد الحميد وشُيّدت المدارس وأنشئت الجرائد وترجمت الكتب الإفرنجية. وأما الفارسيون فإنهم وإن كانوا فطرةً يرغبون إلى اكتساب العلوم والمعارف ولكن الشاه لشّدة حرصه على جمع المال لا يساعدهم على مرغوبهم؛ ولذا لا يسود في أقطارهم إلاّ الجهل والناس يئنون تحت هذا الغلّ القميء. وقد حان للغربيّ أن يعامل الشرقيين بعد ترقياتهم العظيمة هذه في غالب الأقطار ويكلمهم بالقلم والقرطاس بدلاً من السيف والترس، ويجب عليه أن يعاونهم على اكتساب وسائل المدنية ونشر الفنون كما هو اللائق بالكمّل من أهل الخير في القرن التاسع عشر. ولما كان الشعب الإنجليزي أول من جدّ لسعادة الشرق فيسرنا جميعًا أن قد بزغ في مدينة لندن ضياء لإنارة الخافقين ونرجو له الفوز والنجاح.

قوة روسيا في آسيا

ملخص ما قاله الماچور ولف ماري هو : إذا نظرنا إلى مواقع الأراضي في أفغانستان وتعمّقنا في حالة الأفغانيين علمنا أن العسكريّة الروّسية في آسيا وإن

كانت قويّة لا توجب لنا خطراً في البلاد الهندية، نعم إنها تطمع في خراسان منذ مدة مديدة ولكنها لا تقدم إلاّ بعد موت الشاه فلا صحة لقول المرجفين الذين يزعمون أن روسيا ستهجم على أفغانستان قريبًا فإنها تعلم أن خطوة منها نحو تلك البلاد تبعث القبائل على الاتحاد مع الجيش الإنجليزي لمكافحتها. والذي يجب علينا أن لا نذهل عنه هو أنّ روسيا لا تألوا جهداً في إلقاء الفتن في أوروبا ولا تزال تجدّ في إضعاف الدولة العثمانية فيجب على الدولة الإنجليزية أن تسعى في حفظ حقوق تلك الدولة وتؤيد حلفاءها سدا لمطامع الروس وكفّا لشرهها.

أدبيات عثمانية

أدبيا تسزملت دلسزإنسان قبيلند ندر

زمان سابقده عثمانلى ادباى مشهوره سى وار ايدى لكن شو صوك سنة لرده سايه فيضوايه جناب پادشاهيده عثمانليارده اون سنه دن برى ادبيات بز ترقىء فوق العاده كوستروب عثمانليجه بك چوق كتب أدبيه وحكميه وتاريخيه وعلميه وفنيّه طبع ونشر اولندى. اسلاف ومعاصرين ادباى عثمانيه نك اثار جليله سى جداً شايان اعتنا اولد يغندن بعض بى خبر اوروپاليلرى ايقاظ ايچون ادبيات مبحوث عنها مطالعه سنى توصيه ايدرم.

(ويلسن)

مراسلات

مصر

(لمكاتبنا الخصوصي)

القاهرة في ٦ من يناير (كانون الثاني) سنة ١٨٩٢

أعظم المنافع التي اشتهرت في الديار المصرية بعد احتلال الجيوش البريطانية لها إصلاح الري وتوسيع نطاقه حتى كثر انتفاع الزارعين بماء النيل الذي كان ينصبُّ في البحر المتوسّط فيذهب الكثير منه سدىً ولا تروى به الأراضي. أمّا الآن فقد كثرت الترع المتوزعة في أراضي مصر السفلى وأصلحت القناطر الخيرية المبنيّة أعلى رأس الدلتا فصار الفلاح يزرع الأرض هناك صيفًا وشتاءً وعُمِّقت الترع ووسعت في مصر العليا فلم يعد يخشى على الأراضي من القيظ والظمأ إذا لم يتعال فيضان النيل ولا تجدب الأرض هناك من الشرق كما كان يحدث بها في السنين السالفة حين كان الجوع يشتد على الأهالي الذين تجدب أرضهم. وقد جادت الأرض جودًا لم يُعهد في السنين السالفة فإنهم يقدرون حاصلات القطن بنحو أربعة ملايين ونصف مليون قنطار في هذا العام، وذلك أعظم ما جنته مصر من القطن من أول ابتدائها بزرع القطن إلى الآن. لكن أسعار القطن قد هبطت هبوطًا فاحشًا لم يُعهد له مثيل في سالف الأعوام، فإن قنطار القطن يباع اليوم أرخص مما كان يباع في العام الماضي بنصف ليرة إسترلينية، وكان في العام الماضي رخيصًا جدًا بالنسبة إلى الأعوام السابقة، والسبب في هذا الرخص العظيم كثرة الحاصلات هنا وفي الولايات المتحدة بأمريكا وكثرة الموجود منه في أسواق إنجلترا. وقد صدرت بلاد مصر في هذا العام نحو ٦٢٠ ألف أردب من القمح إلى الخارج وصدرت في العام الماضي ٢٧٩ ألف أردب فقط، وزاد الصادر من كل حاصلاتها في هذا العام عمّا كان في

العام الماضي. ولو كانت أسعار القطن اليوم كما كانت في سني الحرب الأهلية بالولايات المتحدة لأمكن مصر أن تغتني غنىً وافرًا قبل مضي عشر سنين.

قد استعفى فخري باشا ناظر الحقانية لخلاف وقع بينه وبين عطو فتلو مصطفى باشا فهمي رئيس نظار مصر. وقد عيّن إبراهيم باشا فؤاد رئيس محكمة الاستئناف ناظرًا للحقانية، وهو من الرجال الممدوحين، ويؤمل أن تجري أحوال الحقانية والمحاكم الأهليّة مجرى حسنًا في أيامه باتفاقه مع مستشار الحقانية على تحسين أحوال المحاكم. وقد سرَّ تعيينهُ قومًا وساء آخرين لوجود غيره من أهل الكفاءة الذين كانوا أسمى منه منصبًا وأقرب إلى منصب النظارة وأقدم عهدًا منه في خدمة الحكومة، ولكن قيل بأنّهم منعوا من هذه الوظيفة لكونهم ليسوا من المسلمين.

تذكرون أن المستر جلادستون خطب خطبة عندكم منذ شهرين أو أكثر وقال فينا: إنهُ يجب على إنجلترا الاهتمام بالجلاء عن القطر المصري. وقد أثَّر كلامهُ هذا تأثيرًا غريبًا هنا وحرك خواطر الأهالي فباتوا ينتظرون خروج الإنجليز قريبًا من هذه الديار ولا تزال الجرائد عندنا في حجاج وجدال على هذه المسألة وخصوصًا لمّا ظهر من تقرّب فرنسا من روسيا أنهما تقصدان مقاومة إنجلترا في هذه البلاد. ومع أن اللورد سالسبري خطب خطبة ردَّ بها على المستر جلادستون فكلامهُ لم يمح تأثير كلام جلادستون في الأذهان حتى الآن. والحق يقال إن الفرنسويين يقاومون الإنجليز هنا أشدَّ مقاومة حتى لا يتغلّب نفوذ الإنجليز على نفوذهم ويبذلون جهدهم في الكتابة وفتح المدارس والتعليم واستعمال كل الوسائط التي تمكِّن قدمهم في البلاد وتعظّم نفوذهم فيها. ومع أن الإنجليز قابضون على زمام كثير من الوظائف المهمَّة في الحكومة المصريّة فالفرنسويون لا تفوتهم فرصة في التعويض عما يعوزهم من ذلك بالتماس الوسائط الأخرى. ولا ندري ما تكون عاقبة هذا الجهاد الشديد والصراع المديد بين الأمتين في هذه الديار. ولا ريب أن مصر تخسر كثيرًا من المنافع باعتراض الواحدة لما تجريه الأخرى لخير المصريين.

صدق مجلس نظار مصر على ميزانيتها لسنة ١٨٩٢ وتبيَّن من هذه الميزانية أن مربوط إيراداتها يزيد على مربوط مصروفاتها ٥٥٠ ألف جنيه وذلك بعدما تتجاوز

الحكومة للأهالي عن ٩٠ ألف جنيه تقريبًا من الضرائب. وقد تحسَّنت المالية المصرية تحسنًا عجيبًا في هذه السنين حتى قال الخبيرون بماليات الدول إن الماليّة المصرية تفوق كل مالية سواها في حسنها ما عدا مالية الولايات المتحدة بأمريكا. ومع أن واردات الجمارك وصادراتها تزيد في هذا العام عمَّا كانت في الأعوام السالفة فالناس يشكون من كساد التجارة ووقوف حركة الأشغال.

كثر التعدي من قتل ونهب وسلب وسرقة في هذه الديار منذ أعوام حتى اضطرَّت الحكومة أن تهتم اهتمامًا خصوصيًا بحفظ الأمن العام وعيّنت الخفراء واختارت الأكفاء من الضباط وجعلتهم ضباطًا للبوليس، وقد ظهرت نتيجة ذلك قليلاً فإن عدد القتلى قَلَّ إلى النصف منذ ثلاثة أشهر عمَّا كان عليه في مثل هذه الأشهر من السنة الماضية وكذلك عدد السرقات. ويؤمل أنهُ لا يمضي زمان طويل حتى يستتب الأمن في أنحاء هذه البلاد.

جعل السيَّاح يتقاطرون إلى هذه البلاد حتى أوشكت الفنادق أن تمتلئ بهم منذ اليوم. وقد زارتنا منذ مدَّة، إمبراطورة النمسا متنكرة فأعجب الناس ببساطة معيشتها وسذاجة زيّها وكان عندها قرينة ولي عهد اسوج ونروج (السويد والنرويج) وأحد برنسات النمسا وكثيرون من سراة أوروپا، ويسرّنا أنّ عدد السياح آخذ في الازدياد بهمة الخواجات (كوك) الذين يسهلون لهم السياحة ولكن معظم الربح من هؤلاء السيَّاح لا يزال يذهب إلى جيوب الأجانب والقليل منهُ إلى جيوب الأهالي لعدم استطاعة الأهالي على مناظرة الأجانب في التكسب من السيَّاح الأوروپيين.

هذا وإني سأرسل إليكم في المرّة الآتية رسالة أغزر مادَّة وأوفى شرحًا راجيًا أن أطلعكم على حاجات أهالي هذه البلاد وآرائهم وآمالهم حتى تتحقق أمانيهم في جريدة ضياء الخافقين التي وقع اسمها موقعًا عظيمًا عندهم قبل أن ينظروها.

مصر في ١٢ من كانون الثاني (يناير)

لقد انكسفت شمس سعدنا، ووقع ظلام الحزن في قلوبنا بوفاة وليّ أمرنا سمو الخديوى توفيق باشا فما من أحد إلاّ وأدمعت عينه حين بلغه خبر هذا المصاب

العظيم، ولا بد أن تفاصيل هذه الرزية بلغتكم تلغرافيا، وسأرسل إليكم بعض معلومات لنشرها في العدد الثاني من ضياء الخافقين.

[ونحن نشارك مكاتبنا في هذا الأسف العظيم والرزية الكبرى، فإن الخديوى توفيق كان سليم النفس محبًا للخير، ولو أن الزمان ما ساعده على ما يبتغيه وما سعفه على ما يرتضيه.

ونهنئ المصريين بالخديوى الشاب الذي قد تربيّ تربية حسنة في البلاد الإفرنجية واعترف بحذقه وسلامة طويته أولو الحذق من الغربيين، ونهنئ جلالته بهذه الرتبة السامية التي ورثها كابراً عن كابر، ونرجو أن تسعد مصر وتفوز بكل الخيرات في زمن الخديوى عباس باشا وفقه اللّٰه لكل خير].

* * *

الأستانة

(لمكاتبنا الخصوصي)

الأستانة في ١٢ من يناير (كانون الثاني)

إن الناس هنا يشتغلون في المحافل السياسية باتحاد دولة روسيا بالحكومة الفرنساوية مع التباين الحاصل بين إمبراطورية مطلقة وحكومة جمهورية، ويرون أن المقصود من هذا الاتحاد هو معاكسة إنجلترا في مقاصدها، وأرباب الأفكار الدقيقة في السياسة ينظرون إلى هذا الاتحاد بعدم الاكتراث لأنهم يعلمون أن جلالة السلطان قد تقلبت عليه أساليب السياسة ووقف على جميع الحقائق وعلم ما تكنّه الدول وما تظهره وصار لا يميل إلى هذه الظواهر لعلمه أن كل دولة لا تنظر إلا في منفعة ذاتها ورواج أعمالها ولو كان في ذلك خسارة كل الدول؛ ولهذا ترى دائمًا من أوامر جلالة السلطان وإرادته ومنهجه السياسي الميل والركون إلى الحيادة والوقوف موقف التأمل والتبصر لاقتطاف ثمرات المنافع والفوائد لممالكه، وبسياسته هذه الحكيمة قد حفظ في يده مفاتيح السلام الأوروبي، ولولا حكمته وتبصره وعدم جنوحه إلي رأي أي دولة لانصدع باب السلم مرارًا عديدة في هذه المدة الأخيرة، لأن إمكان انفصام عرى السلم تكرر وقوعه. ومع كل هذه المشكلات التي حدثت في عالم السياسة قد أبان بأفكاره الذاتية وتدابيره الخاصة عن اتصافه بالحكمة البالغة والسياسة الدقيقة وأن الواقفين على حقائق الأحوال هنا يرون أن الدول مهما بذلوا الجهد في ترويج مقاصدهم ووضعوها في ظروف محكمة الإتقان وسحروا بها أعين الناس في مسرح سياستهم فإن جلالة السلطان يراها على حقيقتها ولا تلفته تلك الظواهر عن منهجه في المحافظة على السلم وانتهاز الفرصة لمنافع ممالكه والحيادة للسلامة من هذه الأخطار، وإن كان يوجد في السراي السلطانية

بعض من يميل إلى حكومة كذا ودولة كذا فإن هذا لا يؤثر مطلقًا على سياسة جلالة السلطان لوقوفه على حقائق الأمور.

قد أنعم جلالة السلطان على حضرة إسماعيل باشا الخديوى السابق بدار واسعة في الأستانة تساوي أكثر من ستين ألف ليرة، فالتمس أن يحسن عليه بعد ذلك بعشرة آلاف ليرة يصرفها في فرش تلك الدار قولاً بأنه أصبح فقيراً وأن ثروته نضبت وأن لا قدرة له على صلاح الدار المذكورة، ولما كانت الاقتصادات المالية لا تساعد على صرف هذا المبلغ الجسيم، صُرِفَ له خمسة آلاف ليرة فأخذها وهو غير راضٍ. كان له على الدولة دين يطالبها به.

قد تأسف الجميع على وفاة الخديوى توفيق باشا، وقد صدرت الإرادة السنية بتعيين البرنس عباس مقام أبيه، وسأرسل إليكم ما لزم في هذا الشأن للعدد الآتي.

* * *

أخبار

* لقد حزن الناس عمومًا، واستولى الشجن على الأفئدة وكادت الأكباد أن تتفتت من هذه الرزية الكبرى والمصيبة العظمى التي عمَّت البلاد البريطانية وطمَّت أقطارها، وهي فقد البرنس البرت نجل ولي العهد في ريعان عمره وعنفوان شبابه. ومما زاد الناس كمداً وأسفًا أنهم حينما كانوا يجدون في تجهيز لوازم التهاني لزفافه في ٢٧ من فبراير فإذا رأوا أن قد تحولت حجلة العرس بمحفّة الجنازة ولا ترى أحداً إلاّ وهو يندب هذا الفقيد باكي العينين متحسراً على هذا التبدل العجيب، وكان عمر المرحوم ٢٨ سنة رحمة الله عليه رحمة واسعة.

* سرّنا ما بلغنا من مكاتبنا في بيروت أن جريدة (لسان الحال) قد صدرت ثانيا، فنتمنى لها الخير والنجاح ونثني على صاحب امتيازها ومحررها البارع كل الخير لخدمتهما لبلاد سوريا والشرق، وقد صدرت جريدة جديدة في بيروت اسمها (الأحوال) ومحررها حضرة الفاضل خليل أفنديْ البدوي، وهي في غاية الإتقان كتابة وطبعًا وقد رأينا في صفحاتها فوائد شتى لا بد أن تأتي خيراً لمطالعيها فنرجو لها التوفيق.

* قد حضر إلى مدينة لندن منذ أربعة أشهر العلامة الشهير والسيد النبيل والفاضل الجليل الشيخ جمال الدين الحسيني الأفغاني وكان حصل له من الشاه إهانات تأنف الأسماع من ذكرها وألقي القبض عليه وأرسل من بلاد فارس مقيد اليدين والرجلين إلى بغداد فمنها ذهب إلى البصرة ثم أتى إلى هذا الطرف فرحب به الشعب الإنجليزي وأكرموا مثواه وكتبت عنه كل الجرائد وألقى خطبًا في المحافل العظيمة بخصوص أحوال العجم الحاضرة.

* إننا بعونه تعالى ندرج في العدد الآتي شطراً من تاريخ القرن التاسع عشر.

منزل الغرباء الشرقيين

قد رسمنا في جريدتنا هذه صورة الفندق الذي ليس له مثيل في أوروپا تمامًا، ولا يخفى ما له من المنافع للشرقيين القادمين إلى هذه البلاد خصوصًا الفقراء وأرباب الحرف والنوتية. وكان أول من أسسه البرنس ألبرت زوج الملكة سنة ١٨٥٦ وأن مهاراجه دولب سنج أول من أعطى ٥٠٠ جنيه لتأسيس هذا الفندق، وعدد عظيم من وجهاء هذه البلاد أعطوا مبالغ جسيمة للنفقة عليه. وقد عدّ الواردون إلى هذا المنزل المنيف في مدة ٣٣ سنة فبلغ عددهم ثلاثة عشر ألفًا. ولا شك أن فندقًا كهذا في مدينة لندن جدير بكل مدح ويستحق الإسعاف من الأغنياء وأهل الخير رحمة بالفقراء وشفقه على الغرباء.

إعلان

إننا نعلن لحضرة القرّاء بأن إدارة ضياء الخافقين قد عزمت على نشر القسم العربي وحده منفردًا عن القسم الإنجليزي في الأعداد الآتية وعدد صفحاته يكون ستة عشر، وقيمة النسخة تكون نصف شلين وبدل الاشتراك في مصر وفي كافة البلاد الشرقية عن سنة ٧ شلينات خالصة أجرة البريد، ومن أراد اشتراء القسم الإنجليزي فليطلب ذلك من وكلائنا أو يكاتب الإدارة رأسًا والقيمة تكون عن سنة ١٤ شلينًا. وسينشر في العربي ملخص جميع ما كتب في الإنجليزي.

كيلبرت وريفنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليركينويل ـ لندن.

* * *

العدد ٢ ضِيَآءُ الْخَافِقَينْ السنه الاولىٰ

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ اذار سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراک (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شليناً	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

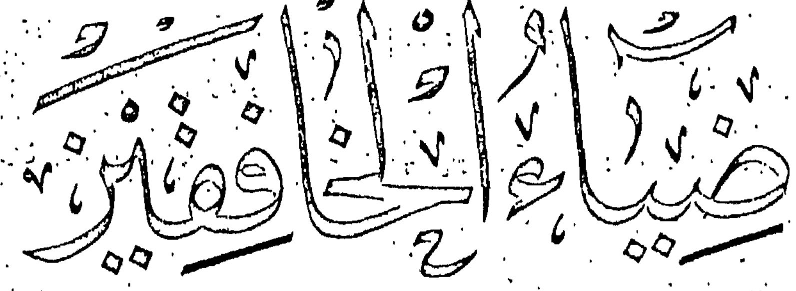
جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُرَدّ لاصحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن كانت تتعلق بالإشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرسة

انّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبَع في مطبعة الخواجات كيلبرت و روبنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليبركينويل ـ لندن
GIIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

السنة الاولى | THE | العدد ٢

Eastern and Western Review.



ست بنسات | قيمة العدد الواحد

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج ولا ترد لاصحابها أدرجت أو لم تدرج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"DIA, LONDON."

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ اذار سنة ١٨٩٢

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترة :—

عن سنة	عن ستة اشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شليناً	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات

	ليرا انكليزية
عن كل صفحة	١٠
" نصف "	٦

(تدفع سلفاً)

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تخابر الادارة راساً ام وكلاؤها في الجهات بامر الاعلانات

فهرسة

جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكساندر و شيبرد في محل ادارة الجريدة — ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت — لندن .
وتطبع في مطبعة الخواجات —

جلبرت و رفنكتن - ليميتد — سينت جانس هوس — كلاركنول — لندن .

GILBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

حيرة الحكماء

كلّت القريحة وونى الحذق ووهنت الكياسة وعجز الحدس فتضاربت الأفكار وتعارضت الحجج وتناقضت الآراء. وقد اكفهرت آفاق الشرق وأظلمت أقطاره فضلت سكّانه عن الرشد وتاهت في بيداء الجهالة ففاجأها الفقر من كمينه واستلب قويها وتركها أشلاء لا حراك لها. أوّه كيف هبط الشرق من ذروة مجده إلى حضيض الذلّ؟! ولمَ انكسفت شمس نهايته التي طالما أضاءت العالم بأنوار العرفان؟! وبمَ اندرسَت معالم عقوله السامية؟! وعلام انطمست بدائع صنائعه وأين الثروة التي كانت بهرجتها تبهر العيون وتدهش الألباب وكيف اضمحلت تلك القوّة القاهرة التي ساد بها الأمم وفتح الأرجاء ودوّخ البلاد.

قد اعتركت آراء الحكماء في استنباط أسباب قضت عليه بالدمار والوبال، كلٌّ سلك مذهبًا. وأرى لصدق الرأي منزعًا بُنيت عليه الوسائل التي يجب اتخاذها للعلاج. فمن ذاهب أن الاستبداد في الحكَومة والسلطان في الولاية الاستقلال في الأمر والنهي هي التيّ نزفت قوى الشرقيين وأوهنت هممهم العالية وعزائمهم الماضية وقعدت بهم عن معالي الأمور وأقنعتهم بخساسة العيش ووطنتْ نفوسهم للذلّ والصغار.

ومن زاعم أنّ الدين لمّا تلاعبت به النفوس الدنسة، وتواردت عليه الآراء الركيكة التي نزحت بها العقول السخيفة أظلم المشاعر فوقفتْ عن استهداء مسالك خيرها وأفتر نزعات النفوس إلى معارج سعدها وسقطت به الأمم الشرقية عن عداد الأمم الغربية وتساوى عندها الجهل والعلم والعزّ والذلّ والفقر والغنى.

ومن ظانّ أنّ تخالف الأديان وتباين المذاهب وتغاير الطرق والمسالك هي التي أوجبت التقاطع وألقت الشقاق بين الشرقيين، فاهتم كلّ بنفسه وجدّ في الذود عن

حوزته غير مبال بما يعرو جاره ويمسّ مساكنه من الدواهي والبلايا . وأنّ الخير عزيزٌ قدره جليل مقامه ، لا تناله الأيدى إلاّ بالتكافؤ والتعاضد ، فلمّا تفرقت الكلمة وتشتّت الشمل عجز كلّ عن استجلابه فاستخلفه الشرّ وعمّ جميع أقطار الشرق .

ومن راجم أنّ الحرارة أرخت الأعصاب وأوهت الجوارح فتثاقلت الأبدان وفشلت القوى وخنست الهمم وساعدها على آثارها خصب الأراضي ووفير النعم ، فعدم الشرقيّ ملكة النشاط والاجتهاد ، عقم عقله عن إجالة الأفكار لنيل الأوطار ففاته السعد والشرف . هذه هي آراء الحكماء في سقوط الشرق ، ولكلّ فيما رآه وجهة ، ولكن ليست تلك الأمور التي سردناها عللاً تامّة للسقوط وإن كان لكلّ تأثير ما ، فإن الشرق قد تلبّس بها منذ نجم في بسيط الوجود وذكر اسمه في ألواح التاريخ وقد كانت له معها السعادة العظمى والكلمة العليا والشأن الرفيع والمقام المنيع . ونحن نعرض العلّة الحقيقيّة على الرغبة في عرصتها .

وأمّا الآن فنكتفي بهذه الجمل الوجيزة : إنّ الفضائل هي الروابط التي تجعل متكثرات الآحاد في هيئة جامعة وصورة وحدانية بها تتشكل العائلة وعليها تقوم الأمّة ، وهي قد انعدمت من الشرق .

وإن الرذائل هي حقيقة التقاطع وماهيّة التلاشي . ولقد تمكّنت في الشرق من النفوس حتى لا تسع غيرها ، ترى كُلاًّ يدور على محوره ، وهو في مركزه لا يتبع إلاّ هوسه ولا ينظر إلاّ إلى نفسه .

ومهما يكن السبب لهذه الخيبة والخذلان فالعلاج حصر في عزائم نفوس أبيّة فدت ذواتها وتجردت عن شئونها لا تقوم إلا لخطبة ولا تقعد إلاّ للوعظ ولا تمشي إلاّ جهادا في سبيل الأمّة وذودا عن حقوقها حبّا في إسعادها . ومن لنا بهذه النفوس وكيف الوصول إليها؟! آه من الحرمان ، أيم الله لقد ابيضّت الأعين من الانتظار وبلغت القلوب الحناجر وكاد القنوط أن يرخي ستاره وأوشك أن يقضي عدل الحق بالموت الأبدي . إنا للّه وإنّا إليه راجعون ولا حول ولا . (خليل) .

* (قد وردت إلينا الرسالة الآتية من مكاتبنا في بغداد كما ذكر في المراسلات) :

بلاد فارس

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرآن، وحفظة الإيمان، ظهراء الدين المتين، ونصراء الشرع المبين، جنود الله الغالبة في العالم وحججه الدامغة لضلال الأمم. جناب الحاجّ الميرزا محمد حسن الشيرازي. وجناب الحاجّ الميرزا حبيب الله الرشتي. وجناب الحاجّ الميرزا أبي القاسم الكربلائي. وجناب الحاج الميرزا جواد الأقا التبريزي. وجناب الحاج السيّد علي أكبر الشيرازي. وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي. وجناب الميرزا حسن الآشتياني. وجناب السيّد الطاهر الزكيّ صدر العلماء. وجناب الحاجّ آقا محسن العراقي. وجناب الحاجّ الشيخ محمد تقي الأصفهاني. وجناب الحاجّ الملاّ محمد تقي البجنوردي.

وسائر هداة الأمّة، ونوابّ الأئمّة، من الأحبار العظام، والعلماء الكرام، أعزّ الله بهم الإسلام والمسلمين. وأرغم أنوف الزنادقة المتجبرين آمين.

طالما تاقتْ الأمم الإفرنجية إلى الاستيلاء على البلاد الإيرانيّة حرصًا منها وشرها. ولكم سوّلت لها أمانيها خدعًا تمكّنها من الولوج في أرجائها وتمهد فيها سلطانها على غرّة من أهلها تحاشيًا من المقارعة الّتى تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلّما سنحت لها الفُرص وقضت بها الفترات. ولكنّها علمت أنّ بلوغ الأرب والعلماء في عزّ سلطانهم ضرب من المحال لأنّ القلوب تهوى إليهم طرّا. والناس جميعًا طوع يدهم يأتمرون كيفما أمروا ويقومون حيثما قاموا لا مرد لقضائهم ولا دافع لحكمهم. وأنّهم لا يزالون يدأبون في حفظ حوزة الإسلام، لا تأخذهم فيه غفلة ولا تعروهم غرّة ولا تميد بهم شهوة، فخنست وهي تتربّص بهم الدوائر وتترقب الحوادث. أيم الله إنّها قد أصابت فيما رأتْ لأنّ

العامّة لولا العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس لالتجأت بطيب النفس إلى الكفر واستظلت بلوائه خلاصًا من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقى الّتي قد عدمت القوة وفقدت النصفة وأنفت المجاملة فلا حازت منها شرفًا ولا صانت بها لنفسها حقا ولا انشرح منها صدرها فرحا .

وإذا كلّما ضعفت قوّة العلماء في دولة من الدول الإسلاميّة وثبت عليها طائفة من الإفرنج ومحت اسمها وطمست رسمها . إنّ سلاطين الهند وأمراء ما وراء النهر جدّت في إذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله في خلقه . . . وإنّ الأفغانيين ما صانوا بلادهم عن أطماع الأجانب وما دفعوا هجمات الإنجليز مرّة بعد أخرى إلاّ بقوّة العلماء وقد كانت في نصابها .

ولمّا تولّى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجا ويخفّض شأنهم ويقلّل نفوذ كلمتهم حبًا بالاستبداد بباطل أوامره ونواهيه وحرصا على توسيع دائرة ظلمه وجوره . فطرد جمعا من البلاد بهوان ونَهنَهَ فرقة عن إقامة الشرع بصغار وجلب طائفة من أوطانها إلى دار الجور والخرق (طهران) وقهرها على الإقامة فيها بذلّ . فخلا له الجو فقهر العباد وأباد البلاد وتقلّب في أطوار الفظائع وتجاهر بأنواع الشنائع . وصرف في أهوائه الدنيّة وملاذّه البهيميّة ما مصّه من دماء الفقراء والمساكين عصرًا، ونزح من دموع الأرامل والأيتام قهرا (ياللإسلام) .

فإذا اشتدّ جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغدًا خسيسًا ليس له دين يردعه ولا عقل يزجره ولا شرف نفس يمنعه . وهذا المارق ما قعد على دسته إلاّ وقام بإبادة الدين ومعاداة المسلمين . وساقته دناءة الأرومة ونذالة الجرثومة إلى بيع البلاد الإسلامية بقيم زهيده . فحسبت الإفرنج أنّ الوقت قد حان لاستملاك الأقطار الإيرانية بلا كفاح ولا قتال، زعمت أنّ العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الإسلام قد زالت شوكتهم ونفد نفوذهم ، فهرع كلٌّ فاغرًا فاه يبغي أن يسرق قطعة من تلك المملكة .

فغار الحق وغضب على الباطل فدمغه فخاب مسعاه وذلّ كلّ جبار عنيد . أقول

الحقّ إنكم يا أيّها القادة قد عظمتم الإسلام بعزيمتكم وأعليتم كلمته وملأتم القلوب من الرهبة والهيبة. وعلمت الأجانب طرّا أنّ لكم سلطانًا لا يقاوم وقوّة لا تدفع وكلمة لا تردّ، وأنكم سياج البلاد وبيدكم أزمّة العباد. ولكن قد عظم الخطب الآن وجلّت الرزية؛ لأن الشياطين قد تألبت جبرًا للكسر وحرصًا على الوصول إلى الغاية وأزمعت على إغراء ذاك المارق الأثيم على طرد العلماء كافة من البلاد. وأبانت له أنّ إنفاذ الأوامر إنّما هو بانقياد قواد الجيوش وأنّ القواد لا يعصون للعلماء أمرا ولا يرضون بهم شرًا فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الإفرنج. وأرت لذلك البليد الخائن رئاسة الشُرطة وقيادة فوج الغزّاق نموذجًا (كنت وأضرابه). وأنّ ذاك الزنديق وزملاءه في الإلحاد يجدّون الآن في جلب قوّاد من الأجانب والشاه بجنونه المطبق قد استحسن هذا واهتزّ به طربا.

لعمر الله لقد تحالف الجنون والزندقة وتعاهد العته والشره على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الإسلام إلى الأجانب بلا مقارعة ولا مناقرة.

يا هداة الأمّة إنّكم لو أهملتم هذا الفرعون الذليل ونفسه وأمهلتموه على سرير جنونه وما أسرعتم بخلعه عن كرسيّ غيّه لقضي الأمر فعسر العلاج وتعذر التدارك.

أنتم نصراء الله في الأرض، ولقد تمحصت بالشريعة الإلهية نفوسكم عن أهواء دنيّة تبعث على الشقاق وتدعو إلى النفاق، ويئس الشيطان بقذفات الحقّ عن تفريق كلمتكم. فأنتم جميعًا يد واحدةٌ يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينة ويذبّ بقوتها القاهرة جنود الشرك وأعوان الزندقة. وإنّ الناس كافّة (إلاّ من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع أمركم. فلو أعلنتم خلع هذا (الحارية) لأطاعكم الأمير والحقير وأذعن لحكمكم الغنيّ والفقير (ولقد شاهدتم في هذه الأزمان عيانا فلا أقيم برهانا) خصوصًا وأنّ الصدور قد حرجت وأنّ القلوب قد تفطّرت من هذه السلطنة القاسية الحمقى الّتي ما سدت ثغورًا ولا جنّدت جنودًا ولا عمّرت بلادا ولا نشرت علومًا ولا أعزّت كلمة الإسلام ولا أراحت يومًا ما قلوب الأنام بل دمّرت

وأقوت وأفقرت وأذلّت ثم بعد ضلّت وارتدّت. وأنّها سحقت عظام المسلمين وعجنتها بدمائهم فعملت منها لبنات بنت بها قصورا لشهواتها الدنية، هذه آثارها في هذه المدّة المديدة والسنين العديدة، تعسًا لها وتبت يداها.

وإذا وقع الخلع (وتكفيه كلمة واحدة ينبض بها لسان الحقّ غيرةً على دينه) فلا ريب أنّ الذي يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن أوامركم الإلهيّة ولا يسعه إلاّ الخضوع بعتبتكم عتبة الشريعة المحمدية. كيف لا وهو يرى أنّ ما لكم من القوّة الربانيّة الّتي تقلبون بها الطغاة عن كرسي غيّها وأنّ العامّة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعًا وحلمت حولكم هياما وصارت جميعًا جندًا لله وحزبًا لأوليائه العلماء.

ولقد وهم من ظنّ أنّ خلع هذا (الحارية) لا يمكن إلاّ بهجمات العساكر وطَلَقات المدافع والقنابل. ليس الأمر كذلك؛ لأنّ عقيدةً إيمانيّة قد رسخت في العقول وتمكّنت من النفوس، وهى أنّ الرادّ على العلماء راد على الله (هذا هو الحقّ وعليه المذهب)، فإذا أعلنتم (يا حملة القرآن) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر وأبنتم أمره تعالى في حرمة إطاعته لانفضّ الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال.

ولقد أراكم الله فى هذه الأيام إتمامًا لحجته ما أولاكم من القوّة التامّة والقدرة الكاملة وكان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل. اجتمعت النفوس بكلمة منكم على إرغام هذا الفرعون الذليل وهامانه الرذيل (مسألة التنباك) فعجبت الأمم من قوّة هذه الكلمة وسرعة نفوذها وبُهت الذى كفر. قوّة أنعمها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الإسلام. فهل يجوز منكم إهمالها وهل يسوغ التفريط فيها؟! حاشا ثم حاشا.

قد آن الوقت لإحياء مراسم الدين وإعزاز المسلمين. فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل أن يفتك بكم ويهتك أعراضكم ويثلم سياج دينكم. ليس عليكم إلاّ أن تعلنوا على رءوس الأشهاد حرمة إطاعته فإذًا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفرّ منه بطانته وينفر منه حاشيته وينبذه العساكر ويرجمه الأصاغر.

إنّكم يا أيّها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم. قد كسرتم قَرن فرعون بعصى الحق وجدعتم أنف الحارية بسيف الشرع فهو يتربّص فُرصًا تساعده على الانتقام شفاء لغيظه ومرضاة لطبيعته التّى فطرت على الحقد واللجاج فلا تمهلوه أيّامًا ولا تمكّنوه أن يقبض زمامًا. أعلنوا خلعه قبل اندمال جرحه.

وحاشكم أيّها الراسخون في العلم أن ترتابوا فى خلع رجل سلطانه غصب وأفعاله فسق وأوامره جور وأنّه بعد أنْ مصّ دماء المسلمين ونهش عظام المساكين وترك الناس عراةً حفاةً لا يملكون شياءً حكم عليه جنونه أن يملّك الأجانب بلادا كانت للإسلام عزّا وللدين المتين حرزا وساقته سورة السفه إلى إعلاء كلمة الكفر والاستظلال بلواء الشرك.

ثم أقول إنّ الوزراء والأمراء وعامّة الأهالي وكافة العساكر وأبناء هذا (الطاغية) ينتظرون منكم جميعًا (وقد فرغ صبرهم ونفد جَلَدهم) كلمة واحدةً حتّى يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضرّه ويصونوا حوزة الدين من شرّه قبل أن يحلّ بهم العار ولات حين مناص والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

(السيد الحسيني)



العلم والمال

العلم وما أدراك ما العلم كنز يحرس صاحبه، والمال كنز يحرسه صاحبه والعلم يزكو على الإنفاق والمال ينفد على الإطلاق والعلم يعطيه صاحبه متلذذا والمال يعطيه من يعطيه متألما. قال أحد العلماء: لو أعطي لي العلم والحكمة على شرط أن لا أنشرهما ما قبلتهما. والعلم فوق سلطان الدهر يبقى على حدثائه والمال تحت سلطان الدهر وحكم الصدفة ينتقل من مكانه. ولقد استولى أحد الملوك على بلد ما وكان بها عالم فقد في القتلى زوجته وأولاده واحترق بيته وماله فرأى العسكر عليه خلاف ما يرونه على وجه من أصيب بمصيبة فأخذوه إلى الملك فسأله عما فقد فقال: ما فقدت شيئا، إن مالي بتمامه معي، فعجب الملك بهذا الكلام وأخذ يتشكك في انتصاره وما نفعه أن غلب أمّة إذا عجز أن يغلب واحدا. والعلم محفوظ لصاحبه بعد موته والمال تحت حكم الضياع في حياته وكم من قهّار طار صيته في المشرق والمغرب وغيّر بفتوحاته الألسنَ والعواته وتألّه بجبروته واستعبد الناس برهبتة لم يبق في صحيفة الدهر من اسمه إلاّ بعض ما تركته أرضَة الفناء من نقاط واسم أبي حنيفة والغزالي يسطعان ويلمعان على جبهة الزمان لا يفنيان ولو شاب الفتيان وإن بقيت تلك النقاط من اسم ذلك القهار فهي أيضا من بعض فضل العلم، والعلم إذا زاد أفاد والمال إذا زاد أهلك وأباد والعلم باعث على الخير والمال باعث على الشر ﴿كَلاَّ إِنَّ الإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ﴾ [العلق: ٦، ٧]. ويتصف بالعلم من ملك القليل منه ولا يتصف بالغنى من ملك جبالا من الذهب، وفضل العلم بديهي يجل عن إقامة البرهان ولو وُجد إنسان وخالف في ذلك وروّج أقاويل في تفضيل شيء عليه فقد فضل العلم وهو لا يدرى.

(ستأتي البقية)

مـمَّ تشكون وماذا تبغون؟!

نقلاً عن جريدة (المقطم)

[إن أهمية المقالات الأخيرة في المقطم تستوجب التفات ذوي الألباب وأرباب السياسة فرأينا لزوم طبعها في جريدتنا حتى يطّلع عليها من فاته ذلك من أهل الشرق والغرب].

يتصفح القراء الجرائد فيجدون في إحداها ذمّ ما تمدحه الأخرى وفي هذه استهجان ما تستحسنه تلك فيقتصر جمهورهم على مطالعة الأخبار اليوميّة ويقولون ما لنا وللمناقشات السياسيّة وآراء الجرائد الخصوصيّة فإنها مهامه يضلّ السائر فيها ولجج يضيع الغائص على لآليها. أو ينحازون إلى هذه الجريدة لمشاركتها لهم في الأهواء ويعرضون عن تلك مراعاةً لزيد وعمرو وينسون أن القول الحق أحق بالاتباع وأن سلطان البرهان والقياس أولى بأن يطاع. قال لنا بعض العقلاء الواسعي الاطلاع: إني وجدت طريقة بسيطة مختصرة لمعرفة الغث من السمين والزائف من الصحيح من المقالات الّتي أتصفحها في جرائدنا المحليّة وذلك أنه إذا كانت الجريدة من الجرائد المعارضة وضعت نصب عيني ثلاثة أمور قبل مطالعة مقالاتها، أولها: ما هي دعوى صاحب المقالة؟، وثانيها: ما هي أدلته على صحة دعواها؟ وثالثها: ما هو الأمر الذي يشير به لمنفعة البلاد؟ وإذا كانت الجريدة من غير الجرائد المعارضة اقتصرت على الأمرين الأولين إذ الأمر الثالث معروف. فإذا وجدت في المقالة ما يفيد تلك الأمور أبقيتها عندي قصد الاستعلام عن حقيقة ما قيل فيها وإلاّ علمت أنها كلام في كلام ولم أعرها جانب الاهتمام. وقد أغناني ذلك عن عناء كثير إذ لم أجد بين جرائدنا ما يستوفي هذه الشروط غير النزر اليسير.

ولقد طال الجدال والنضال بين الجرائد في حقيقة ما ينفع مصر وما يعود بالخير على المصريين حتى صفرت وطاب المقصرين فانقلبوا من البحث العقلي والنقلي إلى المجافاة والمعاداة بالعربدة والتقريع في الكلام. ولكن ما الفائدة من الشقشقة وتكثير الكلام وما المنفعة من النزاع والخصام. فالقصد من مقالات الجرائد أن يظهر كتّابها لقرائها حقيقة ما ينفعهم. وما ينفع البلاد وذاك يتم بإيراد الحقائق وإقامة الدليل والبرهان على صحة الآراء لا بشقشقة اللسان وإغلاظ الكلام ولا بالتهويل والإيهام.

وقد مضى على هذا القطر سنون، والمعارضون يندّدون وينتدون ويدعون أن البلاد صائرة إلى البوار والدمار ويسترون الأمور عن عيون البسطاء ويكابرون في الحق الصريح الواضح. فهب أن ما يقولونهُ صحيح وأنّ النظام الحاضر يجرُّ الشرّ والضرر على البلاد فما بالهم يقتصرون على التعنيف والتنديد ولا يظهرون للناس النظام الذي يرقي البلاد وينفع العباد! وما بالهم يكتفون بالذّم والطعن على كل ما هو موجود ولا يظهرون لنا ما هو خير منه وأبقى لمصلحة البلاد وأهلها! فلقد فرغت جعاب المنددين وهم يرشقون النظام الحاضر بسهام الملام، ويسلقون رجالهُ بألسنة حداد. ولكن هل قام فيهم رجل أشار بما هو خير لمصر وأنفع لأهلها؟! هل استطاع أحد منهم أن يصف لمصر نظامًا أصلح من نظامها الحالي؟! لا لعمر الحقّ وكتاباتهم أعظم شاهد عليهم.

ولا يخفى أن بعض المعارضين هم من الأجانب وبعضهم منّا نحن رعيّة الحكومة المصرية. أمّا الأجانب فغايتهم معروفة ولو كانوا لا يعترفون بها والنظام الذي يرومونه معلوم ولو كانوا يستحيون أن يقرُّوا به فهم يطلبون أن تعود الأحوال إلى ما كانت عليه قبل الاحتلال أي أن تعود المراقبة الإنجليزيّة والفرنساوية على البلاد وأن يطلق باع الأجانب في هذه الديار حتى يجتنوا المنافع منها كما كانوا يجتنونها قبلاً. ولا عبرة بما يقولونه ويدعونه غير ذلك فإنّ هذه هي غايتهم وهذه هي منيتهم لأنهم لم يهبّوا إلى المعارضة وذّم الأحوال الحاضرة إلاّ بعدما حرموها ومنعوا منها. وأما المعارضون من رعيّة حكومتنا المصرية فلا يدري

إلاّ الله ما هي غايتهم ولا ما هي منيتهم؛ لأنهم يرفضون ما طلبوه أمس ويذمون غداً ما مدحوهُ اليوم ولا يعينون علة حقيقية يشكون منها ولا يجاهرون بغاية واضحة يسعون إليها. هذا وما تبوّأ الجناب العالي عرش الخديوية حتى بتنا جميعًا نرجى تحقيق الأماني وبلوغ الآمال. فلو فرضنا أن سموّه سأل الشاكين من رعيته مِمّ تشكون وماذا تريدون وأيّ نظام غير النظام الحالي تطلبون فماذا يجيبون وماذا يطلبون؟!

يقول لهم إن المغفور لهُ والدي سنّ لإصلاح بلاده ورعيّته نظامًا جرى عليه في حكمه فأتمّ أموراً وأبقى لي أموراً أتمها بعده اتّباعًا لنظامه وجريًا على خطته. وقد وعدت أمتي باتباع نظامه والجري على خطته فماذا تبغون غير ذلك ومِمّ تشكون؟!

إن هذا النظام ألغى السخرة عن فقرائكم وأبطل الكرباج فآمنتم الجلد بالسياط وقلل الرشوة حتى كاد يلاشيها فهل تشكون من ذلك وهل تبغون عود تلك المَظالم والمغارم إليكم.

إن هذا النظام حسَّن ماليّتنا المصرية حتى إنها بعدما باتت على شفا الإفلاس منذ بضع سنين أصبحت اليوم من أحسن ماليّات الدول العظيمة الأوروبيّة وبعدما كان العجز يتعاظم فيها كل سنة زاد دخلها عن خرجها في السنة الماضية نحو ألف ألف جنيه ننفقها لخير البلاد والرعية، أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام زادنا بحمد الله يسراً فبعدما كانت حكومتنا تستدين كل سنة القناطير المقنطرة من الأموال حتى استدانت في أقل من ١٥ سنة مائة ألف ألف جنيه أصبحت مستغنيةً عن الاستدانة مع إيفاء فوائد تلك الديون في حينها، بل لديها الآن ما يقارب مليوني جنيه من المال احتياطًا لصروف الزمان. أمن هذا تشكون أو غير هذا تبتغون؟!

إن هذا النظام خفّف عن رعيتي وسكان بلادي أثقال الضرائب وأحمال الأموال فتنازل لهم المرحوم والدي عن ٦٠٠ ألف جنيه في السنة، وترك لهم أكثر من مليون جنيه من المتأخرات وأبطل الأموال عن أطيانهم التالفة، وقد تنازلت لكم بالأمس

عن ٨٥ ألف جنيــه كل سنة من ثمن الملح و ٦٠ ألف جنيــه كل سنة من عــوائد الباطنطة . أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام حسّن الري ووسع نطاقه في بلادي حتى تساوى بنعمته الرفيع والوضيع ، وأمنوا ضرّ الغرق وشرّ الشرق وأغزر لهم الماء للزرع الصيفي حتى شهد الكبير والصغير أنّ مصر لم تر في زمانها ما رأته من إتقان الري في هذه الأيام . أمن هذا تشكون أو غير هذا تطلبون؟!

إن هذا النظام أنشأ لكم جيشًا مصريا ، شهدت بحسن انتظامه البلاد القاصية والدانية واعترف بشجاعته أبطال السودان ورجال النجومي ودقنه ولا نستحيي أن نقابله بالجنود الإنجليزية ، وأن نفاخر به الجيوش الأوروبية . ومن بعد ما كان عدده في أوائل نشأته ٥ آلاف زدناه شيئًا فشيئًا حتى أبلغنا نحو ١٤ ألفًا ، وكلما تيسّر لنا المال بلا تثقيل على الرعية زدنا عدده حتى نبلغه الثمانية عشر ألفًا التي عينتها لنا دولتنا العليّة . أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إنه في عهد هذا النظام أنشئت لكم محاكم يتحدث بتقدمها وارتقائها الخاص والعام ، فرفعت الظلم وأبطلت الاستبداد عنكم وساوت في الحق والعدل بين صعلوككم وأميركم وصغيركم وكبيركم وهي كل يوم في اقتراح جديد وإصلاح مفيد ، والمؤَمّل لها في المستقبل أكثر ممّا تمّ في الماضي . أمن هذا تشكون أو غير هذا تبتغون؟!

إن هذا النظام حوّل لكم حكومتنا من حكومة استبدادية مطلقة إلى حكومة دستورية مقيدة وأقام لكم مجلس شورى ، ينوب عنكم في ترويج مصالحكم والدفاع عن رغائبكم ويكاد يشبه مجالس النواب في بلدان أوروبا وكلمته تزيد كل يوم نفوذًا ورأيه يزداد كل عام اعتبارًا وأنتم ترون أنّ حكومتنا تعرض كل أمر يختص بكم عليه وتبرمه بالاتفاق معه فيه . فقولوا لنا ممَّ تشكون وماذا تبتغون؟!

فهذه حقائق لا تردُّ ولا تبقي وجهًا لشكوى . نعم إن كل الإصلاحات التي

ذكرت لا تزال بعيدة عن الكمال ولكن المثابرة على النظام الجاري تؤدي إلى إتمامها كلّها بعون الله. على أنه لا بدّ من أمر آخر معها وهو زيادة الاعتناء بالتعليم وتعميم المعارف ولا نقصد بذلك لوم القائمين بأعباء المعارف إذ هم على قدر بساطهم يمدون أرجلهم، ولكن لا غنى لهم عن زيادة كثيرة في المال والرجال حتى يهذّب أحداثنا التهذيب الذي يصيرهم رجالاً يديرون مهام الأمة ويرفعون راية الوطن. وهذا ما علقت به الآمال في ظل أميرنا الظليل الذي ربي في مهد المعارف واغتذى بألبان العلم منذ نعومة أظفاره فحكى الكهول علمًا وإدراكًا وتولى المهام بالحزم والحكمة.

ورُبّ قائل يقول إن النظام حسن ولا شكوى لنا منه وإنما الشكوى من المحتلين الذين أعانوا عليه فنحن نشكو منه ونندد عليه ليس كرهًا له في الحقيقة ولا لأن لدينا نظامًا أصلح منه، بل لأن المحتلين احتلوا بلادنا فأخمدوا الغيرة الوطنيّة فينا وأماتوا الحياة الأدبية والعواطف الاستقلالية منّا وأخربوا قلاعنا وحصوننا وما قصدهم إلاّ امتلاك بلادنا وإبطال سيادة الدولة العليّة علينا. فالاستقلال أحب إلينا وأعزّ لدينا من كل ما سواه ولا خير في المنافع التي تمت لنا أيام الاحتلال إن كان منْ ورائها فقد الاستقلال. فلهذا ننكر الإصلاح ولو كان مشهوراً ونذم نفعه ولو كانَ ممدوحًا حتى يمحي كل أثر للاحتلال.

سياسة السخافة وسياسة الحصافة

إن المارقين يصرّون على إنكار معظم الإصلاحات التي نالتها مصر أيام الاحتلال ويذمون الحسنات التي تأتت لها منه، ليس إنكاراً لها في الحقيقة بل كرهًا منهم للاحتلال وتوهمًا بأنهم إذا اعترفوا بتلك الإصلاحات ومدحوا تلك الحسنات لزمهم الاعتراف بوجوب دوام الاحتلال وهان عليهم فقد الوطن والاستقلال. فهم لا يفرقون بين الإصلاحات التي تمت على يد المحتلين وبين مسألة دوام الاحتلال مع أن الفرق بينهما كالبعد بين الثريّا والثرى، والتسليم بأحد الأمرين لا يستلزم التسليم بالآخر بوجهٍ من الوجوه. فالخلط بينهما خلط في التمييز وخطأ في الإدراك،

ولذلك كانت السياسة المبنية على هذا الخلط سياسة سخيفة يضحك منها ذوو الحجى والحصافة.

والاعتراف بأنّ الاحتلال عاد على هذه البلاد بالنفع والإصلاح هو اعتراف كل الذين لا مأرب لهم في إخفاء الحق وإنكار الواقع ولكن شتان بين هذا الاعتراف والتسليم بوجوب دوام الاحتلال. فجمهور الأهالي الذين يعترفون بالمنافع التي أحرزتها مصر في زمان الاحتلال والذين يسعون في إفادة البلاد منه على قدر الإمكان لا يوافقون على دوام الاحتلال إلى ما لا نهاية لهُ، ونحن نجاهر بذلك في مقدمتهم جميعًا. ولو بحثت عن الأسباب التي تحملنا وتحمل غيرنا على ذلك لوجدتها مختلفة باختلاف المذاهب والمصالح، ففريق يقول إن العالم ميدان جهاد وكفاح فالسابقون السابقون وإذا طال احتلال الإنجليز لهذه الديار إلى ما شاء الله كثر النازحون منهم إلى بلادنا والمستوطنون فيها والمستثمرون لأموالهم، بنتاجها وخيراتها. والإنجليز قوم يفوقوننا نحن الشرقيين علمًا وتهذيبًا وهمة وعزيمة ومالا وإقداما فإذا جاورونا وجارونا سبقونا إلى خيرات بلادنا فلا يطول الزمان حتى يصبحوا هم الأغنياء ونمسي نحن الفقراء، وهم السادة والأمراء ونحن الصعاليك الأذلاء طبقًا لمقتضى السنة الطبيعية وهي أنه حيث تناظر جنسان أو نوعان أو صنفان وتزاحما على بقعة واحدة ابتلع أقواهما أضعفهما أو أباده ولاشاه. فإذا جاءنا الإنجليز ونحن على ما نحن عليه من الضعف والقصور وقلة الاستعداد عاد الأمر علينا وبالاً في آخر الأيّام، ولذلك نودُّ أن لا يكون احتلالاً دائماً كما نودُّ أنهم لا يجلون عن بلادنا إلاّ ونحن بمأمن من احتلال غيرهم لها. ولعلّ هذا هو السبب الذي يلتفت إليه كلّ الذين ينظرون إلى بعيد ويقدرون لعواقب الأمور ويعتمدون على حكم العقل.

وفريق يقولون إنّ بلاد مصر بلاد إسلاميّة فلا يهون علينا أن تكون ملكًا لدولة غير إسلامية. نعم إن الفوائد التي حصلت لنا من الاحتلال كثيرة ولكنّا لا نودُّ أن يكون احتلالاً دائمًا لئلا تخرج البلاد من قبضة المسلمين إلى قبضة سواهم. وهذا عذر يقبله المنصفون ولو لم يكن لهم فيه مصلحة خصوصية. وقد حادثنا كثيرين من

أئمة الأمة وعلمائها الأعلام وأعيانها العقلاء في هذا الشأن فوقفنا لهم على أقوال في غاية الحكمة والسداد ولا تطابق آراء العامة ورغائبهم في شيء من هذا القبيل.

وفريق يقول إننا عثمانيون ومنيتنا ومصلحتنا هما أن تبقي سيادة الدولة العليّة مستحكمة على الدّيار المصرية فإذا دام الاحتلال وتقررت سيادة الإنجليز على هذه الديار بطلت سيادة الدولة العلية، ولذلك لا نوافق على دوام الاحتلال ولو كنّا لا ننكر المنافع والإصلاحات التي تمت لهذا القطر في أيّامه. وهذا القول أيضًا قول مقبول ومحمود لأنّه صادر عن إخلاص وولاء.

وفريق يقول إننا مصريون ومنيتنا أن تكون مصر للمصريين فإذا دام الاحتلال حرمنا بلادنا وعدمنا الاستقلال. وهو قول يدلّ على حمية ومحبة وطنية وهو في الحقيقة فرع من القول السابق ذكره.

فهذه أشهر الأسباب التي توجب علينا نحن العثمانيين رعية الحكومة المصريّة عدم الموافقة على دوام الاحتلال البريطاني لهذه الديار، وهي أسباب يقبلها الإنجليز أنفسهم ويسلّم بصحتها ذوو الألباب. ومهما قلناها وأعدناها فلا يسع منصفًا أن ينكر تكرارها علينا، ولما يعيبنا الناس جميعًا إذا سكتنا عن ذكر هذه الأسباب الحقيقية وتشبثنا بالباطل وأنكرنا الحق الصريح؟!

فاتضح مما تقدَّم أن الإنسان يمكن أن يمدح كل ما تمَّ من الإصلاح في زمان الاحتلال وأن يعترف بكل الفوائد التي استفادتها مصر منه في الماضي والتي تستفيدها في المستقبل وهو مع ذاك أشد الناس معارضة لدوام الاحتلال في الديار. وعندنا أنه إذا رام المصريون تقصير زمان الاحتلال في بلادهم وجب أن يجروا على هذه الخطة وأن يقابلوا الإصلاحات التي يجريها المحتلون بالقبول والإقبال عليها ويتشبهوا بهم في السعي والاجتهاد والسهر على مصالحهم وترقية بلادهم. فهذه هي الوسائط التي تقصر زمان الاحتلال وتعجل يوم الجلاء وهذه هي الخطّة التي جرى عليها المغفور له الخديوى الماضي والتي جاهر سمو الخديوى الحالي بالجري عليها مع رجال حكومته، علمًا منهم بأنها ترقي البلاد في مراقي الإصلاح والنجاح

فتعجلّ جلاء الإنجليز عن هذه الديار. وقد مضى على الاحتلال تسع سنين وذوو المآرب والأغراض يوهمون البسطاء والسذَّج بأن الاحتلال ينتهي اليوم والجلاء يتم في هذا العام وهذه الدولة طلبت كذا وكذا وتلك الدولة قالت كيت وكيت. فماذا أفاد الإيهام وماذا نفع القول والتهويل؟ أأجلى الإنجليز عن البلاد أم أخرجتهم فرنسا بحكمتها وسياستها وسيفها وصولتها؟!

والإنجليز لا يقولون في كل تلك السنين إلاّ قولاً واحداً وهو إنّا دخلنا البلاد بمشيئتنا ونخرج منها بمشيئتنا متى أكملنا عملنا فيها، وتقارير السير بارنج وغيره من رجاله تعد المصريين وعداً واحداً وهو أنا نخرج من بلادكم متى تأصلت الإصلاحات التي غرسناها فيها.

ألم يَأن لنا أن نتأمل حقيقة الأحوال ولا نغتر بزخارف الأقوال وأن نسعى إلى تقصير الاَحتلال في الطريق الذي يؤدي إلى تقصيره فماذا يجدي تعليق الآمال بأهداب المحال والإصغاء إلى إشاعات وخرافات يتسلى بها البهَّال. ألا نرى أن الذين أشاعوها بادروا إلى إنكار شيوعها عندما كذبناها وإلى الحمق والجهالة عزوناها. أولا ترى من خلال خطبة اللورد سالسبري ما يشفُّ لك عن حقيقة الحال، حيث قال إن المغفور لهُ الخديوى السابق كان حليفًا لنا وأعزّ أصدقائنا وإن كل الدلائل التي نعلمها تدلنا على أن سمو الخديوى الحالي منّا كما كان والده رحمه الله وطيّب ثراه. أتريد قولاً أفصح من هذا وأوضح على بقاء المسألة في نصابها بكل مسبباتها وأسبابها. وما لك تصدّق قول المرجفين بتعاظم الخلاف بين دولتنا العليّة والمحتلين. ألا ترى من خلال كلام اللورد سالسبري وميضًا يدلّ سناه على ما لهج الناس منذ مدّة بمعناه فمدح سالسبري للحزم التركي والثبات التركي والحكمة التركية والدراية التركيّة لا يخلو من معنى مقصود يفهمه ذوو البصائر الثاقبة الجليّة.

ولا يخفى أنّ مسألة الجلاء عن هذه الديار لا علاقة لها بسياسة مصر المحليّة إلا من وجه واحد، قال جناب السياسي الشهير السير بارنج في تقريره: إنّ مسألة

الاحتلال تحلّ بالنظر إلى اعتبارات شتّى بعضها خارج عن سياسة مصر المحلية، وأمّا ما يتعلق منها بمصر فهو اتهام الإصلاحات التي شرع فيها بعد الاحتلال. ومن رأي جناب السير المذكور أن يدوم الاحتلال حتى تتأصل تلك الإصلاحات في البلاد، ورأيه يطابق رأي دولته وأمته. فالمحافظون والأحرار جميعًا متفقون الآن على احتلال البلاد حتى تتم الإصلاحات التي أشار إليها السير بارنج. وما دام الإنجليز أنفسهم متفقين على ذلك فلا تثنيهم دولة أخرى عن عزمهم. فسياسة الحكمة والحصافة في أن نسعى جميعًا سعي أولي الجد والعزائم في إتمام تلك الإصلاحات وإدارة مهامنا بالإقدام والإحكام في ظل سمو الأمير الخطير الناشر راية التقدم في طليعتنا العاقد لواء العزيمة والهمة في مقدمتنا هذه هي السياسة التي تنيلنا المنى وتحقّق لنا الآمال وتقصّر زمان الاحتلال، وإلا فإن الإركان إلى أراجيف المرجفين وإشاعات المحرّفين تعلق بحبال الهواء وتعلّل بالمحال.

* * *

خروج الإنجليز من مصر

نقلاً عن جريدة (المقطم)

كتب إلينا لوذعي ألمعيّ من أفاضل مصر وأعيانها يطلب في وصف المقالتين الأخيرتين اللتين أنشأناهما في الـمُقطّم تحت عنوان «ممَّ تشكون وماذا تبغون؟!» و«سياسة السخافة وسياسة الحصافة» ويشهد أنّا «أفرغناها في قالب قوي الحجة محكم البرهان تام الإقناع» إلى أن يقول: «ولكن كلّ ما أوردتموه فيها مبني على تقدير أن الاحتلال غير دائم وأنه ينتهي بعد مدة من الزمان».

«فلو صحّ هذا التقدير ما بقي وجه للرّد عليكم ولا للاعتراض على أقوالكم. ولكن هذه هي القضية التي ننازع فيها ولا نسلّم بها، فإنه لو كان المحتلون يريدون الجلاء فعلاً لا قولاً لوجدوا إلى الجلاء سبلاً أو عينوا لاحتلالهم حدا أو أرونا من دلائل الجلاء دليلاً. وما سمعنا أنهم هم أو غيرهم احتلوا بلاداً ثم رحلوا عنها من أنفسهم وتركوها لأهلها بإرادتهم واختيارهم بل بإكراه غيرهم لهم على تركها أو بطرد أهلها لهم منها.

وعليه فالمحتلون يقصدون احتلال البلاد احتلالا دائمًا وامتلاكها كما امتلكوا غيرها. وقد قلتم صريحًا إنكم في مقدمة الذين لا يوافقون على الاحتلال الدائم مع اعترافكم بما تم على يد المحتلين من النفع والإصلاح لهذه الديار فلزمكم بهذا القول معارضة هذا الاحتلال بما عهدناه في يراعكم من الأدلة القاطعة والشواهد المفحمة» انتهى.

وقد تلقينا هذا الاعتراض بالبشْر والسرور، علمًا منّا أن حضرة المعترض من العقلاء الذين ينظرون في الأقوالَ إلى الحجة والبرهان ولا ينطقون من الهوى ولا

تضله الأوهام عن محجة الهدى، وقبل الشروع في الرّد عليه، نذكر اعتراضًا آخر لبعض الأصدقاء وهو أن المقصود من سياسة فرنسا في هذا القطر تقصير زمان الاحتلال في مصر حتى لا يكون احتلالاً دائمًا فسياستها المصرية والواجب أن نؤيدها بما نكتبه في جريدتنا كما يؤيدها غيرنا وسنرد على هذا الاعتراض الثاني بعد الفراغ من الرد على الاعتراض الأول.

أما من حيث الاحتلال فنحن واثقون أنه لا يكون احتلالاً دائمًا وأنه لا بد للمحتلين من ترك هذه الديار آجلاً إن لم يكن عاجلاً وأنهم يبقونها لأهلها مصداقًا لقولهم إن مصر للمصريين ولا ينسخون سيادة الدولة العلية عنها على مرّ السنين. واعتقادنا هذا مؤيد بأدلة عقلية ونقليّة وأقيسة تمثيليّة مبنيّة على شواهد تاريخية لا يشوبها ريب ولا مين.

فأولاً: إن إنجلترا تعهدت بالجلاء عن هذا القطر تعهدًا ثابتًا محفوظًا عليها وأيدت هذا التعهد بوعود وعدتها وزارة الأحرار وكرّرتها ثم أعادتها وزارة المحافظين مرارًا ولم تقل قولاً ينكث عهودها ولم تأت فعلا يخلف وعودها. ولم نعهد أنّ إنجلترا نكثت عهدًا مثل هذا العهد أو أخلفت وعدًا مثل هذا الوعد من يوم ابتداء دولتها إلى هذا اليوم الذي أصبحت فيه من أعظم الدول شأنا وأوسعها سلطانًا.

أفمن الصواب والعقل أن ننزل الظن منزلة اليقين فنكذب تلك الوعود ونستخف بهاتيك العهود لمجرّد أن الاحتلال قد طال عما كان يقدّر له في بادئ الأمر أو لسبب أنّ إنجلترا تأبى اليوم أن تعين له حدًا.

وثانيًا: إن إنجلترا جاءتنا بأقطع دليل على أنها لا تبغي ضم هذه البلاد إلى أملاكها ولا إبطال سيادة الباب العالي عنها وقد كان ذلك في العام الماضي حين تعهّدت مصر بدفع خراج الدولة العليّة فائدة للدين العثماني الذي حوّلته الدولة العليّة حتى يستهلك ذلك الدين بعد ستين سنة. وبعبارة أخرى إن مصر تعهدت تعهدًا جديدًا بدفع الخراج للدولة العلية مدّة ستين سنة أخرى.

وكفى بذلك دليلاً على أن سيادة الدولة العليّة باقية على هذا القطر ستين سنة

على الأقل لا يعتورها ضعف ولا يشوبها نقصان. فلو كانت إنجلترا تقصد احتلال هذه الديار إلى ما شاء الله، أو لو كانت تقصد أن تنسخ سيادة الباب العالي عنها وتبسط ظلها عليها أكانت توافق على تعهد مصر بدفع الخراج للدولة بستين سنة أخرى، أو ما كانت تفرغ جهد المقل المكثر في منع هذا التعهد أو إطلاق مصر من هذا التقيد. فتأمّل أيها العاقل واحكم أيها المنصف أليس هذا دليلاً قاطعًا من إنجلترا على أنها لا تبغي دوام الاحتلال ولا إبطال السيادة العثمانية عن هذه الديار؟! هذا ولم يبرح من الأذهان أنه لما عرضت الدولة الفرنسية وضع مصر بمعزل عن الدول كما فاه به وزير خارجيتها منذ أشهر قليلة رفضت إنجلترا ذلك بلسان اللورد سالسبري وزير خارجيتها وقالت إنا احتللنا مصر وهي تحت سيادة الدولة العلية وسنخرج منها وهي تحت سيادتها أيضًا خلافًا لما تبتغيه الدولة الفرنسيّة.

وثالثا: إنّ إنجلترا مشهورة بالمحافظة على سياسة آبائها وأجدادها وهو المعبر عند أرباب السياسة بتقليداتها السياسيّة ولم تخرج عن مقتضى هذه التقليدات في جهة من الجهات ولا مع دولة من الدول حتى تخرج عن مقتضاها في الديار المصريّة مع الدولة العليّة. وربّ معترض يقول اغترارًا بأقوال الجرائد الفرنسية إنّ إنجلترا أخذت قبرص من الدولة العلية غيلة وغنيمة باردةً ولم تحافظ على تقليداتها السياسية وقد طمحت أبصارها إلى أخذ مصر كما أخذت قبرص قبلها. نقول إنّ هذا اعتراض من لا يدري شيئًا عن مسألة قبرص. فإنّ إنجلترا احتلتها وتولت إدارتها بسماح من الدولة العلية وبموجب معاهدة دفاعية معقودة برضى الدولة العليّة أيضًا. وذلك أنّه لما استولى الروس على باطوم وأردهان وقرص بعد حربهم الأخيرة مع الدولة العلية باتت أملاك الدولة في آسيا في خطر منهم وخافت إنجلترا على مصالحها في الشرق فعقدت معاهدة دفاعية مع الدولة العليّة سنة ١٨٧٨ فحواها أن خراج قبرص يبقى للدولة وأنّ إنجلترا تحتلها ما دام الروس في باطوم وأردهان وقرص وتتعهد بأن تتحد مع الحضرة الشاهانية على محاربة الروس إذا أرادوا الاستيلاء على أراض من أراضي الدولة العلية في آسيا وأن تردهم عنها قوّة واقتدارًا، والمعاهدة المذكورة مشهورة ومأثورة وقد أوردنا طرفًا منها في العام الماضي. فاحتلال إنجلترا لقبرص

مطابق لتقليداتها السياسية تمام المطابقة ولا غبن ولا حيف فيه على الدولة العلية فإنها سمحت به مقابل تعهد الإنجليز بمعونتها على محاربة الروس إذا اعتدوا عليها في آسيا. فتأمل هذه الحقيقة الثابتة واحكم بعدها على صدق الذين يعدون احتلال قبرص أكبر الأوزار ويدعون أن فرنسا حليفة الدولة العلية بعد امتلاكها للجزائر واحتلالها لتونس على غير رضى من أهلها ولا من الدولة ويصدّقون خرافات جرائدها مع أنّ جرائدها تنكر تعهد دولتها بالجلاء عن تونس على حين تعهدت فرنسا بذاك مرتين في معاهدتين رسميتين ثابتتين.

ورابعًا: نعم إنّ احتلال الإنجليز لمصر قد طال عمّا كان ينتظره المصريون والمحتلون أنفسهم وقد شهد لذلك جناب السير أفلن بارنج في تقريره حيث أبان الأسباب التي أوجبت طول هذا الاحتلال. وهي أسباب واضحة مقبولة ولكن مجدد طول الاحتلال عما كان ينتظر لا يفيد أنه يكون احتلالاً دائمًا. وأما قول المعترض الفاضل أنّا ما سمعنا بأن المحتلين أو غير المحتلين تركوا بلادًا باختيارهم وإرادتهم بعد احتلالهم لها وإنما تركوها بقوة غيرها أو بإخراج أهلها لهم منها فهو قول مردود بشواهد كثيرة تاريخية سمعناها وتحققناها.

فلا يخفي أن إنجلترا احتلت الجزائر اليونانية المعروفة بالجزائر الايونية وهي أربعون جزيرة، سبع كبار والبواقي صغار. وبقيت مستولية عليها من سنة ١٨٠٩ إلى سنة ١٨٦٤. ولما رأت أنّ أهاليها راغبون عنها ميّالون إلى الانضمام إلى قومهم اليونان ووجدت فرصة مناسبة لذلك سنة ١٨٦٤ عقدت لهم معاهدة وضمتهم إلى بلاد اليونان في تلك السنة. وتمّ ذلك بمسعى جلادستون وبمشيئة إنجلترا ورغبتها بعدما احتلت تلك الجزائر ٥٥ عامًا، فتأمل. ولا يخفى أيضًا أنّ إنجلترا احتلت جزيرة هليغولند في البحر الشمالي سنة ١٨٠٧ ثم تركتها لألمانيا بإرادتها واختيارها في العام الماضي عند تعيين مناطق نفوذ الدول في إفريقيا فخرجت منها بعدما احتلتها ٨٤ عامًا. ولا يخفي أيضًا أن إنجلترا حاربت الأفغان سنة ١٨٧٩ واحتلت كابول وقندهار عنوة وبقيت فيهما مدة ثم أجلت عنهما بإرادتها واختيارها. ولا يخفي أيضًا أن إنجلترا حملت على الحبشة بعشرة آلاف جندي من جنود الهند في

أيام النجاشي تبودورس وأوغلت في بلاد الأحباش حتى دخلت عاصمتهم «مجدلة» سنة ١٨٦٨ واستخلصت من كان بها من الأسرى الأوروبيين ثم رحلت عنها بإرادتها واختيارها ولم تقم بها.

فهذه شواهد تاريخية تمت في أيامنا تشهد أن إنجلترا احتلت بلاداً مختلفة ثم أجلت عنها بإرادتها واختيارها بعد أن دام الاحتلال أزماناً متفاوته في القصر والطول من أيام تعدُّ بالآحاد إلى أعوام تعدّ بالعشرات. فإن كانت إنجلترا قد فعلت ذلك بلا وعد ولا عهد فهل يعقل أنها تمتنع عن فعله في هذه البلاد بعدما تقيدت بالوعود والعهود.

(ستأتي البقية)

* * *

إبطال عادة الثأر فى بلاد الأرنوّد

(لمكاتب)

الأستانة في ١٢ من فبراير (شباط) ١٨٩٢

من المآثر المشكورة ما صدرت به إرادة جلالة السلطان في هذه الأيام بخصوص إجراء الصلح بين ذوي الثارات من الأرنوّد وهي عادة قديمة مستحكمة بين أهالي أشقردره وغيرها من بلاد الأرنوّد. وقد تسبّب عن هذه العادة هجرة كثير من العائلات وخراب جملة من البيوتات العظيمة وفي تلك العادة من الظلم ما لا يحّد. فإنّ زيداً بسبب قرابته لعمرو القاتل، يؤخذ به ويقتل فيه على غير ذنب صدر منه ويزر وزره بخلاف حكم الدين وحكم العقل فإن الله يقول: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ١٦٤]. وقد وضع النبي صلى الله عليه وسلم هذه الدماء في خطبة الوداع تحت قدمه وجاء الإسلام بأحكامه فأبطل هذه العوائد البربرية، ومع أنّ هؤلاء الأرنوّد من المسلمين وتحت حكم مقام الخلافة الإسلامية فقد أقاموا على هذه العادة القبيحة المخالفة لدينهم أزمانا متمادية لا ينتهون عنها ولا يجدون وازعا يزعهم عن ارتكاب تلك المعصية الجاهلية حتى صدرت إرادة جلالة السلطان، بمحو هذه العادة وإحكام عرى الصلح بين أرباب الدماء على وجه ينحسم به هذا الأمر الشنيع. فأخذ الوالي والمتصرفون في ترتيب مجلس وتشكيل هيئة من أهالي البلاد لتدارك هذا البلاء وهم الآن يشتغلون بإصلاح ذات بينهم. ولا ريب أنّ هذا العمل الذي قصر في تداركه من مضي مما يشهد لجلالة السلطان عبد الحميد بشدة المحافظة على أحكام الشريعة وزيادة العناية في إصلاح العباد والبلاد وبغاية التحرّي والتنقيب عن الأحوال. ولا نشك أنّ جمعية الصلح إلا ريادية تقدر هذا العمل الذي تمادى لهذا الوقت وما تكلم فيه أحد ولا نبّه عليه منبّه أحسن تقدير وتشكر جلالة السلطان عليه أبلغ شكر.

مراسلات

بغداد في ١٥ من يناير (كانون الثاني) سنة ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

قد بلغكم بلا ريب ما حدث في البلاد الفارسية في هذه الأيام من القلق والهيجان، وعلمتم أنّ الناس قد هجموا على قصر الشاه ودمرّوا بيت نائب السلطنة وزير الحرب وأجبروا الشاه على إبطال حكر التنباك وأنهم يطالبونه الآن بإبطال سائر المقاولات التي عقدها مع الإفرنج كالبنك وغيره. وربما يتعجب الناس من هذا الهياج فأبين لكم أسبابه، وهي أن للعلماء كلمة نافذة وقدرة كاملة في تلك البلاد وأنه قد انتشر بينهم منذ مدة رسائل دينية أثارت نعرتهم فقاموا مع أحزابهم من العامة على القدم وأرغموا الشاه ونخشى من هذه المقاومات المستمرة خلعه عن كرسيه وها أنا أرسل إليكم رسالة من تلك الرسائل التي انتشرت خفية وإنها تستوجب النظر وتجلب الدقة.

(قد نشرنا المقالة المذكورة في صفحة أخرى فليطالعها القارئ).

مصر في ٩ من فبراير (شباط) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

أصبحت اليوم فإذا العدد الأوّل من ضياء الخافقين وارد عليّ مع البريد الأخير ففضضت ختامهُ بعد طول الانتظار وعكفت على مطالعته حتى تصفحت جميع مقالاته وفكهت النفس بطلاوته وحسن رواته وروايته وثقفت العقل بحقائقه وفوائده. ولم تمهلني البوستة ريثما أستعلم أيّ وقع عند الجمهور ولكني اطلعت

الساعة على المقطّم الذي صدر الآن، فإذا هو مصدر بفصل من مقالتكم الرنّانة في مصر وقد علّق شرحًا وافيًا على العدد كله في أخباره المحلية وأسهب في خلاله وأطنب في مدح الضياء بما هو أهله.

لا أجدّد أحزان قرّاء الضياء بذكر وفاة المرحوم توفيق باشا خديوى مصر السابق لئلا يكون ذلك مني كالتعزية بعد حين لتحريك الحزن وتجديد الأنين. وإنما أذكر طرفًا في أوصاف نجله وخلفه سمو الخديوى عباس باشا حلمي، فإنه هو موضوع حديث الناس عمومًا في هذه الأيام وهو محط آمالهم وكعبة أميالهم وقد تشرفت بمقابلته خصوصًا منذ مدة حتى يكون ما أرويه عن مشاهدة وعيان ولا يقتصر على السماع.

فالخديوى عباس باشا يبلغ في العمر ثماني عشرة سنة ويعرفه المصريون أيام صبوته ولا يعرفون عنه إلاّ القليل أيام صبائه؛ لأنهُ ربّي منذ سنين في أوروبا ولم يكن يأتي هذه الديار إلاّ لقضاء فسحة المدرسة أو نحوها فيها. وقد كثر ذكر ترجمته في الجرائد فلا أتعرّض لها بل أتحرى ذكر ما لم يذكر إلاّ في قليل منها.

كان الناس ينتظرون أن يروا أميرهم الجديد أشبه بالصبيان منهُ بالرجل حتى رآه راكبًا في مركبته الخديوية بملابسه الرسمية يوم وصوله إلى العاصمة وهو يحييهم وهم يدعون له بالعزّ والنصر ويعجبون بسمات الرجوليّة التي تلوح على وجهه مع حداثة سنه. فهو ربعة في الرجال قويُّ البنية ممتلئ البدن عريض الكتفين مستدير الوجه جميل الجبهة والعينين صغير الشاربين مخضر العارضين يشبه المرحوم والدهُ في ملامحه وربّما كان مثله طويل الجذع بالنسبة إلى الساقين. وقد جمع مع حسن الهيئة عذوبة النطق وعدم التكلف في المقابلة. وسمعت كثيرين من الذين قابلوه وحادثوه غيري يقولون قولاً واحدًا وهو أنه يقدّر منازل الناس حق قدرها فيخاطب كلاّ بما يناسب مقامه ويراعي معه قرائن الأحوال وذلك يدل على أنه ربى التربية المستوفية الشروط لمن كان في رتبته ومقامه. وهو أحرص من المرحوم والده على حفظ الرسوم في بلاطه ومعيته ولذلك بادر إلى التغير والتبديل في حاشيته ورجال

معيته ويقال إنهُ عازم على استبدال أكثر الباقين منهم وعلى تعيين حرس خاص به يحف به في خروجه ودخوله وقد أمر أن لا يقابله أحد إلاّ بعد الاستئذان وبيوم أو أيّام وصدور الإذن له كتابة بالمقابلة في يوم معيَّن وساعة معيّنة. والظاهر أنه أقل من والده تنازلاً إلى الرعية وأشدّ منه ترفعًا عنها.

ولا يعرف إلا القليل عن طباعه وأخلاقه حتى الآن ولم ير الناس منهُ غير دلائل الحلم وحسن المعاملة للرغبة. فإنهُ لم يستوِ على عرش الخديوية أيامًا حتى أبطل عن الأجانب والأهالي ضريبة جديدة تعرف بضريبة الباطنطة وأبطل ضريبة السخرة وأنزل عن الملح أربعين في المائة وعفا عن جميع الذين لم يعفُ عنهم والدهُ من الذين اشتركوا في الفتنة العرابية ماعدا عرابي ورفاقه الذيّن نفوا إلى سيلان، وأمر بأن يطلق سراح جمع غفير من المسجونين. فالجمهور لم ير منه إلا ما هو خليق بالمدح والشكر. ويُقال إنه شديد الألفة قويّ الإرادة لا يذعن إلى غير ما يوافق رأيه وإنّ حضرة والدته أوصتهُ يومًا بأن يشاور آلهُ وذويه وينقاد إلى مشورة من كان أكبر منهُ منهم فأعرض عن كلامها مغضبًا، أو إنه قليل التردُد على دار الحرم. والشائع عنه كثير من هذا القبيل، ولكن هذا الشائع لا يعول عليه قبل مضي مدّة يعرف فيها الصحيح من الكذب.

وهو يقضي كل يوم من الساعة الثامنة صباحًا إلى الساعة الثالثة بعد الظهر في سراي عابدين حين ينظر في أشغال الحكومة ويقابل الزائرين الذين يزورونهُ لأغراض مختلفة. ولهُ جلد على الأشغال وحرص على استعمال وقته في ما منه فائدة، وقد شهد الذين يكلمونه في الأشغال أنّه على جانب عظيم من النباهة والذَكاء وأنه يدرك مصلحة بلاده إدراك الذين هم أكبر منه سنّا. ويقضي ما بقي من وقته في سراي القُبّة في ضواحي العاصمة حيث لا يستقبل أحداً في أشغال الحكومة أو غير الحكومة.

أما علاقاتهُ مع الدولة العليّة والدول الأوروپيّة فهي حسنة، فإن الرسائل البرقيّة التي يراسل بها فخامة الصدر الأعظم مستوفية عبارات الوداد والصفاء. وقد علمتم

ولا بد أنّ الباب العالي أبلغ قنصلهُ الجنرال في تريستا أن يعرب لسمو الخديو قبل مجيئه منها إلى هذه المدينة عن رغبة الحضرة السلطانية في مروره بالأستانة وزيارته لجلالة السلطان، فأجابه الخديوى بأن أحزاني وأحزان أمي تضطرني إلى الإسراع إليها على أني أؤمل تأدية واجب الزيارة بعد ذلك. ثم تكررت الرسائل بينه وبين الصدر الأعظم في هذا المعنى بعد عودته إلى هنا ويحتمل أنه يزور الحضرة الشاهانية في فصل الربيع القادم. وقد علمت أن علاقاته حسنة مع دولتي إنجلترا وفرنسا، فقد أعرب لرجال الإنجليز عما في ضميره من الشكر الخالص لهم والثقة التامّة بهم وأمل أن يكونوا له سنداً وعوناً كما كانوا للمرحوم والده من قبله. ولاريب عندي أنّ علاقات السير أفلن بارنج قنصل جنرال إنجلترا ووكيلها السياسي هي معه كما كانت مع والده وأنه يشاوره في مهام أموره كما كان أبوه يشاوره من قبله. ولم يتكدر كأس الصفاء بينه وبين فرنسا حتى الآن إلاّ إذا صح ما سمعته منذ يومين وهو أنه طلب من قنصل جنرال فرنسا ووكيلها السياسي المركيز رفرسو أن يقنع حكومته بالموافقة على أن تستعمل الحكومة المصريّة الأموال التي اقتصدتها بتحويل ديونها فرفضت الحكومة الفرنسيّة ذلك وقالت إني لا أوافق عليه ما لم تعيّن إنجلترا يوماً للخروج من مصر. ولمّا كانت مصالح إنجلترا وفرنسا على طرفي نقيض في هذا القطر فلا أرى كيف يستطيع سمّو الخديوى أن يرضيهما كلتيهما. وقد ترجح ميله إلى إنجلترا منذ الآن، فلا يمضي زمان طويل حتى يمسي مع فرنسا كما كان أبوه قبله. ولا جرم أن مركب الخديوية المصرية مركب خشن ولا أظن أنّ لهُ مثيلاً في المصاعب والمتاعب إلاّ أن يكون مركز السلطنة العثمانية في معاملة الدول الأوروبية.

وقد تسابقت أساطيل الدول في هذه الأيام إلى تقديم التهاني والنياشين من دولها إلى سمّو الخديوى الحالي في الظاهر وإلى التهويل بصولتها وإقناع مصر بسطوتها في الباطن، فإن الأسطول الإنجليزي كان ينتظر قدوم الخديوي قبل وصوله إلى الإسكندرية فحيّاه وهنّأه وانثنى راجعاً. وبعد أيّام حضر أسطول روسي وأسطول فرنسي إلى الإسكندرية ثم أتى أميراهما العاصمة وأهدت فرنسا نيشانها باحتفال عظيم. ولم يبرح الأسطولان مياه الإسكندرية حتى جاءتنا الأنباء بقدوم

أسطول إيطالي قصد التحية والتهنئة، وأنّ ملك اليونان عازم على إهداء النيشان. والظاهر أن الدول الأوروبية تحسب أن مجرد رؤية أساطيلها تلقي المهابة في نفوس الناس والواقع أنّ الناس هنا لا يعبأون بقدوم الأسطول ولا بذهابه وإنما يذكرونه من باب التحدث بأخبار النهار.

الشكوى هنا عامّة من هبوط أسعار القطن، ووقوف حركة الأشغال والمناظرة بين إنجلترا وفرنسا في ازدياد واشتداد، والأراجيف متكاثرة ومتواترة.

الأستانة في ١ من فبراير (شباط) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

قد هدأت ريح الفتنة وخمد سمومها وسكنت تلك القلاقل في اليمن وأخذت الراحة الآن تستتب في أنحائه بعد أن احتدم ضرامها واضطرم أوارها واستحق العُصاة أن ترفع عليهم الحكومة عصا التأديب. ولما علمت أن الأناة والحلم لا محل لهما من إعراب تلك الجملة وأن موضع الندى في موضع السيف مضرّ بالعدل والحكمة خاطبتم بلسان السيف وهو القائل غرائب الموت ارتجالا وفم المدفع وهو الناطق بآخر حجة الملوك فأسمعتهم وما كانوا بغيره يسمعون فندموا على ما فرّط منهم من خلع الطاعة الواجبة عليهم ووقف كثير منهم موقع القنوع والضراعة يسألون العفو ويلتمسون الرَّحمَة. ولقد ظن بعض الناس أنّ في إثارة هذه الفتنة يداً أجنبية، وهو مزعم باطل بعيد أن يأخذه في حسبانه ذو بصيرة، لأن صاحب تلك اليد الأجنبية لا يجوز في العادة أن يقصد إهراق هذه الدماء حبًا في فناء الإنسان لما يعلمه من أنه لا نجاح البتة لقوم يقفون بأجسامهم أمام قوة الحكومة المؤسسة على الترتيبات العسكرية والنظامات الحربية والآلات المحكمة والأدوات المنتظمة تحت قيادة القادة الماهرين. وإنما تولدت تلك النعرة في رؤوسهم من نفخ بعض كبرائهم الذين أضلوهم السبيل لجهالتهم وحماقتهم وضيق فكرهم عن معرفة حقيقة القوى، فجهلوا أن الحكومة لا تؤخر أن تبعث بالجحافل والجيوش الجرّارة لأبعد مكان من

الأرض لحفظ شرفها وناموسها واحترام بنودها وأعلامها . ولا ريب أن الحكومة بحكمتها ستمعن النظر الآن في انتخاب المأمورين الذين تسلمهم مصالح تلك البلاد الشاسعة ولا تبعث هناك إلا من جربته وتحققت رأفته وحبّه لإنصاف حكومته بالعدل والإنصاف في القرب والبعد . ومن تأمّل في هذه الحادثة وقوة احتدامها وسرعة خمودها علم ما لجلالة السلطان عبد الحميد خان من دقيق السياسة وثبات العزيمة وأنه لا يشغله عظيم عن حقير ولا حقير عن عظيم .

الأستانة في ١٨ من فبراير (شباط)

* زعمت بعض الجرائد الأوروبية أن ثورة اليمن شبت نارها بعد الخمود ، وأن رئيس الثائرين كتب إلى كثير من أعيان جهات عسير وتَعز يستنهض همتهم نحو معاضدته ومؤازرته وأنهم أجلوا سؤله وبعثوا إليه بمن يعينه على أعماله وأن حكومة اليمن أحسّت بذلك فشرعت في إطفاء هذا اللهيب الجديد بقوّة العساكر ، والحال أن هذا الخبر مختلق لا أصل له البتة ، فإن الأخبار الرسمية والخصوصية الواردة إلى الأستانة في هذه الأيام من جهات اليمن أثبتت أنّ الراحة مستتبة في تلك الجهات وأن معاملات الحكومة والتجار متواصلة بين أنحاء الولاية على أحسن انتظام حتى أن الدولة خصّصت مبالغ عظيمة لإنشاء بيوت مشيدة للحكومة في تعز وعسير وقنفده والحجة وغيرها من الجهات التي ذهبت تلك الجرائد إلى تجدد الثورة فيها ، هذا فضلاً عن رجوع قسم جسيم من العساكر التي سبقت قبل الآن إلى اليمن إلى محلاتها الأصلية ، وحيث إنه لا بد أن يكون لما ذكرته هذه الجرائد طنين في الآذان يوشك أن يستميل العقول إلى التصديق وجب إظهار الحقيقة دفعًا للإرجاف وتطهيراً للأذهان من شوائب الأرجاس .

* حصل في هذه الأيام خلف وجدال بين طائفتي الروم والبلغار الموجودين بجهات الروم إيلي ، والسبب في ذلك أنّهم كانوا ، قبل ما وقع في العام الماضي من تفريق مذاهبهم وقسسهم ، يتعبّدون ويصلون في كنيسة واحدة إلاّ أن طائفة الروم

تغلبت على البلغاريين ومنعتهم الآن من الدخول إلى الكنيسة واستعانت تلك الطائفة في تغلّبها هذا بقوة النقود التي بذلتها لبعض الرؤساء من حكّام هذه الجهات فاضطرّت البلغاريين، وعرضوا شكواهم على كثير من المقامات العالية بالأستانة وأوضحوا وخامة عواقب هذا الأمر ولكن لم تظهر نتيجة تلك الشكوى.

* جرت عادة جلالة السلطان أن يحسن في كل سنة عند حلول فصل الشتاء بألفي ليرة يشتري بها فحم وحطب يوزع بواسطة لجنة مخصوصة على الفقراء والمحتاجين من أهل الأستانة بغير تفريق ولا استثناء في الديانات والأجناس، وقد كان أنعم في هذه السنة أيضًا بمثل هذا المبلغ ولكن علم لجلالته أن كثيراً من الفقراء أصبحوا في حاجة شديدة إلى لوازم الدفء فأحسن بألف وخمسمائة ليرة، وأمر أن تشتري بها تلك اللوازم وتوزّع على أولئك الفقراء وقد نفذت اللجّنة المذكورة ذلك الأمر فرفع الناس أكف الدعاء لجلالته بطول العمر والبقاء.

* علمت الحكومة أن بعض الأرمن الذين امتلأت رءوسهم بالفساد يسعون في إحداث حركة ملية جديدة وأنّهم يتخابرون في أمر ترتيبها وانتشارها مع بعض المفسدين من الأرمن الموجودين بالولايات العثمانية وببعض جهات أوروبا فألقت القبض عليهم.

* شاع في الأستانة أن الفرمان السلطاني المؤذن بتوجيه الخديوية المصرية إلى حضرة عباس باشا سيرسل إلى مصر بواسطة وفد يرأسه حضرة دولتلو شاكر باشا ولكن تبين الآن أنّ جلالة السلطان لا يريد أن يكلف الجناب الخديوي بتحمل المصاريف العظيمة التي جرت العادة منذ القديم بإنفاقها عند إرسال فرمانات التولية إلى الخديويين على يد وفد مخصوص وهي تقرب من عشرين ألف ليرة بين هدايا وعطايا ولذلك اقتضت الحكمة الملوكية إرسال هذا الفرمان إلى حضرة دولتلو مختار باشا مندوب الدولة في مصر ليسلّمه إلى حضرة الخديوى المشار إليه، والغالب على الظّن أنّه سيرسل بعد أيّام قلائل ولا عبرة لما تشيعه بعض الجرائد من أن حكومة فرنسا أشارت على الدولة العلية بأن تتأنى في إصدار هذا الفرمان إلى أن تتفق من

إنجلترا على تعيين الوقت الذي تنجلي فيه عساكرها عن مصر لتتأيّد بذلك سيادة الدولة العليّة على القطر المصري، فإنّ هذا الكلام لا يعيره جلالة الخليفة أذنًا واعية، ولا يلتفت إليه لأنه يعلم أنه الاحتلال الإنجليزي ما أثّر ولن يؤثر ولو طالت مدّته على سيادة الدولة بشيء قّط وأن تعيين وقت خروج الإنجليز من مصر أمر فرعي لا نسبة بينه وبين إرسال الفرمان خصوصًا وقد ثبت لدى جلالته أنّ الجناب الخديوي فضلا عن كونه من أصدق الصادقين لمقام الخلافة العظمى فإنه متذرع بالحزم والحكمة وحسن التدبير والثبات.

* لما علم الإيرانيّون أن حكومتهم قد أصرّت على تنفيذ قضية حصر التنباك اجتمع جمّ غفير من تجارهم وأفرادهم القاطنين بالأستانة وجاءوا إلى السفارة الإيرانية يريدون إخراج السفير وإهانته، غير أن ذلك السفير كان قد أحس بالأمر فالتمس من الحكومة العثمانية أن تحفظه من هذا الشرّ بقوّتها المسلحة، فأرسلت إليه قوة عسكرية حالت بينه وبين من يريدون الإيقاع به وبقيت تلك القوّة تحرس السفير والسفارة إلى أن انتهت مسألة التنباك على ما انتهت عليه مما شاع أمره وذاع، إلا أن الإيرانيين عرفوا بعد ذلك أن السفير قد حقد على رؤسائهم الذين أسسوا هذه الحركة وجمعوا ضدّه الجموع وأنّه عزم على اغتيالهم واحدًا بعد واحد، فكتبوا عريضة عمومية أرسلوها في هذه الأيام إلى حضرة الشاه يطلبون بها عزل السفير المذكور ويحذرون الشاه من وخامة عواقب الامتناع عن عزله.

* التمس إسماعيل باشا ـ الخديوى السابق ـ بواسطة بعض أصدقائه من رجال المابين أن يأذن جلالة أمير المؤمنين بقراءة الفرمان السلطاني المؤذن بتوجيه الخديوية إلى حضرة عباس باشا في بيته الكائن على ساحل البوغاز قبل إرساله إلى مصر ليحوز بذلك شرفًا وسرورًا يهوّنان عليه ما ألمّ به من الحزن الشديد بسبب وفاة نجله توفيق باشا، إلا أنّ جلالة السلطان الأعظم علم بقوة ذكائه وحدّة فكره ما وراء هذا الأمر من المقاصد التي يراد التوصل به إليها فلم يجب ذلك الالتماس.

أخبار

إدارة حصر التبغ العثمانية

* بلغنا بأنّ دخل إدارة حصر التبغ العثمانية بلغ في شهر كانون الأول (ديسمبر) من السنة الماضية نحو ١٦٧ ألف ليرة عثمانية وكان في العام الذي قبل قد بلغ ١٥٠ ألفًا، فزيادة الربح ١٧ ألف ليرة فرقًا على حساب شهر واحد.

* إنَّ جلالة السلطان قد تكرَّم بمنح عشرة آلاف فرنك إعانة للمدرسة التي تشيد للطائفة المارونية في رومية فعلمنا أن الإعانة الشاهانية المذكورة قد صار قبضها.

* بلغنا بأن دولة فرنسا تريد إرسال بعض بوارجها الحربية (الله أعلم لماذا) للبقاء في سواحل البحر المتوسط بالقرب من ولايات الدولة العلية؛ وذلك لربما (نظرًا لصداقتها للدولة العثمانية) لوقاية تلك الممالك، وقد أصدرت أوامرها إلى الأسطول الذي تحت قيادة الأميرال دورلودود أن ينفصل عنه ثلاث مدرّعات وطرّادان أو ثلاثة طرّادات تنتقل في البحر المتوسط من مكان إلى مكان فترسو تارةً في بيريوس وأخرى في أزمير وأخرى في الإسكندرية وأخرى في خليج بسيكا.

الحرير في سوريا

قرأنا في (الأحوال) ما يأتي: أن حاصل سنة ١٨٩٠ من الشرانق فاق حاصل السنة التي قبلها في سورية بمقدار ٨٠٩ آلاف و ٥٩٠أقة، أي قد بلغ ٣ ملايين و٢١٣ ألفًا و ٧٧٠ أقة، أما النقف فقد سبق السنين السابقة بعشرة أيام في سواحل بيروت، أي أنه قد بدأ من ١٥ إلى ٢٠ من آذار (مارس) ولكنه في لبنان لم يبدأ إلاّ في أوائل شهر نيسان (إبريل).

على أن باعة البزر قد أقلوا من ادخاره عام ١٨٩٠ لفرط ما خسروا في السنة التي قبلها ولذلك ارتفع سعر البزر فبيعت العلبة بثمانية فرنكات وهي ضعف ثمنها في الأعوام السابقة، ثم إن إنجاح الحاصل الحريري إنجاحًا عجيبًا إنما هو نتيجة صفاء الطبع والهواء وقوّة نماء التوت الذي كان للدود غذاءً صالحًا قويا.

فإذا طرح مقدار ١٤٥ ألف كيلو جرام ادخرت التبذير من مجمل الحاصل الذي بلغ ٣ ملايين و ٦١٣ألفا و ٧١٠ أقة من الشرانق الطرية كان ما تبقى ليبعث إلى معامل الخيوط ٣ ملايين و ٤٦٨ ألف كيلوجرام يعدَّل محلولها بمقدار ٣٩٠ ألف كيلو جرام لسنة ١٨٩٠ مقابلة لثلاثمائة وأربعة وعشرين ألفًا عام ١٨٨٠ ولمائتين واحد وثلاثين ألفًا عام ١٨٨٨.

الكتب العربية في برتش مزيوم

نعلن لحضرات محبي العلم خدمة للأدب وحبًا في المعارف أننا قد عزمنا بمنّه تعالى أن ندرج في جريدتنا أسماء الكتب العربية المحفوظة في برتش مزيوم (دار التحف في مدينة لندن) ولا شك أن المشرق يطير فرحًا بجناح ضياء الخافقين لعناية المغرب على حفظ ما لم يعرف أبناء لغته من آثار العلماء الأعلام من أهل المشرق، وهذا دليل على احترامهم للعلم وآثار المؤلفين من أي ملة وأيّ أمة وأي لسان وأي فن. ومن دخل في الدار المعدّة لحفظ هذه الكتب رأى من النظام والترتيب وسهولة التناول واستعداد الحفظة لإجابة الطلب وتهيؤ الأدوات للكتابة والنقل وعدم التشويش على كثرة الموجودين والمترددين ما لا ينساه طول حياته من جلال العلم واحترام المعارف عند الإفرنج، وسنجتهد بعونه تعالى على جمع دفاترِ الكتب العربية الموجودة في خزائن العواصم الأوروبية كإسبانيا وألمانيا وفرنسا والنمسا وننشر أسماء المهم النادر منها حتى لا يجهل المشرق ما حُفِظَ له من مُخَلَّفات بنيه فيشكر من حفظ ويعتب على من أضاع والله المعين على صالحِ العمل.

ضياءُ الخافقين

إنه نظراً لمرض كثيرين من مكاتبينا وكتّابنا لم نقدر في هذا العدد أن نأتي ببعض الرسائل والمكاتبات في أمور مهمّة والتي كان في عزمنا إدراجها، إنما بعونه تعالى سندرج ذلك في عددنا الآتي مع ترجمة المقالات الإنجليزية وملخص تاريخ القرن التاسع عشر من ابتدائه. ثم إننا سنضع في القسم العربي الرسوم والصور التي تظهر في القسم الإنجليزي.

قد وردت إلينا مقالات ورسائل عديدة في المسألة المصرية وغيرها، سنأتي إن شاء الله على نشرها في الجريدة بالإسهاب متتابعة، إنما نرجو من حضرات مراسلينا أن تكون جميع الكتابات بالخط الواضح وعلى الوجه الواحد فقط تيسيراً للطبّاعين ومن لم يرد وضع اسمه في المقالة فيجب أن يصرّح عن ذلك في كتاب خصوصي إلى رئيس تحرير الجريدة.

إعـــلان

إننا نعلن لحضرات القرّاء بأن إدارة ضياء الخافقين ستنشر القسم العربي وحده منفرداً عن القسم الإنجليزي دائمًا في المستقبل وعدد صفحاته يكون ست عشرة وقيمة النسخة نصف شلين وبدل الاشتراك في مصر وفي كافة البلاد الشرقية عن سنة ٧ شلينات خالصة أجرة البريد، ومن أراد اشتراء القسم الإنجليزي فليطلب ذلك من وكلائنا أو يكاتب الإدارة رأسًا والقيمة تكون عن سنة ١٤ شلينًا وسينشر في العربي ملخص جميع ما كتب في الإنجليزي.

مكاتبات الجريدة ـ ينبغي أن تكون جميع الرسائل المتعلقة بالاشتراكات والإعلانات وأمور الإدارة معنونة باسم مديرية جريدة ضياء الخافقين.

The Manager,
The Eastarn and Western Review,
21 and 22, Furniual Street,
London, E.C.

. ويجب أن تكون المكاتبات والأشغال المختصة بالتحرير معنونة باسم رئيس تحرير الجريدة:

The Editor,
The Eastarn and Western Review,
21 and 22, Furniual Street,
London, E.C.

أما التلغرافات، فيكفي في عنوانها ذكر هذه العبارة «ضياء لوندره».

“Dia, London”

إعلان

محل كيلبرت وريفنكتن. ليمتد

سينت جونس هاوس كلير كنويل. لندن

إننا نعلن لحضرات قرّاء جريدة (ضياء الخافقين) بأننا نطبع كلّ ما يُراد من الكتب والأوراق في اللغات الشرقية وفي كل لغة في العالم. وإننا نجلب ونُرسل إلى أي من شاء حروفًا مُصبّبة عربية وفارسيّة وهندية وغير اللغات الشرقية وكافة ما يلزم من آلات الطبع وغيره.

وإننا نطبع في محلنا طبع حجر وطبع نقر ونجلّد الكتب وغيرها في كل الأنواع ونقوم بما يلزم في كافة أمور الطبع وما أشبه ذلك.

وأنّ محلنا من المتشارطيّ مع سكك الحديد في كل اللوازم من هذا الباب.

والأسعار متهاودة، فكلّ من يرغب أن يشرّفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه.

السنه الاولیٰ | ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ | العدد ٣

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الأثنين في ١ نيسان سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراک (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شلينا	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُردّ لاصحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن كانت تتعلق بالإشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرسة

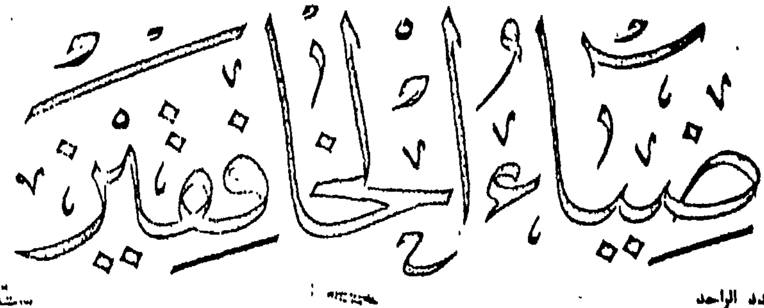
انّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبَع في مطبعة
كيلبرت و رويفنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليركينويل ـ لندن
GIlIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

السنة الاولى

THE

Eastern and Western Review.

العدد ٣



قيمة العدد الواحد ستة بنسات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

الاثنين في ١ نيسان سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترا:—

في سنة	في ستة اشهر
١٣ شلينًا	٧ شلينات

في الخارج:—

١٤ شلينًا	٨ شلينات

(تدفع سلفًا)

الاعلانات ليرة انكليزية

عن كل صفحة ١٠

" نصف " ٦

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تُخابر الادارة راسًا ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج ولا تُرَدّ لاصحابها أُدرجت ام لم تُدرَج . وباسم مدير الجريدة ان كانت تتعلّق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر و شبرد في محل ادارة الجريدة - ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت - لندن .

وتطبع في مطبعة

كيلبرت و ربفنكتن - ليميتد - سينت جانس هاوس - كلاركنويل - لندن .

الفقه الإسلامى

كشف الحقائق صعب، والحكم بالحق عسر، تغرّ الإنسان نظرتُه الأولى، ويحيد به عن محجة البرهان اتّباع الهوى، يعارض الحقيقة القارّة بمسلّماته، ويحسب أوهامه الزائفة من بديهيّاته، لا تثقفه الحكمة، ولا يعصمه المنطق من الزّلة؛ ولذا استحكم الحجاج وأزمن اللجاج بين العلماء والحكماء. فما من موضوع إلاّ وترى فيه أراء متباينة وأقوالاً متخالفة وحججًا متضاربة حتى في الوجدانيات والمحسوسات. فالتبست الفلسفة بالسفسطة. وقامت المشاقبات مقام البيّنات. إنّ حكماء الإفرنج مع سعة العلم قد ضلّوا عن الرشد وحسبوا أنّ الشريعة الإسلامية بما لها من الأحكام المتقنة والإحاطة التّامة بالوقائع التي بها تستقر روابط أبناء البشر في معاملاتهم وعليها يفصلون الدعاوي في منازعاتهم لا يمكن أن تكون نتيجة جادت بها القرائح التي رئمت البداوة منذ قرون عديدة... فذهب بعض إلى أنها نسخةٌ من قانون الروم الأولى... وتوهّم الآخرون أنّ الإيرانيين حينما قلبوا عرش أميّة وأقاموا أبناء عبّاس على كرسي الخلافة صاغوا هذه الصيغة وأبدعوا هذه الطريقة... وأيّدوا هذه الأوهام بظنون توارثتها النفوس حبا بالعصبية جيلاً بعد جيل... وهي أنّ الحكمة بجميع فنونها من خاصّة (يافث) (آرى). ولا حظّ لـ(سام) فيها إلاّ قبسات يستمنحها منه ويمنّ بها عليه.

ولما نظروا إلى المسائل التي سردها الفقهاء في كتبهم ازدادوا تصلبًا وحكموا جهلاً منهم بأن لها أدلة تبتني عليها وأصولاً ترجع إليها بأنها عوار تلقّفها أئمة الإسلام من الأمم العريقة في الحضارة ولا يمكنها لضيق نطاقها أن تنطبقَ على الوقائع التي يقضي بها الزمان وتتجدد في كل آن. هذه هي زلة النظرة الأولى وهفوة اتباع الهوى.

فلو استكنهوا مباني الشريعة الإسلامية وعرفوا كيفيّة تفرّعات المسائل منها وأحاطوا علمًا بنظريات الفقه وأصوله لعصموا أنفسهم من الزلّة في الأفكار والحيف في الأحكام، ولكن لا ملام لأن الجهل باللغة وصعوبة اصطلاحات العلوم قد أقامت لهم عذراً.

ولولا كتابٌ أتى بآيات بيّنات أبان بها الحقّ وأظهر الصدق وأزاح الأوهام التي كانت فلاسفة الغرب تتشبّث بها في أحكامها لحَلّ بنا (نحن المسلمين) اللوم ولا عذر لأنّ عرضِ الشريعة على الأمم وإقامة البرهان عليها ورفع الشبه عنها فريضة.

(كتاب ألفه ساواس باشا وبيّن فيه مباني الفقه الإسلامي وكيفيّة استنباط مسائله من أصول صحيحة استخرجها العلماء من الكتاب والسّنة).

(ساواس باشا) هذا الحاذق البارع قد خاض في أعماق الشريعة الإسلامية وتوغّل في لجج الديانة المحمدية وعرف أصولها وفروعها ومبادئها ومقاصدها ونظريّاتها والأحكام الناتجة منها فألف كتابًا باللغة الفرنساوية خدمة للعلم وغيرة على الحق. وأنه بعد أن قدرَ فيه الشارع الأعظم وأصحابه حقّ قدرهم قد أقام أدلة واضحة دفعًا للشُبه على أنّ أحكام الفقه كلها مبنيّة على الوحي والإلهام ولا مأخذ لها سوى كلام الله وسنّة نبيّه وأنّ العلماء العظام من أبناء (سام) قد استنبطوها بأصول متقنة أرشدتهم إليها عقولهم الصافية منها من غير امتنانٍ من يافث (أرى) وأولاده. واسّتشهد على هذا بتأليفات الإمام محمد (رضي الله عنه)... ثم إنه بين بحكمة أنيقة تطوّرات الشريعة من الإجمال إلى تفصيلها في أزمان الخلفاء الراشدين ومن اقتفى أثرهم من آل عباس... وبسط القول في الأصول الأربعة التي يبتني عليها المسائل الفقهية (القرآن والسنة والإجماع والقياس). وشرح أنّ الشريعة الإسلامية بهذا الركن الرابع (القياس) المبني على الحسن والقبح سواء نشأ من ذات الشيء أو اعتريا عليه لغيره منضمًا إلى أحكام الضرورات التي اتفقت الأمة على وجوب اتّباعها تسع كلّ حادثة وتنطبق على كلّ واقعة مهما كانت، وأنّى وجدت وفي أيّ زمان حدثت وأزاح توهم ضيق نطاقِ الشريعة بشرحه هذا متأسّفًا على سدّ باب الاجتهاد.

وذكر هذا الرجل الفاضل في طيّ كتابه مناقب أئمة الدين وفضائل المحدثين وأوصاف الفقهاء المتأخرين. ونعت الإمام الأعظم رضي الله عنه بما خصّه الله به من القريحة العالية والغريزة السامية. وفصّل ما أبدعه الإمام من الفلسفة الدينية مقابلة لحكمة اليونان. وأنّه كيف قسّم موضوعات الأحكام إلى جواهر (أصولٍ) وأعراضٍ (لواحق) جعلها أساسًا لكلّ الأوامر الإلهية ونواهيها.

أقول الحقّ إنّ (ساواس) قد ألف كتابًا جمع فيه كلّ محاسن الإسلام وجدّ في ردع المنكرين بالبراهين القوية والأدلة الثابتة. وكنّا في حاجة إلى مثل هذا الكتاب في هذه الأزمان.

ولا شكّ أنه من أعظم حسنات خليفة العصر.

وأحب أن يُدرس هذا الكتاب بعد تصحيح بعض من موادّه التاريخية في مدارس المسلمين.

(جمال الدين الحسيني الأفغاني).

* * *

خروج الإنجليز من مصر

نقلاً عن (المقطم)

تابع لما قبله

هذه أدلتنا على صحة اعتقادنا بأنّ المحتلين لا يبقون في بلاد مصر دوامًا وعلى اقتناعنا بإنجازهم لوعودهم وعلى تصديقنا لقولهم إنهّم يخرجون من هذه البلاد متى أتموا عملهم فيها. ويعلم قراء المقطم الكرام أنا لم نحل عن هذا الاعتقاد وعن المجاهرة به من أول عدد من أعداد المقطم إلى هذا العدد.

والأمل وطيد أنه متى اطلع حضرة اللوذعي الألمعي على أدلتنا التي دفعنا بها اعتراضه يحكم بمكانة الأساس الذي بنينا عليه مقالتينا السابقتين ويعلم أن من كان الدليل نبراسه والحقّ ضالته اهتدى إليه ولم تضله ترهات الباطل ودياجير الأوهام.

وأما قول حضرة صديقنا بأن القصد من سياسة فرنسا في هذه البلاد تعيين حد للاحتلال حتى لا يكون احتلالاً دائمًا، فيجب والحالة هذه أن نؤيدها ولا نعارضها فهو قول في غير محله. نعم إنه لو كان المقطم يعارض سياسة فرنسا لمجرد معارضتها لإنجلترا لكان لصديقنا وجه أن يعترض علينا بما تقدم. ولكن كلّ من يطالع مقالات المقطم بإمعان يعلم أن المقطم يعارض سياسة فرنسا في مصر لأنها تمس مصالح مصر والحكومة المصرية لا لأنها تقاوم الإنجليز في مصر. فإن مدار سياسة فرنسا في مصر هو على أمرين: الأول وجوب تمييز الأجانب على الوطنيين مراعاةً لامتيازات الأجانب، والآخر منع الحكومة المصرية من استعمال أموالها لنفع بلادها وكلا الأمرين مضر بمصالح مصر والمصريّين لا محالة. نعم إن فرنسا تقصد بهذه السياسة مقاومة إنجلترا وتعيين حدّ للاحتلال ولكنّها سياسة أكيدة الضرر بمصر

والمصريين وعقيمة من حيث تعيين حدّ للاحتلال؛ لأن غاية ما نأتي عنها أنّها قصَّرت باع الحكومة المصريّة عن معاملة الأجانب معاملة الرعايا في بلادها وعن استعمال أموالها لخير بلادها وأخّرت المحتلّين عن إتمام عملهم والجلاء عن هذه الديار. فالواجب يقضي على كل جريدة وطنيّة أنشئت للمدافعة عن حقوق البلاد وأهلها أن تعارض هذه السياسة التي تضرُّ بالبلاد ولا تنفعها، وإن كان أحدٌ في ريب ممّا نقول فليأتنا بدليل واحد على أن سياسة فرنسا ومعارضتها في هذه الديار بعد الاحتلال عادت بنفع حقيقي على هذه البلاد أو قللت نفوذ المحتلّين وأضعفت عزائمهم عن الاحتلال في أمر من الأمور. فهذه الباطنطة التي طنطنت الجرائد الفرنسية بإلغائها حتى بلغت طنطنتها السبع الطباق، أي فائدة جَنتها مصر من إلغائها غير استثناء الأجانب من معاملة الوطنيين، وأيّ خسارة خسرها المحتلّون بإلغائها غير إعفاء رعاياهم من دفعها وزوال حقد الأجانب الذين كانوا حاقدين عليهم بسببها، وأي تأثير لإلغائها في تقصير الاحتلال وتعجيل الجلاء. فإن كانت هذه عواقب إلغاء الباطنطة التي منَّت فرنسا على الوطنيين بإلغائها ألف منّة وستعيد منها بعدُ ألف مرّة فما قولك في عواقب سواها والأضرار التي نالت مصر منها.

فالمُقطّم يعارض سياسة فرنسا لأنّها مضرّة بمصالح مصر لا لأنّها مقاومة لسياسة إنجلترا وقد قلنا ذلك مراراً وأعدناه تكراراً ولو كان قصد المقطّم معارضة فرنسا والانتصار لإنجلترا لا لمصر لالتفت إلى مسائل الخلاف العديدة التي بين إنجلترا وفرنسا وانتصر لإنجلترا في كل مسألة منها وأطنب في وصفها ومدحها وجعل كل الفضل في هذا القطر لها كما تفعل الجرائد المتشيّعة لفرنسا في كلامها عن فرنسا والمتشيعة لسواها في كلامه عن سواها. ولو كانت فرنسا تقتصر على معارضة إنجلترا رأسا بلا تعرُّض لمصر ومصالح المصرّيين لكنّا لا نعرِّض أبد الدهر لاستهجان أفعالها بل كنا ربّما سبقنا سواها إلى مدح معارضتها إذا وجدناها مبنيّة على مبادئ العدل والصواب.

أما الآن فإنه لا يوجد في مصر إلاّ سياسة واحدة وهي سياسة الإصلاح وتخفيف الأثقال عن عاتق الرعية وهذه السياسة هي السياسة التي يجري عليها الجناب العالي

والسياسة التي تتبعها الحكومة المصرية والسياسة التي يجب على كل مصري حُرّ صادق اتباعها، ونصح قومه بقبولها والإقبال عليها لأنها هي السياسة الكافلة لمصر الخير في الاستقبال والضامنة للمصريين الارتقاء والاستقلال. فلتكفّ فرنسا يدَها عن معارضة هذه السياسة ولتناقش إنجلترا ما شاءت على الجلاء والاحتلال فلا تجد من المصريين إلاّ الشكر والإجلال.

* * *

(هذه رسالة أخرى قد وصلتنا من مكاتبنا في بغداد
وقد توزعت في البلاد الإيرانية خفية)

ضلامة الأمّة ... وضراعة الملة

بسم الله الرحمن الرحيم

حُماة الإسلام، وسراة الأنام، ودعاة دار السلام، وأئمة الدين المتين، وأركان الشرع المبين . .

لازالوا عزّاً للمسلمين، آمين .

إنّ الطُغاة قد استضعفوا نصراء الدين وهتكوا سياج الشرع في ذراري طه ويس، فانتقم الله منهم وأحلّ بهم الخزى وجعلهم أذلّة في العالمين .

الشاه في زمن سلطانه قد جدّ حرصًا منه على الدراهم والدنانير في اختلاس أموال الأرامل واستلاب أملاك الأيتام وانتهاب أقوات الفقراء واغتصاب أرزاق المساكين .

وارتكب لجمعها كل فظاعة وشُنعة . عامل الناس بأشدّ أنواع القسوة، والتمس لنيلها وسائل خسيسة تأبى عنها نفوس الأوغاد وتعافها طباع الأوباش . . . . فما ترك للجور شِرعة إلاّ وردها، ولا ثقبة من ثقب الدنايا إلا ولجها .

ولما أفقر المساكن وأفقر السكان ودمّر البلاد وبدّد العباد ساقته سورة الخنون إلى بيع حقوق المسلمين وأملاك المؤمنين للأجانب . . وزوقّت له (إلحاده هذا) زندقةُ وزيره المارق .

فبادر سريعًا وهلع مستعجلاً فعقد مع الإفرنج عقودا، وعهد على نفسه عهودا. . وهو لا يكترث بما فيها من الخيانة الفاضحة، ولا يبالي بما يعقبها من الخسارة الفاحشة. . كأنّه عزم أن يفارق البلاد من يومه إلى الأبد.

فإذا أرغمه الله غيرة على دينه بيد العلماء العظام والأحبار الفخام، وألبسه لباس الخزي والفضيحة وجعله مُثلةً في العالم، وأحدوثة بين الأمم؛ فاستكلب وكشر عن نابه وهو يتشبّث بأسباب تمكّنه من افتراسهم واحدًا بعد واحد.

ثم إنه الآن قد التزم على نفسه [غرامةً لجنونه وجريمةً لزندقة وزيره] أن يقدّم الشركات الإفرنجية (كمپاني) ست كرورات تومان (ثلاثة ملايين تومان). . ثلث للشركة الأولى (كمپاني التنباك). . وثلث للشركة الثانية التي اشترت منها حقوق بيع التنباك في البلاد العثمانية.

ما هذا الشنار والعار، ما هذا الذّل والصغار؟!

كم هتكت الجلاوذة في جمع هذه القناطير المقنطرة أعراض المؤمنين؟! وكم دمرّت الأوباش في جباياتها بيوت المتقين؟! وكم خفقت في استلابها قلوب الموحدّين؟! وكم جرت في اقتنائها عَبرات الفقراء والمساكين؟! وكم سالت في اكتنازها دماء المسلمين؟! وكم خطفت الجُباةُ القُساة المعاجر من رؤوس النساء؟! وكم صعد صُراخ العجزة إلى عنان السماء؟! وكم بات الرجال بعد الرفه بلا وطاء ولا غطاء؟!

هذا رهن - خوفًا من السوط - داره، وذاك باع - وجلا من الكيّ - عقاره، وذلك استدان - فزعا من الحبس - جاره، والآخر سلم - خشية من المُثلة - دثاره وشعاره. هذه الفظائع قد طمّت البلاد وعمّت العباد حتى تجمّعت هذه القناطير من الدنانير.

ثم حكم الجنون وقضت الزندقة على تسليمها صرّةً واحدةً إلى أعداء الدين. . . وإسلاماه. وامحمداه. يا أركان الدين، ويا قادة المتقين. لا علاج لهذه المصيبة الكبرى والبلية العظمى، ولا دافع لهذه الفضيحة الشنعى والدنية البشعى إلا خلع

هذا (الخضاجر) صيانة لحوزة الإسلام وحراسة لحقوق الأنام. وإنقاذاً للدين وأهله من هذه الورطة المهولة التي يتبعها الزوال ويتلوها الوبال لأن هذه الغرامة الباهظة التي التزمها الشاه بجنونه على نفسه تُثير أحقاد الروسية فتبعثها مضادة للإنجليز على استملاك الخراسان. . . ولا يتقاعس الإنجليز إذًا من مباراتها خوفًا من الاستيلاء على الكل. وحذراً من متاخمتها للأراضي الهندية.

فتقتسمان البلاد، وتسترقان العباد، ولا نرث (نحن المسلمين) من ثوارث هذا الجنون ونزعات هذه الزندقة إلا الحسرة والعَبرة.

ولا عذر لنا وقتئذ وقد كان التدارك ممكنا من قبل.

لا تدفع هذه الغرامة إلا الخلع، لا ترفع هذه الجريمة إلا الخلع.

لأن عقود الدول المستبدة (كدولة إيران وأضرابها) شخصيّة تنحلّ بزوال القائم بها. . . فإذا وقع الخلع فلا حق للشركات (كمپاني) إذًا أن تطالب الخلف بغرامة التزمها على نفسه السلف. هذا هو القول الحق، إنّ الخلع هي الوسيلة الوحيدة لإنقاذ بلاد المسلمين من هذه التهلكة (لو كانت للشاه نعرة وطنيّة أو نزعة إيمانية أو نهية كاملة لتنازل من الملك حفظًا لحوزة الإسلام ولكن هيهات هيهات).

فإذا صدعتم يا حماة الدين بالحق، وعلم الناس أنّ إطاعة هذا (الطاغية) حرام في دين الله، وأن بقاءه على الملك خطر على الإسلام وحوزته لهرعوا كافة وقلبوا عرش غيّه وخلعوه عن كرسي جنونه.

أنتم حُماة الأمة، وأنتم نَصراء الملّة، فمن يصون الدين غيركم ومن يحرس الحوزة سواكم. . . البدار البدار قبل حلول الذّل والعار.

. . . أنتم المسئولون عن العباد والبلاد أمام الله تعالى. . ولا لوم على الناس. . . لأنهم لا يزالون يأتمرون ما تأمرون ويقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون.

الخلع الخلع ولا علاج سواه.

أقول قول خبير بصير: إن صيانة شرف الإسلام وحراسة الممالك وحفظ حقوق المسلمين قد نيطت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غَيْرة على الدين وأهله... ألا وهي (الخلع).

فمن فاه بها أولاً من الهداة الأبرار والقادة الأخيار فقد حاز الشرف الأتمّ وفاز بالسعادة العظمي في هذه الدنيا وفي العقبى.

هذا هو البّلاغ...

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

السيد الحسيني

* * *

سلطان محمد دوم اور قسطنطنية كي فتح

تركي يورپ مين اسطرح واقع هي جيسى بتيس دانتون كي بيچ زبان۔ عيسائي سلطنتين اسكى چارون طرف واقع هين ابتدا سي جملہ شاهان يورپ كي يهى سعي اور كوشش رهي كه جيسي هو سكي سلطنت عثمانيه كا استيصال كيا جائي اور يورپ مين اسلام كا نام نشان باقي نه رهي الغرض وه برايك كى نظرون مين خارهي۔ مكرواه ري ترك كه اپنى تلوار كى زور سي يورپ مين ذٹى هوئى هين اوريه امر قرين قياس هي كه اخير وقت هرايك بهادر ترك شمشير بدست مثل قسطنطين يازدهم كى اپنى ملك كي حفاظت مين جان ديتا نظر آئيكا۔ اغلب هي كه فتح قسطنطنية اور فاتح محمد دوم كا حال سب لوگ عموماً اور مسلمان خصوصاً دلچسپي كى ساتهه ملاحظه فرماوينكى هذا هم قلمبذ كرتى هين۔

محمد دوم اكيسى برس كي عمر مين سنه ١٤٥١ ع مين تخت عثمانية پر جاوه اراهوا۔ شجاعت دلاوري ملك گيرى رمد بري مين همعصرون مين لا ثاني تها۔ ابتدا سي اسي خيال تهاكه استحكام هملك مقبوضه يورپ كى لئي شهر وبندر قسطنطنية پر تسلط كرنا امر ضروري هي اورجب يهه سنتا تهاكه اسكى پدر بزرگوار اور جدا مجدكي يهه بزى ارزو تهي توخون عثماني جوش كرتاتها تهوڑي دنون اسي كوئي موقع چزمائى كا نمد اور ايشيائي اور يورپى صوبونكى فسادات فروكر نيمين مشغول رها۔ اسي اثنا مين قسطنطين يازدهم شاه قسطنطنيه في غلطي سي سلطان كوه مُنكسر المزاج اور صلح كل سمجهكر ايك نامه اسمضمون كا لكها. كه سلطنت عثانية كا ايك دعو يدار هماري دربار مينت موجودهي اور جو روپيه كه تم اوسي نظر بند ركهني كي لئي همكو ديتي هو اوسمين اگر اضافة نكروگي توهم شهزاده مذكور كو رهاكر دين كى اور اوسي دعويدار تخت بنا ئنگى

جب يهه نامـه سلطان محـمد كي پاس پهنچا تو وه كسيقدر برهم هوا اور همكن تهاكه خط كي حواب مين اعلان جنگ پهنچي پر خيريت گذرى كه سلطان اس مهم غطيم كي لئي كامل طورسي طيارنه تها لهذا اوسني دوستانه الفاظ مين معمولي جواب ديار اور بات تال دى۔ ساتهه هي خليل وزير اغظم ني جو نهايت عقيل وفهيم تها قسطنطين كو متنبه كيا كه وه اس خبط سي باز رهي اوراس قسم كى تحريرات سي سلطان كامور دعتاب نه بني اسي مين اوسكي خيريت هي۔ مگر چند ايام بعد قسطنطين كا سفير پهر وهي درخواست ليكر پهنچا۔ اب سلطان فوج كشي كو مستعدتها اور جمله سامان جنگ مهياكر چكاتها۔ گوئى بات مانع نه تهي اور موقع بهي هاته لكا صاف جنگ كا اشتهار ديد يا۔ يه سفر قسطنطين اور اوسكى اركان سلطنت بهت گهبرائي اور چاها كه تدبير سى كان نكالين اور صلح كرلين مگر اونكى سب ذر يعى معطل كل تد بيـرين بيكار هوئن اب تو سب كى سب نهايت شش وپنج مين پزى كرين توكيا كرين نه پائى رفتن نه جائي مندن قسطنطين سي دو بهت بزي بهاري غلطيان سرزد هوئين اور جو اوسكي تاج وتخت وسلطنت اور نيرجان جا نيكى موئد هوئين۔ اول تو اوسني كوشش بيجا يهه كي كه گر يك چرخ چرخ آف روم سي ملا ديا جاوي اور جسكا يه نيتحه نكلاكه جمله فريق گريك عيسائي اس سي برگشته هوگيا يهانتك كه جب تركون في اعلان جنگ ديار اور قسطنطين علما وروسا شهر سي مدتدكي درخو است كى توصاف جواب پاياكه ره سچا عيسائي ننهين اسلي مدد كاكسيطرح مستحق نهين گرنيذ ذيوك نوثارس ني توكهلم كهلا اور علانيه كهد ياكه مين هزار درجه سلطاني نشان ديكهني سي محطوظ هو نگابه نسبت اسكي كه چرچ اف روم هماري چرچ سي ملحق كرد يا جائي اور مين پوپ كانشان ديكهون العرض قسطنطين كو يقين هوگياكه رعا يا مين تو حب الوطنى كا نام نهين اور دلسي حامي ومدكار نهين درسري يه بهى ظتاهر تهاكه خزانه پرنهين سپاه نهين سخت مترد دو مشوش هوا مگر اوسكي طبيعت مين هراس وخوف كا مطلقا اثر نهين هوتا تها جوكچه بن پزا كيا اور حفاظت ملك كاكوئي دقيقه فرو گذاشت نهين كيا۔ رعا ياسي توكيا خاك مدد ملي ايك لا كه باشند كان شهر مين سى صرف چه سوادمي مدد كو آئى مگر

جو بيروني مدد قسطنطنين كو ديگر ممالك سي ملي وه كم نه تهي پوپ نی سپاه وزرسي مدد کی۔ اطا يه اور هسپانيه كي بهت سي شهرون ني امدادي فوج بهيجی۔ جوق کی جوق مردمان کارزار ارگن گتيلا وسا اور ديگر موبون سي اپنی هم مذهبونکی حفاظت کونکلي۔ جنيوا ني چند جنگی جهاز اراسته وپيراسته بزير حکم گياستيناني روانه کلی اورانکی آينسی قسطنطين کی فوج مين جان پزگئي۔ يهه سب تخمينًا دس هزار منتخب سپاه شاه قسطنطنيه كي گرد شهرکی محافظ کو جمع هوئي۔ شهركي ديوار «شهرپناه» دقيانوسي وقتونکی بني هوئي تهي بُرجونپر نوايجاد توپونكا چزها سخت دشوار امرتها اور طرح طرح کی مشكلات كا سامنا تها مگر شاه اور اوسکي معاون ومددگار هر طرحسي شهركي محافظت كي كا مونمين مشغول تهي۔ اهاليان شهر کوجو گريك چرچ كي پيرو تهي تركونكی چزهائي كا اتنا غم نه تها جتناكه اوس فوج كي آينكا جو پوپ ني انکي اور انکی شهركي حفاظت كي لئي بهيجي تهي۔ أصل تويه هي كه جو قوم انپی اپ مدد نكر سكي تو چند ادمي ملكر اوسكي كيا اعانت کرسکتی هبن اورايك فرمان رواکی شجاعت وبهادري بيكار هي ايسي رعا ياکی محافظت مين جنگو خود اپنی حفاظت كي پروانهو۔

سنة ١٤٥٣ع كي اوائل موسم بهار مين تركون كي فوج ظفر موج ني شهركا محاصره كيا۔ انيك سپاه كاكيا كهنا افسر بهادر سپاهي جري سپهدار رستم۔ کسکی مجال تهي كه ترکون کی حمله كي تاب لاسكي۔ محمد ني چوده توپ خاني ديوار منهدم كر نيك لئی متعين كئی اور تو پون نی اگ برسانا شروع كيا اور كئی جگه سرنگ کی ذريعه سي ديوار شق کی کئی علاوة بری کی تركونكي بحری قوة بهی كم نه تهی تين وسوبيس حهاز قُسطنطينه كي قريب لنگر انداز تهي۔ ابناء قسطنطينه تو عيسائي جنگي جهازون في پهلي هي بند كر رکهی تهی اور ابناء مذكور اسطرح واقع هوئی هي كه دوتين جنگی جهاز اوسي بالكل بند کرسکتی هين اورغينم کی جهاز کتنی هي زده كيون نه هون او نهين كوئي نقصان نهين پهنچا سكتی۔ اسلئي تركي جهاز في الجمله بيكار تهي۔ چهتوبن اپريل كو تركون ني شهر پر حلّه كيا مگر

كارگر نهوا شاه قسطنطينيه نی اس شجاعت اورد لاوري کی ساته روکاکه خود تُرك تك اوسكا لوها مان كئی ـ چند دنون تك تركونيك كوئي تدبير كارگرنه هوئي اور عيسائي تو پون ني بهت نقصان پهنچايا ـ اسي زمانه مين جنيواكي جنگي جهاز تركي جهازون سي بچكر سامان رسد وغيره لاني نكل كئی واپسي هر چندد تركي جنگی جهازون نی او نهين روكنا چاه اور حمله اور هوئي ـ ليكن انكا بال بهی بيكا نكر سكي يه جهاز تركي جهازون سی سازو سامان جنگ مين بهت بز هي هوئي تهي ـ رسد كي آنيسی محصورين كي دل بهت بره كئي ادهر سلطان بهت خشم الوده هوا اور سپه سالار افواج بحری كو سخت سزادي ـ اخر كار ٢٩ مئی كي صبح كو محمد نی اخيردهاواكيا عيسائي بهی جان دينی كو مستعد هوكر شهر کی درواز دنپر كهزي هو كلی ـ سلطان ني خود مورچه بندي گلي اور ايسا انتظام كيا كه اگر سو كتين تو معا دوسو اونكي جاپر پنچ جاوين ـ العرض عساكر سلطاني نی نعره «الله أكبر» بلند كيا اور سلطان خود آگی بزها كچه دير تو طرفين كی بندوقون اور توپون نی غضب ذها يا اور بهت ادمي كام آئي اور پهر تلوار جو ملك گيري كا قطعی فيصله كرتی هي ميان سي نكی اور شپاشپ چلی لكی دوتين كهنتي عيسائي نهايت ولاوري اور بهادري كی ساته لزي مگرگها ستياني كی . . ماري جانيسی انكی دل توت گلی قسطنطين ني جو يه حال ديكها اور اوهر بهادر جان نثار يونكي غول أمند تی نظر پزي تو جانا كه ميدان هاته سي گيا شهركي خيريت نهين فاتح كو كوئي روكنی والا نهين اور مفتوح كاكهين تهكانا نهين اب صرف عزت باقي هي وه تا دم مرگ كيون جائي يه سو چكر شير ببركی طرح تركون مهين گهس گيا داد شجاعت ودلاوري دي اورايك بهادر سپاهی كي مانند جنگ مين كام آيا .

ترك شهر مين داخل هوئي ـ فتحمند فوج كادشمن كي شهر مين داخل هونا قهر الهي كا نازل هو ناهي ـ تهوزي ديرتك جو ادمي ملائه تيغ بيد ريغ هوا اور پهرلوت كهسوت كا بازار گرم هوا ـ سه پهر كو سلطان محمد فاتح قسطنطينه كي كشت كو مع وزرا وخدم وحشم نكلا پهلی «سينت سوفيا» كي مشهور كرجا مين اذان دلوائی اور نماز شكرانه اداكي پهر محل شاهي مين داخل هوا اوسي جنگل سي زياده ويران

بيابان سي زياده وحشت ناك پايا يه ديكهكر سلطان كا دل بهر آيا اور بيساخته يه اشعار پزهي - چشيم عبرت بين كشاو حال شاهان را نكر تا چسان از گردن گردون گردان شد خراب - پرده داري ميكند بر قصر قيصر عنكبوت . چغد نوبت ميزند بر گنبد افراسياب - فتح كي بعد تركون ني بهت سي خون ناحق كئى جو پراني زمانو نمين ايشائى مملك تودر كنار يورپ تك مين فتح كا ايك ضميمه سجهى جاتي تهي جنكى بهت سي نظيرين موجود هين - بعده سلطان ني امن وامان كا اشتهار ديار اور عسيا يئونكو اجارت دي كه اپنى اپنى كهرون اوت ائثن اور دنياوي كاروبار مين مشغول هون اونكى مذهب ملت مين كوئي مداخلت يا مزاحمت نه هوگي اور اونكى جان مال وغربت كي حفاظت كي جائيكى - اوسنى مثل ديگر عيسائى سلطنتونكى رعايائى عيسائى كى لئي ايك «پيتري ارك» (بزاپادري) مقرر كيا اونكى جمله عبادت خاني قائم ركهي اور خود اونكا «پروتيكتر» (محافظا) بنا - اس سي عيسائي بي حد خوش هوئي يهانتك كه محمد كي حكومت كو خاص اپنى سابق بادشاه كى فرمانروائى پر ترجيح ديني لكى - اور باطمينان كلى اپني مشاغل دينوي مين مشغول هوئى سلطان كي دلي ارزو پوري هوئي يعنى قسطنطينه ممالك محردسه سركار عثمانيه كا پايه تخت قرارديا كيا - سلطان ني نئى دارا دسلطنت كي ابادي اور باشند كان كى فلاح بهبودي مين سعي بليغ كي مختلف پيشون كى ادمي اور كاريگر وهان باد هوئى اور قسطنطينه يورپ كي بهترين اور خوبصورت شهرون مين شمار هوني لكا - واضح هو كه مسلما نون ني كئى دفعه قسطنطينه پر حملى كئي مگر سوائى محمد كي اور سب ناكامياب هوئي - مسلمان جزلون كي نام جوناكامياب هوئى ذيل مين درج هين سنة ٦٥٤ ماويه - سنة ٦٦٧ يزيد عرب - سنة ٦٧٢ ابو سفيان سنة ٧١٥ مسلم وعبد العزيز - سنة ٧٣٩ سليمان بن عبد الملك سنة ٧٨٠ هارون الرشيد سنة ٧٩٨ عبد الملك سپه سالار خليفه هارون الرشيد سنة ١٣٥٦ سلطان بجازت سنة ١٤٠٢ ايضًا سنة ١٤١٤ ، موسى ١٤٢٢ سلطان مراد دوم سنة ١٤٥٣ سلطان سلطان محمد دوم فاتح قسطنطينه - باقي اينده .

س - س - ح . مقام لندن

الحق المر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾ [النساء: ١٣٥].

قد استفحلت اليوم المناقشات والمجادلات وتكاثرت المنازعات والمحاورات بين أرباب الأقلام في الجرائد المصريّة بشأن الاحتلال الأجنبي، وعظم القال والقيل في المجالس وانحصر حديث الخاص والعام في ذلك، وكل فريق يتشيع لرأيه ويشيد فكره لا يطاوع إلاّ فيما يمليه عليه لسان الغرض الكامن في النفس ويشير به مشير الهوى المتسلط على الضمير فالحجّة الدامغة عندهم والبرهان الساطع لديهم والقول الفاصل في مسائلهم التقريع واللّوم والتنديد بما يأتي به أحدهم في أقواله، حتى أشكل الأمر واختلف الشأن فانخذل سلطان الحقيقة وضلّت الأحلام وتخبّط سير العقول وظلّ المصرى بينهم حيران مبهوتًا لا يدري على أيّ طريق يعرج وبأيّ نجم يهتدى وأيّ سبيل يقصد. فوجب إذن على الوطني الصادق في وطنيتّه أن يغض النظر عن تلك المنازعات ويطرح الأغراض الذاتية برهة وأن يضع بينه وبين حرب الأهواء هدنة وينظر إلى ضوء الحق فيقرره، ويهدي إليه من لم يمل كل الميل إلى تلك المنازعات ومن كانت في نفسه بقية من حب الحق وإن كان مُرّا، فنقول:

فأول واجب طبيعي يسعى نحوه الإنسان إن أراد أن تنطبق عليه صفة الإنسانية هو الحصول على حرّية اللسان الذي هو ترجمان الضمير المفصح عَن الأغراض وإعدام العوارض والمؤثرات التي تحول بينه وبين هذه المزية وبخلاف ذلك يكون الإنسان في درجة ساقطة عن درجة الإنسانيّة والحيوانيّة أيضا.

ولما لهذه الحرية من الشأن الجليل والمقام الأول، قد وجدنا صحف التاريخ مشحونة بذكر من مضى شهيدًا في ميدان الحصول عليها، وما زالت الأنفس

الشريفة تعرض نفسها للأخطار وتلقي بأرواحها في نيران المهالك لا همّ لها إلاّ أن تعيش حرّة بين قوم أحرار حتى تأصل هذا الفكر في كثير من أفراد الأمم على توالى الدهور فقاموا على الظَّلَمة الذين يغلقون أمامهم أبواب تلك الحرية فانتصروا يوما وانهزموا آخر وسفكت الدماء وهلكت النفوس إلى أن وصلت الأمم الغربية إلى ما هي عليه الآن من نوال تلك الحرّية والتمدّن بعد أن تصارعت أرواحها مع جيوش الظلمة قرونا عديدة ثم تدرّعت بعد ذلك بدروع التهذيب والعلوم وتحصنت بالاتحاد والتآلف والاتفاق والتحالف بين أفرادها لحماية ما في يدها من الحرية أن تعبث به أيدي رؤسائها وحكامها ، فقيدتهم بقيود النظام والقانون ووقفت أمامهم بالمرصاد وتيقنوا منها القوة والعزم والشهامة والثبات فغلبت أيديهم ومحي هول هذا الموقف ما تركب في النفوس من حب الاستبداد والاستئثار حتى صار نسيًا منسيًا .

وبقي الشرق مندمجا في جهالاته منغمسا في ضلالاته لا يدري ما تلك المزية وما مقدارها حتى اختلطت الأمم العربية بأهله فلحظوا من خلال اختلاطهم وتداخلهم شعاع تلك الحرّية ؛ فانبهرت عيونهم واندهش لبهم ولم يقفوا على حقيقتها وحقيقة الطرق التي توصل إليها فعظم شأن الأجنبي في أعينهم وصار بالنسبة إليهم في درجة أرقى من درجتهم (لأنه توصل إلى تلك المزية التي تجعل الإنسان إنسانًا كاملاً كما تقدم) فأهملوا البحث عن الأسباب التي ارتقت بها تلك الأمم إلى مراكزها والطريقة التي أنالتهم تلك الحرية لما في ذلك من التكاليف وتعريض الأنفس للتلف فاستسهلوا تقليد الأجنبي فيما لا تثقل تكاليفه عليهم ، فعمدوا إلى ظواهر التمدن فتحلوا به وأحسنوا التقليد له في الزيّ والمعاملات البسيطة والتكلم بلغاته والتمسك بتقاليده حتى صار الأجنبي عندهم الإمام الذي يهتدون به ويقتدون ؛ فتعالت مرتبته بينهم ، وانتهز هذه الفرصة لسلب أموالهم واستعبادهم وتنفيذ أغراضه ومآربه مستبشراً مسروراً بكونهم تعلقوا بظواهر التمدن دون بواطنه وأنهم لم يلتفتوا إلى سلوك الطريق التي أوصلته إلى الحرية والتمدن الحقيقي واهتداؤهم لذلك مما يعطل عليه أغراضه وأطماعه فامتلأ الأجنبي ثروة من جهة ما ينتزفه من دم الأهالي بسطوة وعلو كلمته ومن جهة ما يسحبه من ثروة الحكام المستبدين جزاء معاونة لهم على ظلمهم الأهالي .

وقد مضى على مصر خاصة زمن ليس عهده ببعيد منّا، كان فيه أهلها أسوأ أهل الشرق حالاً لم تنبئنا بذلك صحف التاريخ ولا تلقينا علمه عن أفواه الرّواة بل شاهدنا تلك الحال بأعيننا وقاسينا أهوالها بأنفسنا ويكفي لأحدنا أن يرجع النظر كرّة الى الحال التي كنّا فيها قبل اليوم بمقدار سن المراهق فيرى الأموال منهوبة والأعراض مهتكة والبيوت مخرّبة ومكان الأنفس بين إلسيف والنطع والشنق والصلب والنفي والضرب والتعذيب وأهوالاً ولا كأهوال القيامة. واطمأنت على ذلك النفوس واستأنست به وكانت تخلو فما تتناجى بالأماني حتى تخيلت أنّ هذا هو من موجبات نظام الهيئة الاجتماعية ومقتضيات المدنية. كل ذلك والأجانب عون عليهم لا يرشدونهم إلى طريق نجاتهم ولا يهدونهم إلى معرفة حقوقهم.

وكانت أمنية الوطني الوحيدة أن ينسلخ عن جنسيته ووطنيته ليخلع عليه الأجنبي خلعة الحماية بعد أن يستفرغ منه جميع ثروته في سبيل الحصول على ذلك حتى يمكنه أن يعيش متحفظًا على هذه الحياة الدنيئة بين أولئك الذئاب الطلس، ثم ينظر من جهة أخرى إلى الحكومة فيرى شرّ ما رأته عين، يَرى السلطان والقوّة فيها للأجنبي والرياسة والإدارة في يد قبضة من الرجال قد سبكتهم يد الاستبداد فأخلصتهم جسمًا طائعًا متحركًا تديره كيف شاءت ليس له فكر يخشى منه التبصر في عواقب ما يصفه من الفظائع ولا علم يهذّب من قبيح أفعالهم بل هو مُسّخر، آلة لجمع المال فيدلي دلوه في بئر ثروة الأهالي فيستنبط منها أموالهم معكرة بدمائهم وأحشائهم ثم يصب بها فى حوض الاستبداد المتخرق فإذا نضبت البئر ولم يمتلئ ذلك الحوض بالطبع أخذ الظالم ما في يد المستقي مما اختلسه من المال أثناء انتهابه من الأهالى فاستوفاه منه ثم أمر به فقتل أو نفي أو طرد أو لزم بيته.

أين كانت تصرف هذه المبالغ؟ هل كانت تصرف في تنظيم نظام أو تأسيس مدينة أو نشر للعلوم وتقدّم العمران؟ هل صرفت في حروب للمدافعة عن الوطن أو فى فتوحات لتوسيع البلاد أو في إصلاح للأراضي وتعميم للرّي لتنصلح المزارع وتتزايد ثروة البلاد؟ هل أنفقت في تنظيم للمحاكم أو تأييد للشرع أو في إنشاء فابريقات ومعامل وغير ذلك من المنافع العموميّة؟ كلاّ ثم كلاّ. كانت تصرف هذه القناطير المقنطرة من الذهب والفضّة في سبيل الشهوات خاصة وقفًا محتبسًا عليها

دون سواها فيبذل جانب منها لإرضاء هذه الدولة ورفع غضب الأخرى وترتيب الدسائس للوصول إلى غرض معلوم مضرّة بمصر ومداراة أرباب الجرائد الأوروبية خيفة أن تنشر شيئًا مما يصل إليها من أنواع تلك المظالم. وكان يكفي لمن رام الغنى والثروة من الأجانب أن يشهل عزمه على تأليف كتاب في حالة مصر فتنثر أمامه الألوف من الدنانير وتهال عليه، فيسقط القلم من يده وربما عمد إلى عكس ما أراده فينشر تأليفه محتويًا على أنواع المفتريات التي تشهد بحسن الحالة المصرية. ثم ينفق جانب آخر منها لتشييد القصور التي تضل في ساحاتها الصافنات الجياد فيفترشونها من السندس ويموهون بنيانها بالذهب يجعلون فيها لأنفسهم سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون. ثم يستجلب لسكناها الآلاف من الجواري الكاعبات والقيان المعزفات من أقاصي البلدان وشاسع الأقطار فيتقلدن الجواهر ويطأن الدر والمرجان، يؤتي لهن بالعبيد الخصي حراسًا ورقباء فلا يلبثون أن يصيروا ساداتنا وأشرافنا وأمراءنا حتى كأنّما كان الشاعر ينعي عليها تلك الحال بظهر الغيب في قوله:

سادات كل أناس من نفوسهم ... وسادة المسلمين الأعبد القزم

والعزيز الكريم فينا صاحب الهمة الشامخة والنظر العالي من كان متصلا بحبل من عبيد أولئك الخصي، ولم يقنع طائر الشهوات بما لديه من الآلاف المؤلفة من الغواني بل كان يترقب الدقائق والساعات للوقوع على الزانية الفاجرة والورهاء العاهرة فيكال لها الذهب كيلا في مبيت ليلة ويهدي إليها العقد من اليواقيت، تجمّعت قيمته مما انتزع من أقوات مئات ألوف من المصريين. وأيم الله لو علمت الفاجرة بشناعة الطرق والوسائل التي استعملت لجمع ثمن ذلك العقد وبكميّة الأنفس التي هلكت جوعًا والتي سفك دمها وأن ذلك الياقوت الأحمر إنما هو الدم المتجمد من أنفس الضعفاء والمظلومين والدمع القانئ المنسكب من أعين الأرامل واليتامي، لعافته وأنفته ولأحست به منظومًا من رؤوس الأفاعي وأذناب العقارب.

كيف كان شأن الوطنيين إذ ذاك وحالهم؟! هل كانوا ساخطين على تلك الهيئة؟! هل فزع منهم فازع يطلب رفع الظلم ونوال الحقوق الطبيعية؟! هل قام

قائم منهم في وجه الاستبداد يدفعه أو يخفض من سورته؟! هل أظهر أحد منهم شكواه؟! هل تألفت لهم قلوب يتعاونون بها على احتمال المظالم؟! كلا. بل كانوا بُكمًا لا ينطقون ولا يتحرّكون. كانوا ظالمين مظلومين عونًا للظالم على أنفسهم يتهللون بمظاهر الاستبداد المزخرفة كأن ذلك لم يكن مأخوذًا من دمائهم وأموالهم. وكانت ألسنتهم لا تنطق إلا بالثناء وأقلامهم لا تطرز إلا المدائح وإشاراتهم لا تصدر إلا بالاستحسان، وأمعنوا في هذا الباب حتى سئمت نفوس المستبدين ذاتهم من ذلك واسترذلوه وأذلّوهم مذلة من لا يقبل منه صرف ولا عدل. فحدثنا محدّث أنّ أحد الولاة السابقين زار مدينة طنطا في مولدها فتشرف عمد الغربية بالمثول بين يديه وخطر له أن يسألهم عن أحوال مديرهم وإدارته للأعمال فأطنبوا وأسهبوا كعادتهم في امتداحه وأفرغوا جعبة الثناء وأقسموا أن المديريّة لم تتزيّن فى دهرها بمثل عدله ورأفته وحسن إدارته وخرجوا من عنده فتشوّفوا بحضرة المدير فنقلوا إليه ما حصل تزلفًا له وتقربًا منه، فتركهم ودخل على الوالي مكتئبًا حزينًا يغيض من دمعه فوقع على أقدامه يقبّلها فاندهش الوالي لذلك وسأله عن حاله فقال له وهو مختنق بالدمع: هل بلغ من هوان أمري على مولاي وازدرائه بي أن يسأل العمد عن أحوالي وكيف يتسنى لي أن أحكمهم وأدير شئونهم وقد رأوا أنهّم صاروا أهلاً في نظر مولاي للسؤال منهم عن أعمالي . . . بخ بخ . . .

وقد كان من ضمن الوسائل التي تفنّن فيها الاستبداد أنه اتخذ من العمد وأعيان المديريات مديرين وحكّاما لأجل أن يتوصل بهم إلى سلب ما بقي لدى الأهالي من ثروة أو قوت لكونهم أدرى بأحوالهم من بقية الحكّام وأعلم بمواضع الثروة، فرأيناهم أشدّ وطأ على المصريين وأنفذ سلاحًا في جلو ردهم وأجرأ يدًا في استلاب أموالهم من سواهم. ولم يقتصروا على نزع أقوات الأهالي وأملاكهم وإهدائها للحاكم وابتلاع جانب منها لأنفسهم، بل كان أكبر همهم الإيقاع والبطش بأفراد عائلتهم وإيذاء أهلهم فكان فيهم الضارب لابنه والسالب لأبيه والقاتل لأخيه والمانع ماء الريّ عن أطيان أهله ليموت زرعهم وتخرب بيوتهم، ثم هُم بعد ذلك معزولون مسلوبون.

فكانت رجال الحكومة والإدارة عبارة عن سلسلة من النهب والتعدّي تظلم الحلقة الكبرى منها الحلقة الصغرى بالتدريج وهكذا إلى أن تصل إلى الفلاح المسكين فتنطبق على عنقه حتى تسوخ أقدامه في الطين ليستخرج لهم منه ما يريدونه من ذهب الأرض ممزوجًا بدمه ودمعه وعرق جبينه، فينتقل ذلك من الحلقة الصغرى إلى الحلقة الكبرى، وهلم جرا حتى يصل إلى يد الحاكم القابض على أطراف السلسلة.

ولو استرسلنا في هذا الباب لما وسعته المجلدات التي لا تسعها الكتبخانات وإنّما أردنا أن نذكر قطرة من بحور تلك المظالم وسوء الأحوال لينتبه إليها المصريّون وليتذكروا ما كانوا فيه إن الذكرى تنفع المؤمنين فيخجل بعض أولي الأغراض منهم من التبجح بامتداح تلك الحال الماضية والتأسف من تجاوزها إلى ما نحن فيه اليوم وتسميتها بأيّام الرواج وأزمان السعادة ويتمنون أن لو عادوا إليها وعادت لهم. ولهم شبه العذر بأن يعدّوها أيام رواج لأن تداول مائتي مليون جنيه تقريبًا في مدى ثماني عشرة سنة وتنقلها من أجزاء تلك الحلقات حتى خرجت عن مصر، يعده البسيط الساذج وذو الغرض رواجا فضلا عن مبلغ المائة مليون جنيه من الدَّين الذي استدانته الحكومة من الأجانب، وما لبث أن عاد إليهم وما سلّم على مصر حتى ودّعها. فإن صح أن الصرّاف الذي تتداول على يده الألوف من الجنيهات يوميا فيقبضها ثم يصرفها، أنه غني وذو ثروة من أثر ذلك صح أن تلك الأيام كانت أيام سعادة ورواج.

وما الذي يؤمنهم إن عادت لهم تلك الحال أن يكونوا هم أول مسلوب وأول مقتول؟! هل اتخذوا عقدًا وميثاقًا من الظالم أن يكونوا سالبين غير مسلوبين مرتفعين غير متضعين؟! فالظالم لا عهد له. وقد رأوا بأعينهم من كان أعظم منهم مرتبة وأعلى منزلة، لم يحلموا بنوالها في نومهم كيف أخذ في ليلة واحدة فقتل ثم سلب وكان أعز صديق وأكبر معين. فأولى لهم ثم أولى لهم أن يحمدوا الخالق على خروجهم من تلك الحال سالمين وليتمتعوا بما بقي لهم من ثروتهم وليخفضوا على أنفسهم ويتركوا هذه الأوهام والخيالات ولا يكونوا حجة للأجنبي علينا.

تلك كانت حالنا في الزمن الماضي أقمنا عليها تقبّل اليد التي تذبح ونلثم الذيل الملوّث بدمائنا حتى غاضت ثروة البلاد وأثقلت بالديون، فوجد الأجانب لهم حقّا شرعيًا للتدخل في أمورنا وإدارة شئوننا حفظًا لأموالهم، إلاّ أنهم كانوا مقتصرين على هذا الباب فقط ليس من غرضهم ولا من مأربهم إصلاح حال المصري ونواله للحرّية وارتقائه في المدنية، بل كان عامة سعيهم في ازدياد نفوذهم ونوال حقوقهم؛ فاشتد الضنك ووصلنا للنتيجة الناشئة عن ذلك الإسراف في الظلم والتبذير في الأموال واستجيبت دعوة المظلوم والضعيف.

خف دعوة المظلوم فهي سريعة، طلعت فجاءت بالعذاب النازل، عزل الأمير عن البلاد وما له إلا دعاء ضعيفها من عازل. وما كدنا نخطو خطوة في طريق التنبه لأحوالنا والنظر في لمّ شعثنا وما كاد أولو النباهة منّا يتجرأون على الحاكم فيلتمسون منه إجراء الإصلاح وتشييد الحرّية، كأن ذلك هو الطريق الوحيد لنوالها وكأن حاكمًا مطلقا يعطي الحرّية للأمة من تلقاء نفسه، إنما تشيد الحرّية بيد الأمة لا بيد الحاكم كما قدّمناه وما زال ذلك ديدننا حتى قامت الثورة العرابية.

ومن وقف على حقيقة تلك الثورة علم أنها لم تكن من الثورات المرتبة على طلب الحرية وتنظيم الحكومة وإنما اندفع إليها أربابها اندفاعا على غير استعداد لها ولا تروّ في أمرها. وكان منشؤها أن جماعة من الضباط غضبوا لما استحسوا بوجوب توفير في الجيش وفقد مراكزهم فيه وتقديم خلافهم عليهم فساعدتهم ظروف تلك الأحوال على المجاهرة بنفورهم فطلبوا عدم التوفير في الجيش أولا فردعتهم الوزارة وضيقت عليهم ولكنهم وجدوا معينًا لهم من طرف آخر يحاول أن ينتفع من حركتهم فطلبوا عزل الوزارة ثانيا ثم تورطوا في الأمر وأحبّوا أن تدخل الأهالي في زمرتهم فطلبوا تشكيل مجلس للنواب ثالثا. وما زالت دسائس أولي الأغراض وسيال الحوادث ومجراها وأحكام الصدفة تدفع بهم وتجذبهم بأصابعها حتّى عظم أمرهم وقويت شوكتهم فاجتمع عليهم الجانب العظيم من المصريين، بعضهم لغرض شخصي وبعضهم لملل من تلك الحالة، وبعضهم لمجرد الميل إلى الجانب الأقوى والبعض الآخر لأملهم في حصول أيّ تغيير في الأحوال كما يتولع بذلك أكثر أفراد

الأمم. وساروا في طريقهم تحسبهم جميعًا وقلوبهم شتّى، لا يعلمون لهم مبدأ يحاولون تأييده ولا ترتيبًا هم عازمون على حصوله ولا شكلاً للحكومة التي يريدون إقامتها على أنفسهم وكلّهم لا يدرون ماذا يفعل بهم. فتارة يطلبون واليًا مكان آخر، وتارةً يرومونها جمهوريّة مركبة من أرباب السلاح قائمة على ذباب السيف، وطوراً يبتغونها حكومة مقيّدة، وحينا يجعلونها ولاية عثمانية وآخر يريدونها مستقلة. فلم يكن لهم رأي ثابت ولا مقصد معيّن بل كانت أعمالهم وأفكارهم بنت الساعة وربيبة الدقيقة. ولم يكونوا يعرفون للحرية التي يصيحون بطلبها تحديداً ولا يعلمون لها تكييفا وإنما كان بينهم فئة قليلة من المصريين، قد أحسنت تربيتهم وعلموا ماهية الحرية ومادة الحقوق الوطنية وتحلّوا بالعلوم والفضائل، وحلب الدّهر أشطرهم وصقل التهذيب أفكارهم بما كانوا يتلقونه ويدرسونه من ذلك على إمام أستاذ فاضل أقام بينهم مدّة من الزمن كان مَشربه رفع الظلم عن المسلمين وبسط العدل فيهم وإحياء السُنَّة وإماتة البدعة وإعادة المجد القديم للإسلام ولم يزل مشرّدًا في البلاد مطردًا لا ينثني عن عزمه ورأيه، فانتهزوا فرصة تلك الحادثة هم ومن استفاد منهم واختلط بهم لنوال الحقوق الوطنية وانضموا إلى تلك الحركة ولكن لم يكن ليتيسّر لهم انتصار رأيهم وتعزيز مبدئهم في لجج ذلك التهوّر وتيّار تلك السطوة، فانتصرت دولة الأحلام وفازت صولة الخرافات والأوهام ورفع السيف فوق الأعناق فخضعت الرقاب وأسلست في القياد وذلّت النفوس وَالْتوت الألسن، فكان حال المصريين أنهم يطلبون الحرّية بواسطة الاستبداد ويحاولون نوال الرحمة من طريق القسوة كمن يحاول استخراج الأري من الحنظل والشهد من العلقم. وكان شأن تلك الفئة في تورطها كشأن كانون الروماني، وهو فيلسوف وطني حرّ كان أوقف حياته على نوال حرّية وطنه وكانت انقسمت الأمة الرومانية إلى قسمين قسم يحاول قلب الحكومة إلى ملكية تحت قيادة قيصر، وقسم يريد بقاءها جمهورية تحت رياسة بومبيه فانضم كانون إلى القسم الأخير مع علمه بأنّ بومبيه وأشياعه لهم أغراض خصوصية وليس يُرجى منهم نوال الحرية التي يطلبها لبلاده إن هم انتصروا فخرج مع ذلك في حزبهم متسلحًا للحرب فقال له بعض أصحابه: كيف حالك ورأيك في

نفسك؟ قال له شر ما قال: إن انتصر قيصر قتلني، وإن انتصر بومبيه قتلت نفسي. قال له صاحبه: وكيف ذلك ولك من علو المكان بين حزب بومبيه ما يضمن لك أن تكون في منزلة عظيمة إذا انتصروا، فأجابه الفيلسوف إن غرضي أن أعيش حرّاً بين قوم أحرار لا أن أعيش عزيزاً بين قوم أذلاء.

ثم انحاز قسم من المصريين إلى الحاكم تعلقًا بأسباب حفظ الحالة التي كانوا عليها والتمسك بمراكزهم التي نالوها وطلب من دولة الإنجليز أن تساعد على إطفاء الثورة فحضرت عساكرها وحصلت الحرب التي ليس هنا موضع تفصيل أحوالها فهزمت العساكر المصرية وفرّ رئيسها من ساحة الحرب استبقاء للحياة مع عدم الثقة بذلك. ودخلت الإنجليز بعد أن سفكت دماءها وأنفقت أموالها ولم تفعل ذلك إنجلترا محبّة في سواد عيون المصريين بل لأغراض لها دفعتها إليها.

ولما دخلت رجال الإنجليز حقنت الدماء وأغمدت سيف الانتقام وأخذت تباشر ما في نيتها من الإصلاح وإقامة منار الحرية على مقتضى ما نالته أم أوروبا بأتعاب جسيمة وتكاليف شاقة في مسافة قرون عديدة كما تقدم في صدر المقدمة، ولكنها وجدت المصريين مختلفي الرأي متفرقي الكلمة، ووجدت بينهم علو كلمة الأجنبي والدخيل ووجدت مصر أشبه شيء بمدينة بابل يوم تبلبلت الألسن فلم تتمكن من الوقوف على حالة المصريين واستعدادهم ولياقتهم بالنسبة لما تقدم وبالنسبة لجهل رجالها بلغة البلاد وعوائدها، واشتبه عليها الأمر فلم تجد أمامها رجالاً تنشر الإصلاح بواسطتهم إلاّ من وجدتهم قابضين على أزمة الإدارة والحكومة ولم تجد من المصريين نفوراً منهم أو انحرافًا عنهم وهم من علمت لم تسلم يد أحد منهم من انغماسها في غمار الأزمان السابقة أزمان الظلم والاستبداد، شبوا عليها وشابوا فيها وذاقوا لذتها ونالوا من فائدتها. فلم تر الإنجليز بدّاً من مباشرة الإصلاح على أيديهم ولم يوقفها المصريون على طريقة أخرى سوى هذا السبيل فكانت تسعطهم أسباب الإصلاح في أنوفهم كما يتسعط المريض الدواء وكانوا ينتقمون لأنفسهم، فما كان من خير وإصلاح جبروا على فعله وقهروا عليه، نسبوه أمام المصريين لأنفسهم وما كان من شرّ وخلل وتقصير تمكنوا من إبقائه ودوامه نسبوه إلى

الإنجليز، والمصريون يسلمون ذلك لهم ببساطتهم وبما بقي في نفوسهم من أثر الطاعة العمياء لأولئك الحكام، ويشتركون معهم في التسخط من هذه الحالة حتى توهّم المصريون في حكامهم وفي أنفسهم استعدادًا كافلاً لإجراء الإصلاح وتأييد الحرية وتخيّلوا أنهم نالوا بأنفسهم ما هم فيه اليوم من الحرية الشخصية وإصلاح المالية وتحسين أحوال الري وسلطة القانون وحفظ الأموال والأرواح وتنظيم الجيش وحرية الجرائد والأفكار حتى بلغت مصر في مدى تسع سنوات ما لم تبلغه أمّة أجنبية في مسافة مائة عام مع سفك الدماء وبذل الأرواح. ومال المصريون إلى جانب الأجانب الذيّن لا يهمّهم من حال المصري إلا أن يكون فريسة نفوذهم وقربان سلطانهم كما تعودوا عليه من زمان بعيد يمتصون دمه بأنبوبة الامتيازات الأجنبية. وكلما حاولت إنجلترا أن تساوي بين المصري والأجنبي وتخفض شيئًا من سورة تلك الامتيازات قامت قيامة الأجنبي الذي يموّه على المصريين أن لا غرض له إلا مصلحتهم خدمة للإنسانية، وأن بقاء حالته متمتعا بانتزاف ثروة البلاد خارجًا عن حكم القانون غير متساو بالمصري في شيء من تكاليف الحكومة التي تحفظ له ماله وروحه مطلق اليد في هدرً دم المصري لا يتكلف لذلك أكثر من أن يتغيب عن مصر مدة يتمتع في أثنائها برؤية وطنه وإظهار أثر النعمة التي نالها من المصريين بواسطة الامتيازات ثم يعود إلينا ثانية في زي غير زيه وتمويه لهيئته، ويقم بيننا على ما كان عليه. كل ذلك ضامن لراحة المصريين وحسن مستقبلهم كما يزعمون. ثم يطلب منا بعد ذلك أن نتابعه على رأيه ونسايره في طريقه ونعضد شوكته ونفوذه لثبات تلك الحالة حتى لا تبتلعنا الدولة الإنجليزية. ليت شعري وأي ابتلاع يكون أبلغ من ابتلاعه لنا! مثال ذلك أن تجتمع جماعة من الذئاب وقع بين أيديهم ظبي في طريقه أسد وله طريق آخر للنجاة من الفريقين فيقولون له بعد أن يخفوا عليه طريق النجاة إن الأصلح لك والأنفع أن نقطعك أقساما ونتقسمك إربًا ونشترك بأجمعنا في افتراسك تحفظا عليك من أن يبطش بك الأسد دفعة واحدة، فيسره ذلك ويساعدهم عليه ويقدم لهم أعضاءه واحدًا فواحدًا تسهلا لهم وفرارًا من الأسد، ويضل عن طريق نجاته من الطرفين وأن يسلط الأسد على الذئاب.

فخفي على بعض النبهاء منا طريق النجاة وأخذوا يصيحون مع الأجنبي المشروح أمره، وانتهزوا فرصة حرية الجرائد للقدح والطعن والصراخ والعويل. وكل ذلك ينحصر في أمرين: طلب الجلاء وتقصير الإنجليز في مباشرة الإصلاح. أما الجلاء فهو أول واجب على كل مصري وطني أن يسعى في الحصول عليه من أبوابه وفي أوقاته ولا ينثني عنه إلا كل ساقط النفس في مراتب الاجتماع البشرى، بل هو من الأمور الطبيعية أن لا يقبل أحد حكومة الأجنبي عليه. ولكن ينبغي أن نسعى لذلك بالوسائل الفعالة المؤدية إليه بدون أن ينشأ عن ذلك ضرر، وأن يكون في الوقت المناسب، فإن الأمور مرهونة بأوقاتها. والبرهان قائم بأننا لم نبلغ درجة الحرية التي نتمتع بها الآن وما تبعها من الإصلاح إلا بواسطة الإنجليز دون سواهم وهم لم يستطيعوا ذلك إلا بوجود جيش الاحتلال بيننا ولولاه لما رضخ حكامنا لإشارة الإنجليز في إجراء الإصلاح المذكور، ولولا دخول الإنجليز لما تيسر لنا أن ننال شيئا من ذلك بأنفسنا، بدليل أننا أقمنا نحتمل الهوان والذل ولم نتفادَ منه، فضلا عن أننا كنا مساعدين للظالم على أنفسنا كما تقدم، ونحن نحن لم تتغير أرواحنا ولا أجسامنا ولم تدخل في أنفسنا يد المعجزات فتغير نقصها كمالاً وجهلها علمًا في مدّة تسع سنوات والنبهاء المهذبون فينا جزء ليس بعظيم. غاية الأمر يمكن لنا أن نقول إن الذين لم يتربوا على الظلم ولم تدخل في نفوسهم سجيّة الامتثال والهوان ولم يدركوه ولم يتفرجوا في ملاعب الجبروت والعظمة هم صبيان الآن في سن التعلم الابتدائي.

ستأتي البقية

* * *

قيصر روسيا

أتانا المستر چونستون بمقالة لطيفة بها يصف مزايا القيصر الروسي ويمدح حسن أخلاقه وبأسه وقوته وهذا ملخص ما قاله :

إن إسكندر الثالث ويبلغ من العمر ٤٨ سنة ، وهو طويل القامة قليل الكلام شديد العزيمة قوي البنية ، مقدام على العمل ، جسور في الشدائد والملمات . ثم إنه يحب تشييد المعارف والعلوم في البلاد ولا يميل بنفسه إلى الحروب والفتوحات بل جلّ قصده عمران الممالك التي في حوزة يده ، ولا صحّة لما يقال بأن القيصر ظالم . هذا وإن الشعب أجمع يحبونه محبة الولد لأبيه ، ومع ذلك الإمبراطور لا يقبل عذراً ممن يخالف القوانين ، ويأمر بطاعة الرؤساء طاعة تامة وندر وقوع الخلل في حفظ الأوامر خصوصاً في العسكرية ، ومن وقع منه قصور عوقب عقاباً شديدا .



قيصر الروسيه

مُلَخَّص تاريخ القرن التاسع عشر

(سنة ١٨٠١ إلى ١٨٠٣)

مقدمة

من أهمّ الأمور التي تستوجب النظر في أواخر القرن الثامن عشر، هي وقوع المناظرة والمجاهدة فيما بين إنجلترا وفرنسا بالأخص في البلاد الشرقية، فكان كلّما أقدمت الواحدة مانعتها الأخرى، ولكن في آخر الأمر عاد نتيجة ذلك خيراً على الإنجليز، قويت شوكتهم ومدّت سلطتهم فطردوا الفرنساويين من أراضي الهند ومن كندا، وكانت قوّة الأمة الإنجليزية البحرية عظيمة جدا وعدد سفنها يفوق عدد سفن بقية الأمم الغربية حتى في ذلك الحين كانوا ينعتونها بسيدة البحار، إنما حالة إنجلترا المالية كانت سيّئة وفي غاية من الضعف حتى إنّ البنك الإنجليزي توقف عن دفع الديون مدّة.

ثم إنه في تلك الأيّام أقدمت روسية على الفتوحات في عهد الإمبراطورة كاترينا، ولكن في أيامها ما توصلت الروسية إلى درجة عظيمة من الترقي.

إنما شمس بونابرت النابوليون الأول كان بزوغها في ذلك فحجبت عن الأنظار الآخرين من عظام الرجال والدول وهو الذي ألقى الرعب في قلوب أهل الغرب لما أظهره من البأس وشدّة العزيمة والإقدام في الحروب. أما إسبانيا ابتدأت بالتأخر في ذلك الوقت برّا وبحراً ولم يَبقَ عندها إلاّ عدد قليل من السفن الحربية. ثم إنّ ما خصّ بقية الدول فبروسيا لم يكن لها حينئذ اسم يذكر والنمسا كانت في ضيق ماليّ شديد واضطرّتها الحاجة غالبًا إلى طلب الإسعاف من إنجلترا.

أما المملكة العثمانية فبعد توفي السلطان سليم الثالث وقع بها القلاقل والثورات

الداخلية وبقي الحال على هذا المنوال مدة من الزمان، إلاّ أن لمّا افتتحت فرنسا بلاد مصر اتحدت الدولة العثمانية مع روسيا وأشهرت الحرب ضد فرنسا. وكانت هذه هي المرّة الوحيدة التي تحالفت وتعاضدت الدولتان المذكورتان في ميدان القتال ضد العدو. إنّ أول من تولى الملك في بلاد فارس من آل القجر كان الأغا محمد شاه وذلك في سنة ١٧٩٤، وكان ظالمًا جبارًا سفّاكًا للدّماء وفي أيّامه فتحت بلاد چورچيا وخراسان وضُمّت إلى بلاد فارس وبعد وفاته سنة ١٧٩٨، خلفه ابن أخيه فتح علي شاه.

إن أول من شيّد صولة الإنجليز ووطدّ قدمهم في الهند كان اللورد كليف المشهور وتبعه ورين هَيتنجس واللورد مور نجنتن، ولكن لمّا أقدم نابليون الأول على مصر قام تيبو صاحب وجدّ في مقاومة الإنجليز وذلك لإعادة قوّة فرنسا في الهند وإنّما خاب سعيه وتغلّب عليه الإنجليز.

ثم إن دققنا النظر في أحوال العالم الغربي في ابتداء هذا القرن فسنرى أنّ فرنسا كانت قوتها برّاً أعظم من قوّة باقي دول أوروپا وإنّ قوّة إنجلترا كان معظمها بحراً. وفي سنة ١٨٠١ اتحدت دول فرنسا وروسيا والسويد والدنمارك وبروسيا ضد إنجلترا ولكن لم تدم المحاربة طويلاً بل انتهت بعد تغلّب الأميرال نلسون في مقاتلة كوبنهاجن في ٢ من شهر نيسان في تلك السنة، وعندما تولى الإمبراطور إسكندر الروسي عرش أسلافه انفضت المحالفة ضد الإنجليز وكان قبل ذلك وقع حرب الإسكندرية بحراً وانتصرت الإنجليز على الفرنسيين وآل ذلك بعدها إلى ترك الفرنسيين لمصر.

ثم إنه في ٢٧ من آذار عقدت روابط الصلح في اميانس فيما بين الدولة الإنجليزية ودول فرنسا وإسبانيا وهولاندا. إنما كلّ من أمعن النظر في تاريخ تلك السنين السالفة فيعلم بأنّ أهم الحوادث التي حصلت كان منبعها بونابرت الأول فهو الذي أراد التغلب على بلاد الخافقين بالأخص افتتاح بلاد الشرق وزعم أنه بالاستيلاء على مصر يسترجع الهند من يد الإنجليز ولكن بعدما فتحت جيوشه في مصر وجّه

نظره إلى سوريا وسار عليها قاصداً حلولها، وإنما لم ينجح في مرامه وأجبرته الجنود العثمانية على رفع الحصار عن عكا فرجع عن سوريا خذلانًا وعاد إلى فرنسا. وكان اسم بونابرت اشتهر في كافة أقطار العالم فافتخر به أهل بلاده ورفعوه إلى مقام سام ولقبوه بقنصلهم الأول. وبالحقيقة إنّ بونابرت توصل إلى ما لم يصل إليه أحد قبله ونال مجداً رفيعًا واكتسب فتوحات عديدة، وجعل اسم فرنسا مهابًا أينما ذكر. هذا ما لزم وضعه الآن مختصراً وسنأتي إن شاء الله في شرح ما وقع في أوائل القرن التاسع عشر بالتفصيل في أعدادنا الآتية وعلى الله الاتكال.

* * *

ترجمة ما في القسم الإنجليزي

الدسائس الروسية في البلقان

قال الفاضل البارع الموسيو مياتوفش وزير خارجية الصرب سابقًا بمقالته في (ضياء الخافقين) ما ملخصه: إنّ أرباب السياسة لا يرفعون أنظارهم عن البلقان إذ إنّ تلك البلاد هي الآن محور مساعيهم وبها يتعلق حلّ عقدة المعاسر الدولية والمصاعب السياسية وفيها تناط آمال أصحاب المقاصد الافتتاحية، وطالما أنّ الأمّة الروسية تزعم بأن لا بد من ضمّ جميع البلاد الإسلافونية إلى حكم القيصر الروسي لتأييد شوكة تلك الأمة في العالم، فطمعها في احتلال الأستانة يتزايد من يوم إلى يوم وهذا الطمع مؤسَّس في قلوب الروسيين منذ أيام الإمبراطورة كاترينا، وبناءً على هذا الأمل ترى أنّ الروسيين يحتملون المشاق والظلم من حكامهم واستبداد رؤسائهم وذلك لاعتقادهم أنّ هوانهم وشقاءهم أمر مقدر ووقتي فقط وأنّه حالما تملكت الروسية على الأستانة فيتغيّر الحال ويتمتعون بالحرّية التامة وترفع عنهم المظالم، ثم إنه بعد ذلك يقدم الروسيون ويقهرون الهند من الإنجليز ويمتلكون آسيا الوسطى ومصر وما جاور تلك البلاد (أيم الله لقد تحالف الجهل مع الطمع).

ويزعم الروس أيضًا أن بمجرّد ادعائهم في أنهّم حُماة الدين الأرثوذوكسي يستميلون قلوب أهالي البلاد البلقانية وأنهم يلتجئون إلى تلك الأمة لتنصرهم في احتياجاتهم الماديّة والأدبيّة، إنّما نرى أن كثيرين من وجهاء الناس في الصرب يجدّون في مقاومة مساعي الروس ومعاكسة دسائسهم، كما أن الموسيو ستانبلوف في البلغار ينتهز الفرص لمضاضدة روسيا. وبالاختصار نقول بأن كيفما سعت روسيا ومهما فعلت وجدّت واجتهدت لضّم الصرب والبلغار إلى أملاكها فلا يجديها ذلك نفعًا وستجد أنّ فيما بين مطامعها في البلاد ونجاح مساعيها جبال

عالية يصعب مرقاها إذ إنّ الحزب المضاضد لها في البلقان هو أقوى نفوذًا وأكثر عددًا من حزبها، ولربما لا تنحلّ هذه المسألة والمشكلات إلاّ في ميدان القتال وذلك في كلاسيا.

بلاد بلوجستان

قال الأديب المسترن هيزلمون في مقالته: إنّ بلاد بلوجستان قد ترقت ترقيًا عظيمًا في السنين الأخيرة خصوصًا في أيام الحاكم السار ساندمان، وسبب هذا التقدم هو بمجرّد مطاوعة الحكومة بما ترغبه أهالي البلاد ونظرًا لتمتعهم بالحرية التامّة دينيّة كانت أم مدنيّة، والشعب قاطبة يميلون إلى الإنجليز لما بلغهم من المنافع الجمّة التي تحصلوا عليها بواسطتهم؛ ولذلك (يظن المستر هيزلمون) بأنّه إن أضرمت نار الحرب فيما بين إنجلترا وروسيا، فأهل البلوچستان يسعفون الإنجليز إسعافًا مُهما وإنّ مستقبل هذه البلاد جيّدة، فقط يلزم إنشاء خطوط حديدية في الداخل بالأخص من كراشي إلى سيستان في بلاد فارس للمنفعة العموميّة.

* * *

مراسلات

مصر في ١٥ مارس (آذار) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصي)

بلغنا أن الباب العالي قد أرسل إلى الحكومة المصريّة رسالة، يعيّن فيها المال الذي يلزم أن تدفعه إلى حاملي الفرمان، وهو ستة آلاف ليرة، أي نصف المبلغ الذي دفعتهُ عند ورود الفرمان للخديوى السابق.

إنّ سُمو الخديوى في نيته أن يصلح المدرسة الحربيّة في مصر، وأن يجلب إليها بعض الضباط الأوروبيين ليقوّموا فيها التدريس وإجراء النظام.

قرأت في إحدى أعداد الأهرام ما يأتي: «انتخب اثنان من القبرصيين عضوين لمجلس الشورى، فأبطل انتخابهما بناءً على طلب موظف إنجليزي هو من المترشحين للانتخاب وعلى قرار قض إنجليزي كان منه أن وضع غرامة على أسقف سيرين ورئيس أساقفة فيلوتيروس؛ فهاج القبرصيّون المسيحيون لذلك وعظم استياؤهم وعقدوا في ليماسول اجتماعًا حافلاً قرروا فيه الاحتجاج على أعمال الإنجليز وإجراءاتهم الاستبدادية». [فيظهر لنا بأن أصحاب الأهرام يعتقدون بأن قُرّاء جريدتهم يصدقون كل ما يطالعونه بها من الأخبار صحيحة كانت أم غير صحيحة؛ فلذلك لا يرون ضرورة للإتيان ببراهين لإثبات ما يتوهمونه وينشرونه].

قد منع سُمّو الخديوى إعطاء معلومات عمّا يحدث في قصره ولا يؤذن لأي مكاتب جريدة كان أو محرر أن يدخل القصر للاستعلام عن الأخبار ونشرها.

الأستانة في ١٥ آذار

(لمكاتبنا الخصوصي)

أمرت الحضرة الشاهانيّة أن يفتح معرض للخيل في هذه العاصمة وأن تعطى النياشين والشهادات والجوائز لأصحاب الخيول الّتي تفرق غيرها في جودة الأصل وحسن الخلق. وينتظر أن يفتح المعرض المذكور في شهر تموز الآتي وقد صدرت الأوامر بالاستعلام عن عدد الخيل الّتي تصلح للعرض.

إن الاهتمام بتحسين أحوال العسكريّة العثمانية كل يوم في ازدياد والسعي في تجنيد قبائل الأكراد متواصل فقد تم إلى الآن تشكيل خمسة وأربعين آلايا من السواري والمأمول قريبًا إيصال ذلك إلى الستين آلايا والترغيبات جارية بكل نشاط في بقية الولايات من العراق والجزيرة والشام، والآن قد جضر إلى هنا زعماء قبائل بادية الشام وحلب فمنعهم نزلاء الحضرة السلطانية، والمأمول أن يترتب على حضور هؤلاء الأمراء فائدة كبيرة وأن لا يجعلوا الأكراد يسبقونهم في خدمة الوطن فإنه يمكن بسهولة تنظيم أربعين ألف فارس، أي ثمانية آلايا من عرب الشام فقط.

صدر تلغراف أخيراً من مقام الصدر الأعظم إلى جميع الولاة العثمانيين، ما له أنه من المفروض على أهل الإسلام إيفاء أحكام الفروض الدينية والابتعاد عن المحارم وأن الذيّن يراعون هذه الفرائض ينالون النجاة في الدارين، وأما المتقاعدون عنها فيحلّ بهم الجزاء، وإنه لذلك يوصيهم بموجب الإرادة السلطانية أن يجروا التنبيهات والإخطارات الصادرة على عموم مأموري الملكية بأن يوفوا الفروض الدينيّة تمامًا مثل الصلوات في الأوقات الخمس واجتناب المناهي.

قد أحسنت الحضرة السلطانية بمدالية الامتياز على غبطة البطريرك نيوفيتس على طائفة الروم الأرثوذكس، وقد حملها إلى غبطته حضرة سعادلتو أحمد جلال الدين باشا. وكان غبطة البطريرك قد ذهبت إلى المابين الهمْايوني لزيارة حضرة عطو فتلو الحاج علي بك سرقرناء الحضرة السلطانيّة، فلما بلغ ذلك مسامع جلالة

السلطان أرسل ياور إلى غبطة البطريرك المشار إليه أنّه يأذن له بالمثول على الأعتاب السلطانية، فبادر إلى ذلك ونال التلطف والالتفات وأحسنت إليه الحضرة العليّة بعلبة سعوط مرصعة.

بغداد في ٢٠ فبراير (شباط)

(لمكاتبنا الخصوصي)

إني أرسل إليكم برسالة، أخرى التي قد انتشرت خفية كما صار نشر الرسائل الدينية السابقة وموضوعها، كالتي أرسلتها المرّة الأخيرة حث العلماء والشعب على خلع الشاه وقد أقلقت الخواطر بمجرّد توارد هذه الرسائل المثيرة. ولا يخفى أنّ علماء الدين لهم نفوذ عظيم في البلاد الإيرانية بما أن معظم أهالي البلاد هم من المسلمين (من الشيعة) ولا يعلمون قانونًا ولا حكمًا، بل يطيعون ما يأمرهم به العلماء وأهل الدين، وأن الحالة الحاضرة ذات أهميّة عظمى، إذ المظنون أنه سيحصل عن قريب ثورة دموية هائلة وأصل سبب الهيجان الحاضر هو عدم وجود القوانين الشرعّية لتأمن الأهالي على أرواحها وأموالها بواسطتها، وأن تقوم بإجراء العدل والقانون على الرعايا من أيّ ملّة كانوا وليس بأهل الدين والعلماء وما يأمرون به أنباذ الناس ولا بالقهر والظلم والاستبداد.

* * *

أخبار

* وردت إلينا رسائل عديدة من سوريا ولبنان مضمونها، أن الدروز هناك يستعدّون ويتأهّبون لحركة قريبة ولكن إلى الآن لم يرد لنا تثبيت هذا الخبر.

* أنبأنا مكاتبنا في سوريا بأنّه قد ظهر الجراد في إقليم الخرنوب من قضاء الشوف في لبنان، فأصدرت الحكومة الأوامر ببذل العناية واستعمال الوسائل الفعّالة لدفع المضار.

* قرأنا في المقطّم ما يأتي: «زاد عدد ركاب سكة الحديد المصريّة في شهر فبراير هذا العام ١٣٢ ألفًا عما كان عليه في شهر فبراير من العام الماضي، وزاد إيراد سكة الحديد ثمانمائة جنيه عمّا كان عليه في العام الماضي، وذلك دليل قاطع على أنّ رخص الأجرة يزيد الإيراد. فعسى أن تقوى عزيمة مجلس سكة الحديد على إعادة طلبه لترخيص أجرة الركاب بحسب ما طلب قبلاً وأن لا تتأخر الماليّة عن إجابة هذا الطلب، فإنّ أجور سكة الحديد في القطر المصري لم تزل أغلى ممّا هي عليه في كل البلدان».

* قد وصلنا كتاب من مصر وهو في (الرقّ في الإسلام) تأليف أحمد شفيق بك السكرتير الخصوصي لسعادة ناظر الخارجيّة، وترجمه إلى اللغّة العربيّة وحلاه بحواش علميّة وفوائد تاريخيّة وجغرافيّة، حضرة الفاضل أحمد ذكي بك مترجم مجلس النظار. وسنأتي بالكلام عنه في العدد الآتي من ضياء الخافقين، ونختصر بقولنا الآن إنّ هذا الكتاب يحتوي على فوائد شتّي علميّة ودينيّة وتاريخية فنثني على حضرة كاتبه وعلى جناب مترجمه الفاضل الذي أضاف إليه حواشي عديدة ومفيدة، ونرجو أن المصريين لايتأخرون عن الإقدام في اتباع أثر هؤلاء الفضلاء بل يقدموا في الكتابات ونشر الكتب ومباراة أبناء الغرب في العلوم والتقدم.

* قد طالعنا في جريدة « لسان الحال » المنشور الآتي من محل شزير وشميل وشركائهم في ليفربول، وإذ إنه يستوجب التفات تجار الشرق الذيّن لهم علاقات تجاريّة مع هذه البلاد بالأخص الذين في بلاد سوريّا، رأينا لزوم وضعه في جريدتنا وقد استصوبنا المشروع المذكور أدناه كونه يؤول بالخير الدائم على كافة أبناء سوريا ويجديهم نفعًا عظيمًا، ولقد آن أوان الإقدام فيجب على أبناء الشرق خصوصًا أهل سوريا أن يباروا الأمم ويسابقوهم لنيل المجد الرفيع ولا يتّم ذلك فقط بجمع المال بل بواسطة الغيرة الوطنية والاتحاد والمعاونة على الأعمال لتكن الفائدة عامة وليست خصوصية فقط، فإنه بذلك تقوم الأمة فنحث السوريين على اغتنام هذه الفرص ونرجو لهم النجاح في كل آن وكل عمل:

«إنه منذ سنين وقع اختلاف بين أهالي مانشستر وبين إدارة ميناء ليڤربول والسكك الحديدية الموصلة بين مانشستر وليڤربول على مصروف البضائع التي تفرغ هنا ثم تنقل على قطر السكك الحديدية أو الأفْنية الصغيرة إلى مانشستر، فرفض ذوو الأمر من أهل ليڤربول تخفيض الضرائب عن المنقولات وأصروا على إجراء القديم على قدمه، على أنّ أهل مانشستر أضمروا في قلوبهم التخلص مهما كلفهم الأمر من الدراهم، فأخذوا للحال في إشهار مشروع خطير وهو فتح معبر لماء البحر من جانب نهر ليڤربول إلى مدينتهم تسير فيه السفن بقصد الاستغناء عن ليڤربول أصلا فتنقل البواخر إليهم ما يحتاجون إليه وتوسق من عندهم ما كانوا يشحنونه من ميناء ليڤربول بعد تكبد مصاريف النقل في السكك الحديديّة وغيرها، وهكذا تتوفر عليهم عاقبة التأخر في الإصدار والإيراد مع وفر في المصروف وتخليص البضائع من غوائل العطل الناتجة من جراء كثرة التداول، واستأذنوا المجالس فنالوا بغيتهم أخيراً بعد أن صرفوا في المدافعة نحو من مائة وخمسين ألف ليرة، ولما تم الإذن بدأوا في مشروعهم هذا منذ بضع سنين، وينتظر فتح هذا المعبر بعد مدة خمسة عشر شهراً إلى سنة ونصف السنة صالحًا أمينًا للبواخر والكلفة المبذولة في سبيل إنشائه، لا تقصر عن عشرة ملايين ليرة إسترلينية وقع عليها على مدينة مانشستر. ولما كان المعبر المذكور قريب النجاز، فأحد أصحابنا ممن لهم الخبرة التامة في أعمال

الفابورات وعارف حق المعرفة افتقار البلاد السورية إلى مواصلات بخارية بينها وبين أوروبا عمومًا وإنجلترا خصوصًا، رأى تأليف شركة سفن بخارية مساهمة لعمارة أربع أو خمس سفن متوسطة الحجم معتدلة السرعة، تسير بين مانشستر والمواني السورية عمومًا راسلاً على نسق دائم في مدد معلومة، ولا يخفى على ذوي الخبرة ما ينجم عن ذلك من الفائدة وكم يتوفر من المصاريف ذهابًا وإيابًا فضلاً عن عطل المال الملقى على الشطوط فبوجود عمارة مخصوصة في شطوطهم يتمكنون من البيع والشراء على التسليم في أوقات معلومة آمنين شرّ الانتظار، فعرض هذا الصاحب فكره علينا طالبًا منا أن نطلع عليه أبناء الوطن حتى يتقدموا للاكتتاب حالاً والمظنون أنّ مبلغ مائة وعشرين إلى مائة وخمسين ألف ليرة يكون كافيًا في البداية ويخرج أسهمًا بقيمة ٢٠ ـ ١٠ للسهم فإن أمكن نوال اكتتابات لحدّ عشرين ألف ليرة من الوطنيين يتدبر الباقي هنا وهذه القيمة، وإن تكن طفيفة بنفسها نسبة إلى المبلغ المفروض فهي تكون كعربون لنا من السوريين على عضد الشركة وحينئذ تخرج لائحة بهذه الشركة يتعيّن فيها رأس المال والمديرون والأعضاء العاملون وإنّا نؤكد ربحًا للمساهمين يفوق ١٢ إلى ٢٠ بالمائة بحسب الأوقات، ولا شك مع التمادي يزيد هذا الربح فتمد السكك الحديدية المشروع بها في سوريا الآن.

وقد جعلنا هذا العرض مقدمة للائحة الرسمية قاصدين فيه الوقوف على نوايا أبناء الوطن عمومًا وقاطني المواني السورية من أصحاب الأعمال خصوصًا، وعلى الله الاتكال. تحريرًا في ٢٤ من شباط سنة ١٨٩٢».

إعلان

محل كيلبرت وريفنكتن ـ ليمتد سينت چونس هاوس كليركنويل ـ لندن. إننا نعلن لحضرة قُراء جريدة (ضياء الخافقين) بأنّنا نطبع كلّ ما يُراد من الكتب والأوراق في اللغات الشرقية وفي كل لغة في العالم. وأننا نجلب ونرسل إلى أيّ من شاء حروفًا مُصَبّة عربيّة وفارسية وهنديّة وغير اللغات الشرقية وكافة ما يلزم من آلات الطبع وغيره.

وإننا نطبع في محلنا طبع حجر وطبع نقر ونجلّد الكتب وغيرها في كلّ الأنواع ونقوم بما يلزم في كافة أمور الطبع وما أشبه ذلك .

وإن محلنا من المتشارطيّ مع سكك الحديد في كل اللوازم من هذا الباب .

والأسعار متهاودة ، فكلّ من يرغب أن يشرّفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه .

* * *

العددان الرابع والخامس | ضِيَآءُ الْخَافِقَيْنْ | السنه الاولى

Dia - ul - Kharikain
(TEH LIGHHT OF THE TWO HEMISPHERES)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والأخبار الصحيحة
تصدر في مدينة لندن
في كل شهر مرة
الجمعه في ١٥ تموز سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزى في انكلترة:

عن سنة	عن ستة أشهر
١٣ شليناً	٧ شلينات

في الخارج:

١٤ شليناً	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات:	ليرة انكليزية
عن كل صفحة	١٠
عن نصف صفحة	٦

(والاعلانات يصدر ترجمتها في الانكليزي)
يجب أن تُخابر الادارة راساً ام وكلائها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريدة ان كانت بقصد الادراج و لا تُرَدّ لاصحابها أدرجت او لم تدرج. وباسم مدير الجريدة أن كانت تتعلق بالاشغال.
واما التلغرافات فيكون عنوانها «ضياء ـ لندن». Dia, london

فهرســة

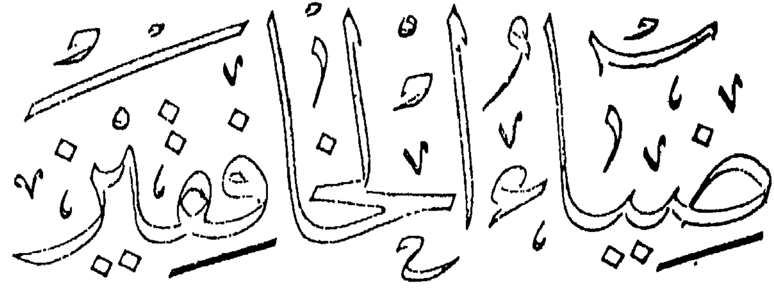
انّ جريدة (ضيآء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر وشبهرد في محل ادارة الجريدة ـ ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت ـ لندن و تُطبَع في مطبعة
كيلبرت و رويفنكتن ـ ليميتد ـ سينت جانس هاوس ـ كليركينويل ـ لندن
GIIIBERT & RIVINGTON, LIMITED, ST. JOHN'S HOUSE, CLERKENWELL, LONDON.

العددان الرابع والخامس

THE

السنة الاولى

Eastern and Western Review.



قيمة العدد الواحد

سنه بنسات

Dia-ul-Khafikain.

(THE LIGHT OF THE TWO HEMISPHERES.)

جريدة في العلوم والفنون والسياسة والاخبار الصحيحة

تصدر في مدينة لندن

في كل شهر مرة

(ايسار وحزيران)

الجمعة في ١٥ تموز سنة ١٨٩٢

الاشتراك

قيمة الاشتراك (خالص اجرة البريد) في القسم العربي والانكليزي

في انكلترة :—

عن سنة	عن ستة اشهر
١٣ شلينا	٧ شلينات

في الخارج :—

١٤ شلينا	٨ شلينات

(تدفع سلفاً)

الاعلانات

	ليرا انكليزية
عن كل صفحة	١٠
" نصف "	٦

(والاعلانات يصير ترجمتها في الانكليزي)

يجب ان تُخابر الادارة راساً ام كلها في الجهات بامر الاعلانات

مكاتبات الجريدة

جميع الرسائل يجب ان تكون خالصة اجرة البريد باسم رئيس تحرير الجريده ان كانت بقصد الادراج ولا تُرَدّ لاصحابها أُدرجت اولم تُدرَج . وباسم مدبر الجريده ان كانت تتعلّق بالاشغال .

واما التلغرافات فيكون عنوانها "ضياء - لندن"

"Dia, London."

فهرسة

ان جريدة (ضياء الخافقين) ينشرها الخواجات اليكسندر و شبهرد في محل ادارة الجريدة - ٢١ و ٢٢ فرنفال ستريت - لندن .

وتطبع في مطابع

جلبرت و رفنكتن - ليميتد - سينت جانس هاوس - كلاركنويل - لندن .

Gilbert & Rivington, Limited, St. John's House, Clerkenwell, London.

الرق فى الإسلام

إن الأباطيل متى اتّسمت في النفوس حال سذاجتها بوسمة العقائد أظلمت العقول وأعشت البصائر. فلا يتميّز في ساحة ظلماتها البراهين الواضحة وقتئذ من الأغاليط الفاضحة . . . والحجة القاطعة عندها ما يمكن به أن تسند أباطيلها التي سكنت إليها وعقدت نزعاتها إلى اكتناه خفيّات الحقائق عليها . . . هذا هو ديدن الإنسان . . . وعلى هذه الوتيرة قد سلك منذ البدء آحاد الناس في مضالّ عقائدها. . . ولا غرابة . . وإنّما العجب أنّ الإنسان يرى من الواجب عليه أن يقيم على عقيدته أدلة مموّهة يجزم بفسادها ويحكم باستحالة منازعها. ويفرض على نفسه أن يغالط خصمه بواهي أقواله دفاعًا عن باطله، ويبهته بأراجيف قد وجد في اختلاقها هضمًا لحقّه وتشويهًا له في أنظار العامة وتنفيراً للنفوس عن الإذعان به والإصغاء إليه.

هذا هو الكردينال (لافيچري) قد التزم على نفسه أن يبهت الديانة المحمدية في استرقاق (الزنوج) بالحيف في أحكامها قائلاً إنّ نصوص هذه الشريعة هي التي تبعث المسلمين على شنائع الاسترقاق وتبيح لهم قبائح النخاسة. وإنّهم يعتقدون إذعانًا لها بأنّ الزنجي ليس من جنس البشر . . . هل كان هذا المتكلّم جاهلاً بالقرآن المجيد وقد تُرجم بجميع اللغات الإفرنجية؟! كلاّ . . . إنّما ساكن المسلمين وعاشر الموحدين في الجزائر وتونس سنين عديدة، بلى . . . فما هذا الهجر. . فريةٌ دفعته إليها تلك الجبلة العجيبة عمداً . . ولمّا كان لشقشقته تأثير في نفوس لا تميّز صحيح الأقوال من فاسدها وإنّما تُذعن لها ثقة بقائلها وجب على المسلمين أن يدحضوا هذه الفرية التي تعمدها الكردنيال على شريعة قامت بالعدل والحق، وأتت بمكارم الأخلاق ودعت إلى معالي الصفات. . .

فألف الفاضل المتفنّن شفيق بك رسالة بديعة بالفرنساوية ذكر فيها أسباب نشأة الاسترقاق بين الأمم ومعاملتهم الأرقّاء جيلاً بعد جيل. وبيّن أنّ الديانة العيسويّة، التي هذا الكردنيال حبرها، ما نصّت على حرمة الرقيّة بل الحواريون قد قرّروها في وصاياهم وأقرّوا بها في رسائلهم وعدّوا إطاعة الأرقاء لمواليهم تمجيداً للمسيح وتعظيمًا لأوامره، وأنّ الأساقفة حينما كان لهم السلطان الأعظم على الآفاق والأنفس قد جدّوا في إباحة الاسترقاق وأقاموا على صحّته حججًا دينيّة وأدلّة طبيعية، وحسبوا الرقيّة من تمام نظام الكون. . . وأنّ الرغبة إلى فكّ الرقاب ما هاجت في نفوس الأمم الإفرنجية إلاّ بعد أن سقطت كلمةُ الأساقفة وتجردّت النهيّة عن وثاقها واستبدت الفطرة بأوامرها. . .

ثم إنّ هذا البارع الحاذق قد أبدع في بيان نزاهة الديانة المحمدية السمحة عن الحيف والجور قائلاً إنّ النفوس قبل ظهور هذه الشريعة الحقّة قد ولعت بالاسترقاق في كافّة أرجاء العالم. وكانت الشعوب والقبائل تحسب الأرقّاء من حاجيّات المعيشة وضروريات الحياة. فلو فاجأتها بما يشقّ عليها لاستنفرت منها وأعرضت عن قبولها وخسرت خيراً كثيراً. فقضت الحكمة أن تكبح برفق شرهها وتقودها إلى فضائل السجايا بعرف. . .

(ستأتي البقية)

* * *

كذبَة التاريخ

إنّ ما يتجشمه المؤرّخ من المصاعب في إيراد الحوادث وضبط أوقاتها وذكر ذوي اليد فيها والأسباب التي دعت إليها والنتائج التي نجمت عنها لما يفوق حد الوصف، حتى إنه قلّما يسلم مؤرخ، مهما بالغ في التدقيق والتنقيب، من معائب وأغلاط بعضها مهم في نفسه غلطه غير متجاوز إلى ما سواه ومنها ما يكون ذا علاقة مع ما جاوره أو ما تعلق عليه من غير أمور فيفسد أكثرها ويحط من قيمها إلى حدّ أنها تصبح في حيز الإغفال لا يعبأ بها لكثرة ما تعاورها من الاختلاف، ومثل هذا الشطط كثير لا يحصى وأكثر ما يكون في كتب الأقدمين الذين لم تكن لديهم حجة يستندون إليها في رواياتهم إلاّ ما جرت به ألسنة المحدثين بالتقليد المتعارف. ومن تطلع إلى كتب التاريخ بعين الناقد رأى أن كل أمة نالت نصيبًا من الأكاذيب التي يأتي بها المؤرخون وما من قوم يفاخر آخر بصدق مؤرخيه، وأما الأسباب الداعية إلى تلك الاختلافات التاريخية فكثيرة، فمنها أن المؤرخ ليجعل لروايته قدمًا راسخة في أذهان سامعيه أو قرائه يذهب إلى ما وراء عالم الإمكان فيأخذ يسرد قصصًا خارقةً الطبيعة لا يمكن حدوثها ولكي يتسنى له ذلك يأتي على ذكر أسماء أماكن وأشخاص تباعد عهدها عن قومه فيأخذ يخبر متشدقًا ومتفيهقًا بما لا يصدقه هو نفسه بادئ بدء، ثم عندما يرى أنّ القوم قد أصاخوا السمع له وعَجبوا من حديثه وتلذذوا بما انطوى عليه، سولت له نفسه الزيادة على ذلك الحديث وتأييده بما يعنّ له من الخرافات والأعجوبات الوهميّة وسامعوه يزدادون عجبًا كلما ازداد كذبًا. ومنها أن المؤرخ يضطر إلى تلقن قصص بالسماع كما سبق عن الأولين واللسان كثير العثرات والذهن - قَبّحه الله قائدًا - ميّال إلى الاختلاق والإدهاش فيأخذ يزيد ويكبّر ويعظم الحوادث إلى حدّ أن رُواتها الأول إذا سمعوها ظنوها أخبارًا جديدة لم

يعرفوها من قبل وإن توسموا فيها بعض ما ذكروه أنفسهم لذاك الراوي حسبوا أن ما زيد عليها إنما هو زبدة الحق لا تتم القصّة إلا به فلم يعرفوه هم من قبل، فيأخذون يتناقلون ويزيدون. ومن أكثر المؤرخين تطاولاً في الزيادة والنقصان المؤرخون الدينيّون ـ والعياذ بالله ـ وهم أكثر المؤرخين إضراراً بالحقيقة وأشدهم تطاولاً عليها وأدعى إلى التيه في فيافي الضلال؛ فقد ظنّوا أن الإله لا يكون إلهًا إلاّ إذا خرجت أعماله عن ناموس هو سَنّة، وأن القدّيس لا يكون رجلاً بارًا إلاّ إذا فتح عيني الأعمى وطهّر الأبرص وأحسن الخياطة وأقام الموتى، وأن رجل الله لا يكون محببا لديه تعالى إلاّ إذا دخل جب الأسود وخرج سالمًا معافى، وأن القوي بإذن الله لا يكون ذا عظمة إلاّ إذا قتل المئات بسلاح لم يستعمل من قبل، وأن من رضي الله عن أعماله لا يكون كبيراً في أعين الناس إلاّ إذا اشتدّ صوته إلى حدّ دويّ الرّعد أو أن يعبر الأنهار على جبة منسوجة أو يطير في الهواء في مركبة تجرها أفراس ناريّة وأن من كان من الآلهة لا يسوخ له أن يكون إلهًا إلاّ إذا كان ذا شكل غريب كأن يكون نصفه سمكة أو ثوراً أو تيسًا أو أسداً والنصف الآخر إنسانًا، ومثل هذا كثير من ضروب الاختلاقات الصبيانية والأفكار القديمة التي تضحك الثكلى، ونحن دائبون في البحث فيها وتطبيقها على مقتضى الناموس الطبيعي، ونعم التطبيق هو.

وإذا نظرنا الآن إلى المحدثات المطوّلة في فن التاريخ وبحثنا في ما يؤاخذون به المؤرخين الأقدمين رأينا أنّ كل أمة من الأمم كانت ذات يد قوية في اختلاق الحوادث التخيلية فاليوناني والرومي والشرقي والغربي كلهم واحد عند البحث وإن يكن كل منهم ذهب في قصصه إلى ما لم يذهب إليه الآخر وتصوّر العظم في صور غير التي تخطر في بال الآخر أم تصغر في عينه، فما قول مطالعي التاريخ في رواية بليني عند كلامه عن التنانين التي كانت مرصودة على جنائن الهسبريد، تذب عنها وتدفع الأعداء عن اقتحامها بنفثات من نار متلهبة تخرج من أفواهها كأنها الأتن الموقدة فإذا تباعدت المسافة لديها طارت محلقة بالجوّ وانقضت على فريستها. وقال عنها آخرون إنهّا إذا رضيت عن ملك تحولت ذهبا بين يديه أو كشفت له عن مناجمه وهلم جرّا، ولا قيد للسان الفصيح وكذلك قل عن بروسوس المؤرخ الأرمني

الشهير الذي يستند المحدثون إلى أقواله كأنها صادقة . فأين الصدق من تلك الأشخاص اليونانية التي تدخل بابل عابرة إليها من البحر ماخرة فيه وهي أشكال نصفها الواحد غير نصفها الآخر؟ وماذا عسى ومأى في أعمارهم وقد ملك كل منهم ألوفا من السنين؟ وماذا يري الطلاب في رواية التوراة عن موسى عند رجوعه باللوحين وخاطب قومًا لا يقلّ عددهم عن ألوف الألوف وكلهّم سمعوه وخشعوا لما قاله مرتعدين خوفًا أو في رواية شمشون وقتله المئات بفك الحمار وتهديمه الهيكل بقوة ذراعيه ، إلاّ أن قوة شعره أربت على قوة جسمه كلّه؟ وما قول المحققين في روايات العرب كالأصمعي وابن بطوطة وغيرهما عن مدينة النحاس وجزائر الوقواق وطير الرخ وبيضه؟ وما قول المنصفين في عالم من علماء هذا القرن قد نتجت له قريحته ومعارفه أن يكيل جهنم فذكر قياسها في قاموس عربي له مفصلاً طولها وعرضها وعمقها غير تارك قرنة منها؟ يعلم الله لولا ضيق المكان والإملال لأمكن سرد ألوف من الروايات التي يستحيل حدوثها .

فلا يفخرن أحد بمؤرخيه لأنا مع ما نحن عليه من غزارة المادة في الحوادث المتأخرة وكثرة المنتقدين الواقفين بالمرصاد لا نزال نرى المتأخرين يملأون الصحف بالحوادث المختلفة ويناقضون بها رواية الآخرين ، كل ذلك ناتج عن الغرض والعصبية والميل المنحرف .

(طالب علم)

* * *

الفيلولوچيا

ليس من العبث محاولة بعض علماء اللغات ردّ الألفاظ المستعملة في كل لغة من اللغات إلى جذور تتفرع منها، فقد تمكنوا بعد العناء في البحث والتنقيب من رد ألفاظ كثيرة إلى أصول قط ما خيّل لامرئ أنها تكون فرعًا لأصل مفرد يمكن أن ينشأ عنه عدد عديد من الألفاظ التي تفيد معانيٍ متباعدة في نفسها كثيرة التباين حتى يظن لأول وهلة أن لا علاقة بينها من حيث المعنى واللفظ، فمن كان يظنه أن اللغات الأوروبية مع ما هي عليه من الاختلاف ووجود حروف في بعضها لا توجد في الأخرى ترد بموجب نواميس لفظية إلى لغة لم تكن في حسبان أهل المغرب أنها تكون أم لغتهم؟ بل قد ظنّ كثير منهم أنها لغة بربرية مؤلفة من أصوات لم ينزل أحد بها من قانون، أعني بها لغة الهنود القديمة المعروفة بالسنسكريتية، وقد قال بعض العارفين فيها ممن توغلوا في درسها إنها من أغزر اللغات مادّة وأدقها ترتيبًا فهي تعد أم اللغات الأوروبية البائدة والباقية المعروفة تحت اسم آرية فلم يَدُر قط في خلد أحد قبل معرفة تلك اللغة، إن اللغة اليونانية مع ما هي عليه من الفصاحة اللفظية والأوضاع الإفرادية الدقيقة، تكون مشتقة منها خلافًا لما قال فيها أحد آباء الكنيسة الرومانية إنها لو قرئت (أي اليونانية) معكوسة، أي برد عجز الكلمة على صدرها لجاءت بنفس الألفاظ العبرانية، ومن الغريب أنه لم يعالج هذه الفعلة هو نفسه ليرى في صحتها بل استند في رأيه إلى الزعم أن اللغة العبرانية هى أمّ اللغات؛ لأن التوراة نزلت بها ولما كانت العبرانية تكتب من اليمين إلى اليسار واليونانية من اليسار إلى اليمين وجب - في زعمه - أن تكون اليونانية معكوس العبرانية.

ولما توصّل علماء اللغة إلى هذا الحد، أي تفكيك المفردات في اللغات الأوروبية وإشراك جذورها بجذور اللغة السنسكريتية، ونجحوا في كل لفظة عالجوها تقريبًا مع

مرعاة الشرائط المسنونة التي يجب الاستناد إليها عند هذا التحليل، تطرقوا منها إلى البحث في غير لغات، لعلَّ البحث يوصلهم إلى رابط بين عموم العائلات الأربع والتوحيد بينها، فوقف قوم منهم حياته على التجوال في أكناف الأرض بين قوم اختلفت عندهم هيئات المدنية والعمران، يدرس لغاتهم ويقابل بينها في كل قسم من البلاد دخله، وأخذ آخرون بدرس اللغات السامية فأحيوا ما اندرس منها وألفوا فيها الكتب وأقاموا الفحص في أصولها وفروعها وقرّبوا بين مفرداتها ومركباتها حتى استهلكوا دقائقها ووقفوا على حقائقها ولم ينظروا في فرع واحد منها بل بحثوا فيها عامة، فأحيوا العربية والعبرانية والسريانية والآشورية، ولا يزالون دائبين في معالجة الآرمية والحميرية وغيرهما، كل ذلك حبا بالحقائق علها تظهر، وما من أحد ينكر على الأوروپيين مبدأ السعي فهم عرفوا فائدة هذا البحث وما نتج وينتج عنه من المنفعة العامة؛ لأنه يكشف عن حقيقة المعاني الموضوعة لها مفردات كل لغة؛ إذ يمكن ـ والحالة هذه ـ تجريد كل لفظة من مزيداتها وعرضها على كل لغة فحيثما وجدت أصلا كان هناك مفادها وضعا وما صارت إليه بعدئذ إنما هو توسع فيها وتحويل عن مفاد الجذر. ومن فوائد هذا البحث التعريف عما إذا كان الإنسان من أصل واحد مبدؤه آدم اليهودي كما قالت التوراة، أم هو من أصول متفرقة تفرق الأجيال كما قال بعض علماء الأمريكان الذين قد ظنوا أن في نسبة البشر إلى أب واحد ما يعود على البيض بالخزي؛ إذ يكون الزنجي الأسود أخًا لهم.

خلاصة القول إن البحث في اللغات كثير الفائدة جليل العائدة، حتى إن قومًا ممن تفرغوا له أخذوا في درس لغة الحيوان وقيد الأصوات التي يأتي بها إبّان الشبع والجوع والعطش والري والخوف والانبساط وغير ذلك من الأحوال التي تنتابه في أطوار حياته كل ذلك أمل الوقوف على حقيقة معاني تلك الأصوات وهل هي منطوق بها عفوا من غير معنى أم هي معنوية في ذاتها كل لفظ منها يشير إلى معنى يقتضيه المقام ثم مقابلة تلك الألفاظ مع الألفاظ البشرية، فقد ورد في إحدى الصحف الفرنسية أن أحدهم أخذ يبحث في لغة الدجاج وقال إنه توصل إلى فهم كثير منها وتمكن من مخاطبة الدجاج وإفهامها مراده وجاء عن رجل أمريكاني أنه

تزوّد بالمصدى (الفونغراف) وقفص من حديد للوقاية وتوجه إلى حيث تسكن القرود لينسخ عنها أصواتها ويقرب فيما بينها ليرى إذا كانت أفرادها موضوعة لمعان تفيد الواحدة غير الأخرى بمجرد اختلاف اللهجة. وقد وضع حديثًا كتاب في لغة القرود ألفته إحدى السيدات وذكرت فيه ما وقفت عليه بالاختبار وسمعت بأذنيها من أفواه جماعة من القرود كانت ربتها عندها، فإن صح ذلك صحّ ذلك القول بمذهب دارون وتوحيد أصل الإنسان والحيوان وكيف كان الأمر، فالبحث في مفردات اللغة من أجلّ الأبحاث وأدقها ويقتضي له شرائط وقوانين يستند إليها وإلاّ فسدت غايته وما يتوصّل إليه كان مبنيًا على الظواهر غير متجاوز إلى ما وراء ما ترمقه العين ويتبادر إلى الذهن من تقارب الأصوات والألفاظ، وهذه حال أفيد منها الإغضاء عنها فالبحث في اللغات الآرية وحدها أو السامية وحدها واجب عليه اتباع سنن غير التي يتبعها فيما لو شاء التقريب بين الآرية والسامية مثلاً وردّ كلمات سامية إلى أصول آرية وبالعكس ويجب النظر في نفس تلك الألفاظ والحروف المزادة عليها لأن من الكلام ما ينقل برمته من لغة إلى أخرى مع بعض تغيير لا يتعدى حروف الزيادة، وهذا غير خطير في نفسه ويمكن الوقوف عليه لأول وهلة وليس هو على شيء مما يتعلق بحقيقة علم اللغة المعروف بالفيلولوچيا، ومثل هذا كثير الوقوع بين عموم اللغات قلّما تخلو لغة منه وأكثر ما يكون في الألفاظ الوضعية لمسميات محدثة أو مختصة بلغة دون أخرى أو لإفادات وضعية كالألفاظ العملية التي استعملت في أحدث اللغات أولا فنقلت عنها برمتها، أما الأشياء الصحيحة التي يجب النظر إليها في الفيلولوچيات فهي البحث عن جذور تلك المفردات أولا، أي تجريد اللفظ من كل حرف زائد وكلما يمكن الاستغناء عنه والنظر بعدئذ هل الجذر موجود في لغة أخرى لفظًا؟، ومعنى هذا هو الأهم. ومن الأمور التي يجب مراعاتها أمر جدير بالأهمية وهو عند الوقوف على جذر مشترك يجب النظر في تخصيصه والبحث في تخصيصه بلغة دون أخرى ولمعرفة ذلك يقتضي التعمق في مباني كل لغة حتى يمكن الوصول إلى رأي باتّ في هذه القضايا. ولا بدّ لهذا العلم أن يكون يومًا ما ذا أمر مهم وشأن خطير في محافل العلم لما فيه من

الكف عن أسرار كثيرة بخل التاريخ بها. والاشتراك فيما بين الجذور قد يكون بين العائلات كما يكون بين أفراد كل عائلة فواجب الاعتناء بفصل كل عائلة من هذه العائلات على حدة وتعيين اللغات التي تختص بكل واحدة منها. في الأمر عقبة أخرى ذات شأن يراها من تتبع درس هذا العلم؛ لأن من اللغات ما تشبه الواحدة الأخرى بكثير من ألفاظ حتى أن كثيرين ظنّوا في هذه المشابهة وجود ما يدّل على اشتقاق الواحدة من الأخرى ومن ثم جعل الاثنتين من عائلة واحدة كما قد يمكن ذلك في لغة القبائيل مثلاً، وهم قوم مقيمون في جزائر الغرب على مقربة من تونس ولغتهم تحتوي على كثير من الألفاظ العربية والفرنسية لمخالطتهم العرب مالكي تلك المنطقة أولا والفرنسيين المتولين عليها حالاً، ولهم ألفاظ أخرى مختصة بلغتهم الأصلية لا ترد إلى أصل عربي أو فرنسي، فهذه اللغة وإن تكن قد حوت حالاً كثيراً من الألفاظ العربية والفرنسية فلا تزال عند التقسيم لا تعدّ من العائلة السامية أو الآرية، وإلى هذا ذهب رينان وغيره. ولا عبرة في هذا التشابه إنما ينظر إلى القواعد التي تقوم عليها اللغة والضوابط المقيدة بها، ومجمل الكلام أن هذا البحث طويل لا يستوفى إلا بالمطولات العديدة وحسبنا بالإشارة إليه إيضاحًا ودلالة.

(أحد أبناء الشرق).

* * *

الحجّة البالغة

[قد وردت إلينا هذه الرسالة من بغداد بأنها قد وزعت في بلاد فارس خفية كما صار توزيع الرسائل السابقة].

بسم الله الرحمن الرحيم

حُماة الدين، وقادة المؤمنين، حزب الله في العالم، وجنوده الغالبة على الأمم. نصر الله بهم الإسلام، وخذل بعزائمهم أعداءه الطغام، آمين.

كلّت البصائر ووقفت المشاعر، وشخصت الأبصار، وبلغت القلوب الحناجر، ها أنَّ بليةً شوهاء قد حامت حول الإسلام وأحاطت به من جميع جوانبه، وكادت (لولا عون الله تعالى) أن تطمس شعائره وتمحق معالمه.

الشاه في تقلبات جنونه قد جلب على الديانة المحمدية وأهلها أنواع المصائب وأصناف الرزايا، وفتح عليها هوسًا منه وعتها أبواب المهالك والبلايا، ومهّدت زندقة وزيره سبلها، وأزاحت العوائق التي كانت تدافعها في سيرها (وا محمداه).

قد غدا الإسلام بين ثورات الجنون ونزغات الزندقة في خطر عظيم.

أين حملة القرآن؟ أين القائمون بإعلاء كلمة الله؟ وأين الذين لا يخافون في الله لومة لائم ولا يخشون الجبابرة في الحق والسيف قائم؟

إن الدولة الإفرنجية في اغتصابها البلاد يزاحم بعضها بعضًا ويدافع كل منها الأخرى. والقوى غالبًا متكافئة، وليس لدولة أن تهجم على قطعة من قطعات الأرض إلاّ بحجّة تقيم لها عند سائر الدول حقًا على استملاكها.

ولذا تكدح هذه الدول آناء الليل وأطراف النهار في إبداع الوسائل التي تسوّغ لها أن تسبق في مضمار فتوحاتها وتدحض بها حجج أكفائها في مباراتها.

كل منها تعرض نفسها على الحكومات الشرقية كيداً منها ومكراً، هذه تقدّم لها دنانيرها ديناً، وهذه تلتزم مكوسها وضرائبها على ذمتها نقداً، وتلك تشتري منها حقوق العباد في متاجرهم سلفاً، والأخرى تعهد أن تستخرج لها المعادن وتنشئ الجواد والمسالك وهلم جرا.

هذه كلها خدع، وإنما الغرض منها أن تُثبت لنفسها حق استملاكها. وعلى هذه الوتيرة قد جرت سنة الإفرنج في اغتصاب جزائر الغرب وتونس والهند وبلاد ما وراء النهر ومصر وسائر ممالك المسلمين.

وكانت الأقطار الإيرانية في أمن من عراقيل هذه الغوائل إلى أن بدا سلطان الجنون والزندقة، ففتح عليها أبواب المحن والمصائب وجلب الأخطار على الإسلام وحوزته من كل جانب.

اتّفق جنون الشاه وزندقة وزيره على بيع حقوق المسلمين وأملاك المؤمنين مجازفة، فاغتنمت الأمم الإفرنجية هذه الفرصة لاستحصال الوسائل التي تمكّنها من بثّ سلطانها في أرجاء البلاد، وكانت الأمة الإنجليزية في مقدمتها.

ولما أرغم العلماء أنوف الزنادقة المتجبّرة، وكفّوا بقوّة الحق يد الجور عن التطاول على أموال المسلمين واغتصابها وزالت غائلة التنباك، جاش الشاه واختبط فالتزم للشركة الإنجليزية على نفسه (غرامة لجنونه وجريمة لزندقة وزيره) خمسمائة ألف ليرة قبل أن يطالبها بفسخ العقود التي عقدتها مع الشركة الفرنسية لبيع التنباك في البلاد العثمانية، وفتح بسفهه هذا على البلاد الإيرانية أبواب غرامات لا يمكن لأغنى الدول أن تقوم بها (كغرامة القرعة وغرامة البانك وغرامة المعادن وغرامة السكك والجواد وغرامة سائر العقود الباطلة التي عقدها مع الإفرنج وهم يطالبونه بها وهو يعجز عن إنفاذها فيضطر جريًا على سنّته السيئة التي سنّها بجنونه أن يقبل غرامتها).

ثم زاد شرا على شره (نستجير بالله) وترك المكوس (الجمرك) وهو في سكرته للدولة الإنجليزية إلى أربعين سنة عوضًا عن الغرامة التي التزمها على نفسه.

ها هي الأخطار الهائلة التي كنّا نحذّر منها قبلا، ولقد جلبها على الإسلام أدلاّء الكفر سفها وعمدا.

إن الدولة الإنجليزية قد أنشبت ـ بهذه المعاهدة الجديدة ـ أظفارها في سواحل البحر وإنالة الفارس وبلاد الأهواز، وستُلزم الشاه بعد آونة بغرامة باهظة عن عقود باطلة أخرى يتعذر قيام المسلمين بها وتجبره أن يترك لها جباية تلك الأقطار وضرائبها عوضًا عنها فتستملكها بلا جدال كما فعلت بالهند من قبل.

وإن روسيا قد حنقت من إعطاء المكوس للإنجليز مجازفة وثارت، وهي الآن تقيم الحجة على الشاه في فعاله وتطالبه بحقوق سبقت وعهود تجددّت، وتبتغي ببطشها أن تكون حصّتها أجزل وأوفى؛ لأنها أشدّ وأقوى وأمامها الخراسان والأذربيجان والمازندران.

هذه هي الأسباب التي قد عجّلت بالبلاد الإيرانية وأغرت الدول على مقاسمتها.

هذه هي الدواهي التي قد جلبها الجنون والزندقة على الإسلام (وا محمداه).

كيف بنا (نحن المسلمين) إذا نظرنا بأعيننا، أنّ أراذل الإفرنج تهتك أعراضنا وتنتهب أموالنا وتغتصب حقوقنا تُهين ديننا وتزدري بشريعتنا ـ كل هذا واقع لا محالة إن لم تدفع حُماة الدين سريعًا هذه الداهية التي قد أحدقت بحوزة الإسلام. ولم تنزع البلاد بقوّة الشرع من براثن الجنون ومخالب الزندقة.

ماذا تجيب قادة الأمة أمام الله تعالى عن العباد والبلاد إذا وقع الأمر المرّ (أستجير بالله) وقد كان التدارك ممكنا من قبل، وأيّ عذر لعلماء الملّة إذا تقاعسوا عن صيانة الدين عن هذه الأخطار الهائلة، وحاجّهم العامة يوم القيامة وقدّمت حسن امتثالها ودوام طاعتها حجّة عليهم؟!

هل لنا الشريعة فريضة أعظم من حفظ حوزة الإسلام؟! أليس العلماء أحقّ بهذه الفريضة من عامّة الناس؟!

هذا هو الوقت ـ وليس بعده إلاّ اللوم في الدنيا والسخط في العقبى ـ هذه المقاولات التي ألقت البلاد في المهالك في عقود شخصية تنحل بزوال القائم بها ـ فإذا زال الشاه عن كرسي الملك سقطت هذه الحقوق الباطلة كلّها ـ وإذًا كل دولة من الدول الإفرنجية التي لا حظ لها في هذه الغنيمة أو ترى في اقتسامها حيفًا في سهمها تحاجّ الأخرى بهذه الحجّة، وتكفّها عن اعتدائها حرصًا على منافعها الخاصّة وحفظًا للموازنة العامّة، فتبقى البلاد الإيرانية سالمةً من شرّها بلا قتال ولا جدال.

فعلى العلماء العظام أن يجمعوا أمرهم على خلع هٰذا (الحارية) صيانة لحوزة الإسلام وحفظا لحقوق الأنام (ولا علاج سوى الخلع).

ولو لاحظ الإنسان الفظائع التي تكبدتها طبقات الأمة الإيرانية من هذه الحكومة القاسية الحزقى وما جلبت عليها من الهلاك والدمار، وأمعن النظر في العساكر وسوء أحوالها وأن كلا منها يجهد نفسه في الأعمال الشاقّة طول يومه لأن ينال كسرةً لسدّ رمقه، وتأمّل اضطراب أحوال الأمراء وشدّة قلقهم في حياتهم خوفًا من استلاب أموالهم وخشية من إراقة دمائهم، ثم نظر إلى نفوذ كلمة العلماء في النفوس كافة وانقياد العامّة لهم جميعا لحكم بأن خلع الشاه عن كرسيّ جنونه أسهل من خلع النعال.

إن البواعث الدينية قد قضت، وإن الدواعي الدنيوية قد حتمت، وإن النفوس قد هاجت من مضض الجور ومرارة الضنك واستعدّت، فإذا صدع أحبار الأمّة بالحق لخَلَعه الناس ولا يناطح فيه عنزان ولا تراق في نزعه عن الملك محجمة دم.

ولربما يحسب الجاهل أنّ الخلع وإن كان سهلاً لكنّه يوجب الفوضى ويقضي بالهرج والمرج (لا ولا) إن الإيرانيين لا يعصون للعلماء أمرًا خصوصًا لو علموا أن الغرض حفظ حوزة الإسلام وصيانة بلاد المسلمين عن أطماع الأجانب.

وفي كل بلد طائفة من العلماء قد اتّخذهم الناس ملاذاً في الدين والدنيا، فإذا عزم أحبار العتبات المقدسة (سيّد الطائفة وشيخ العصابة وفقيه القوم) على إنقاذ الإسلام من شرّ جنون الشاه وزندقة وزيره، فليعلموا علماء الأقطار والمتديّنين من أمراء البلاد حتى يبلّغوا العامّة أوامرهم السامية وأحكامهم الإلهية. ويعلم كل أن الإسلام وحوزته في خطر عظيم ولا يمكن رفع الخطر إلاّ بخلع الشاه وتبديل هذه الحكومة القاسية المارقة بدولة عادلة شرعية، وبعد هذا فليأمروا قُوّاد الجيوش وأمراء العساكر أن يختاروا للملك من أبناء الشاه وإخوته عفيفاً ديّناً مقداماً يرضى به رؤساء الدين ولا تنفر منه قلوب المؤمنين، ويحلف في محضر علماءِ طهران على مشهد من الناس أن لا يميل إذا تولى الملك عن صراط الحق في أحكامه، ولا يحيد عن سبيل الشرع في الجبايات والجنايات وما يتعلق بأحوال الرعية ومعاملاتها، وأن لا يتصرف في بيت المال (أعني الخزانة) إلا بما حكم الله به في كتابه وبيّنه أئمة الدين ومضى عليه أحبارُ الأمة، وأن لا يعقد أمراً ولا يحلّ عقدةً إلا برأي العلماء العاملين ومشورة العارفين بالسياسة الإلهية من أفاضل الأمة وأبرارها - حتى يكون (وهو على كرسي الملك) خادماً للشريعة المحمدية ومنفّذاً لأحكامها، فلو صدر الحكم من الأحبار العظام بخلع الشاه على هذا النمط المحكم وبهذه الطريقة السديدة لوقع الخلع لا محالة بلا قلق ولا اختلال، وأمنت البلاد من شرّ الأجانب وصارت حوزة الدين حريزة وكلمة الإسلام عزيزة، وخلص الناس من إجحاف المارقين واعتساف الضالين، وبدت طليعة دولة محمد وآله (عليهم الصلاة والسلام) على دعامة القسط والعدل.

ولئن فرطوا في هذه الفريضة وتراخوا عن خلعه وفاتتهم هذه الفرصة لوقع الأمر وحلّت الداهية وتبددت حوزة الإسلام شذر مذر، وليس يومئذ المفر (هذا هو الحق اليقين) لقد أغار الكفر والغواية على محتد الرشد والهداية، إما الحميّة وإما الدنيّة، وإنما الفوز بقوّة الإيمان والخيبة في ضعف الجنان، والقنوط من عون الملك الديّان، ونحن نجل العلماء الربّانيين على هذه الوصمة.

هذه حجّتنا عند الله على الناس إذا حلّت القارعة وانقضّت الداهية وظهر الكفر على الإسلام وزاغت عن الحق قلوب الأنام .

هذه حجّة للذين لا يخشون في الحق لومة اللائمين وفرية المارقين على الذين يقعدون عن أمر الله ولا يذبّون عن دينه القيّم وهم قادرون .

حجّة قائمة لا يأتي عليها مرّ الدهور ، وبيّنة ثابتة لا يطمسها كرّ العصور ، (ولقد أنذرنا فهل من مدكّر) هذا هو البلاغ المبين .

والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين .

* كـ هـ ف * ق س ط *[١]

* * *

---

(١) إن التوقيع كهف ـ قسط ، يساوي الرقم ٣٠٧ في الحساب الأبجدي ، كما أنّ جمال الدين الحسيني يساوي ٣٠٧ . وهذا نوع من الاستعارة . . . خسرو شاهي .

لغة الجنّة

ما من أمة نسبت إليها لغة إلاّ تباهت بأن تلك اللغة إنما هي اللغة التوقيفية التي جرى الحديث بها منذ عهد خلق العالم، وكلّهم موقن بصدق دعواه يسندها إلى حجج يعدها راهنة وهي أضعف من خيط العنكبوت. ولما كان في زعمهم هذا جواز استخراج النهاية من البلادة حسب كل منهم أن لغته إنمَا هي اللغة التي يعوّل عليها في الجنة وكلّ يضطر إلى النطق بها وما سواه من اللغات يكون فضلة لا يُنظر إليها ولا يعبأ بها وكل فتاة بأبيها معجبة.

ذكر كترمر: يزعم اليهود أن اللغات كلها مشتقة من العبرانية بدعوى ما جاء في سفر التكوين من أن لغة سكان الأرض كانت لغة واحدة وهاته اللغة الواحدة هي العبرانية، مؤيدين قولهم هذا وبطريقة غايتها ردّ حروف الهجاء إلى قيمتها أعداداً وإبدال كلمة من كلمة حتى يتم لهم غرضهم، وهذا كما يرى تطاول غير مقبول وقد جاراهم كثيرون في هذا الرأي، فمنهم من قال إنّ اليونانية مبدؤها العبرانية بل هي نفس العبرانية بدعوى أنه لما كانت العبرانية تكتب من اليمين إلى اليسار واليونانية عكس ذلك، فإذا قُرئت اليونانية مقلوبة عكسا لطردٍ جاءت بنفس الألفاظ العبرانية.

وقد نهج الأسوجيون هذا النهج في أصل اللغة إذ قال أحد كتبتهم في كلامه عن لغة الجنة إن الله خاطب آدم باللغة الأسوجية فأجابه آدم بالدنمركية، أما الحيّة لما طغت حواء فكان خطابها لها بالفرنسية، وقس على ذلك مظنة الفُرس أن لغات الجنّة كانت ثلاثًا عند سقوط آدم، فالحيّة خاطبت حواء بالعَربية وكانت الفارسية المتداولة بين آدم وحواء، أما الملك جبرائيل فكانت لغته التركية. وقال صاحب كتاب العالم الأولي إن اللغة البسكيّة كانت لغة آدم.

أما اللغة العربية فقد كثرت الشحناء بين علمائها واختلفت آراؤهم في تحديد اللغة عمومًا هل توقيفية هي أم اصطلاحية، ولكلّ من هذين المبدأين أنصار يعززون آراءهم بادعاءات كثيرة، غير أن بعض القائلين بالتوقيف وهم النفر القليل يدعون بأسبقية العربية ولا يسعنا الآن ذكر قول كل فريق، إنما نؤدي رأي القائلين بالأسبقية والأفضلية إذ هو مدار البحث الآن فقد روي عن ابن عبّاس أن آدم كانت لغته في الجنّة العربية وقال عبد الملك بن حبيب كان اللسان الأول الذي نزل به آدم من الجنّة عربيا إلى أن بَعُد العهد وطال فَحُرف وصار سريانيا وكان اللسان السرياني لسان جميع من وجد في سفينة نوح إلاّ رجلاً واحداً يقال له جُرهُم فكان لسانه اللسان العربي الأول، وقال السيد محمد صديق حسن خان مخالفًا رأى القائلين بأولية اللغة العربية، إنه يؤكد أفضليتها على اللغات لأن القرآن نزل بها وسينطق بهذه اللغة الشريفة أهل الجنة، وقد روى ابن عساكر في تاريخه وأبو أحمد الغطريف في جزئه عن عمر بن الخطاب أنه قال يارسول الله مالك أفصحنا ولم تخرج من بين أظهرنا؟! قال: «كانت لغة إسماعيل قد درست فجاء بها إليَّ جبريل عليه السلام فحفظنيها فحفظتها»، أما إسماعيل هذا فهو على قول البيهقي عن أبي عمرو بن العلاء جدّ العرب الأحمير وبقايا جُرهم. غير أن هذه النسبة غير صحيحة فقد جاء في البلغة أن العرب العاربة كانوا قبل إسماعيل ومنهم عاد وثمود وطسم وجديس وأميم وجُرهم وغيرهم.

هذا بعض ما وقفت عليه من هذا القبيل أورده فكاهة للمطالِع، يستَشِفُّ منها سرعة خاطر الأول في قطع آرائهم ومبادئهم.

(طالب علم)

* * *

ملخص تاريخ القرن التاسع عشر

(تابع لما قبل)

يستهلّ هذا الزمن من التاريخ الذي نحن في سياق حوادثه الآن بأعمال ووقائع ذات شأن، تناوبت إنجلترا ولم تكن هذه الدولة دخلت بعد في حرب مع ناپوليون، إنما كان مجرد سياستها تعزيز أعدائه عليه، ومدهم بالمساعدة الأدبية إلاّ أن كل هذا لم يكن ليؤخر ظفر ناپوليون حينئذ؛ إذ كان لا يزال نجم سعده منيراً فتمكن من استمالة بعض محالفي إنجلترا إليه وتحويل مخاصمتهم إياه إليها. وحدث في خلال هذه المدة أن اللورد چرنفل خلف بت في منصب الوزارة الخارجية فكان رجلاً حُنُكا في الأمور نقاداً لها فعمد إلى تعزيز القوة العسكرية، فنجح بعد الجهد وأصبحت إنجلترا وجنودها تبلغ نصف مليون عدا، إلاّ أنه بينما كان يحسن الإدارة الداخلية دلّت اتصالاته مع بقية الدول على ضعف فيه إذ قد رفض عن روسيا مبلغ ستة ملايين ليرة فأحنقها ذلك وانفصلت عن موادة إنجلترا، وقُفي ذلك بأن البعثة التي أرسلت جنوبي أمريكا في طلب الفتح والمكسب عادت خاسئة خاسرة في موقعتين كبيرتين؛ فنتج عن ذلك أن اللورد غرنفل خلع عن منصبه وذلك أثناء قبول المتمذهبين بالكثلكة الرومانية في مصاف الجندية البحرية والبرية وخلفه في مقامه دوق بورتلند، وضمّ إليه آخرون ممن يحذون حذوه وخالفوا في سياستهم مبادئ من سبق بتقربهم إلى دول أوروپا فأرسلت نجدة إلى مساعدة الروس والبروسيين في بومرانيا على الفرنسيين. إلاّ أن تلك النجدة لم تتجاوز شواطئ البلطيك إلاّ والروس والبروسيان قد تمزقوا كل ممزّق.

أما ناپوليون فكان جل مقصده تدويخ إنجلترا وإعدامها إلاّ أنه بعد أن رأى ما حلّ به في موقعة ترافلغار عمد إلى إبادة تجارتها. وفي ١٨٠٦ قررّت معاهدة برلين منع

الدول البرية عامة عن متاجرة إنجلترا والتعامل بسلعها، فكان من منطوق تلك المعاهدة ثمانية بنود تلخص بما يأتي:

أولاً: تعتبر الجُزر البريطانية جُزراً منفصلة لا علاقة لها بأي دولة من دول أوروبا. ثانيًا: تمنع كل مواصلة شخصية كانت أم كتابية بين إنجلترا والدول الأخرى وواجب حجز كل تحرير مرسل إلى بريطانيا أو مكتوب باللغة الإنجليزية. ثالثًا: يلقى القبض على كل بريطاني وجد في أي مكان تقيم فيه الجنود الفرنسية ومقامه مقام أسير حرب. رابعًا: تعتبر السلع والبضائع الإنجليزية حلالاً طيبًا ومشاعًا لمن تمكن من الاستيلاء عليها. خامسًا: يمنع الاتجار بالسلع الإنكليزية حتمًا. سادسًا: إن نصف الأمتعة الإنكليزية المقبوض عليها هكذا تحفظ على حدة لتدفع إلى أي من الفرنسيين أم محالفيهم فقد مالاً بحجز الإنجليز عليه. سابعًا: لا يسمح للمراكب الواردة من إنجلترا أو من مستعمراتها أن تدخل المواني الأوروبية للقسم البرّي. ثامنًا: أي مركب ورد من إحدى المواني المذكورة وأنكر ربّانه ذلك حجز على ذلك المركب وصار ملكًا للدولة الحاجزة.

فمن هنا اتضح جليّا مراد نابوليون فقابله الإنكليز بأمر صدر في سابع كانون الثاني ١٨٠٧ مآله تجويز الحجز على كل مركب ذاهب أو آت من المواني التي حظر على المراكب الإنجليزية دخولها، ثم قفّوا ذلك بأن أجازوا الحجز على كل مركب ذاهب إلى إحدى المواني الفرنسية أو التي تحت حماية فرنسا ما لم يكن مصدر ذاك المركب من مينا إنجليزية، فأجاب نابوليون على هذا بالأمر الصادر من ميلان في سابع عشر كانون الأول ١٨٠٧ مؤداه أن كل المراكب التي تمكنت إنجلترا من القبض عليها للبحث فيها والمراكب التي دفعت جزية للحكومة الإنجليزية عدّت مخالفة وعدوة وكل مركب ذاهب إلى المواني الإنجليزية أو الأماكن التي احتلتها الجيوش الإنجليزية أو صادر من تلك المواني ساغ ضرب الحجز عليه وكان ملكًا حلالاً لمن قبض عليه، على أن هذه الشرائع له تطلع مدتها إذا قد رأى نابوليون أن ضرب رسم على البضائع الإنجليزية يعود عليه بكسب المال فبينما كان يشدد النكير على الأخذ والرد مع إنجلترا أخرج تذاكر يسمح فيها بالاتجار بالسلع الإنجليزية على دفع رسم

مقابلة ذلك، ولما رأت إنجلترا ذلك، عمدت إلى نفس الرأي حتى لم يعد عاملاً غير حب المال والسعي وراءه.

وكانت بروسيا إذ ذاك في أسوأ حال بعد موقعتي جينا وارستدت في تشرين أول ١٠٨٦ وأصبحت أشد أماكنها تحصنًا في يد الفرنسيين فذهب الملك وليم إلى شرقي بروسيا وانضم إلى القوة الروسية المعهود في قيادتها إلى الجنرال بننسن وتواطآ على منازلة ناپوليون فكانت موقعة هائلة قتل فيها نحو ثلاثين ألفًا من الجنود الفرنسية واندكت قوتهم ولو تبع القسم المتحالف أثرهم لأهلكهم جميعًا، إلاّ أن الحاجة إلى الذخيرة ألجأتهم إلى الكف عن القتال تاركين وراءهم فرصة نصر لا ترد، فلما رأى ناپوليون ما حلّ بجنوده طربت نفسه إلى المسالمة فعرض ذلك على ملك بروسيا، إلاّ أن هذا أجاب بالرفض طالبًا إشراك إمبراطور الروسية في تلك المعاهدة فلم يكن ناپوليون ليرضى بمثل ذلك، فأخذ الفريقان بحشد الجنود وتعزيزها مدة ثلاثة شهور فزحف حينئذ المعسكر الفرنسي على مقيل العدو فنازله وألجأ القائد الروسي بعد إضناك قواه إلى التقهقر إلى ما وراء مقاطعة نيمن (١٤ من حزيران ١٨٠٧) ولما توسّم الروس ضعفهم إزاء الفرنسيين طلب القائد الصلح من بونابرت فاجتمع هذا بالإمبراطور الروسي وعقدت معاهدة تلصيت في ثامن تموز وكان من مؤداها أن روسيا تعترف بملك يوسف ولويس وبونابرت على ناپولي وهولندا ووستفالية، وتعهد ناپوليون بالتدخل بين روسيا وتركيا مصالحًا وكذلك يتدخل الإمبراطور الروسي بين فرنسا وإنجلترا وارتبط بعهد سري أن يكون حليف فرنسا على إنجلترا فيما لو رفضت إنجلترا مسالمة فرنسا، أما بروسيا فباتت تئن تحت خسائرها إذ قد فقدت نحو ثلث أرضها وقضي عليها بأن تدفع خمسمائة مليون فرنك غرامة حربية وأن توصد موانيها في وجه المراكب الإنجليزية وأن ترضى باحتلال الجنود الفرنسية أقوى قلاعها وأحصنها وأن تقوم بجراية ١٥٠ ألف جندي إلى أن تفي قيمة الغرامة، فلما رأت بروسيا ما صارت إليه رضيت به على الرغم منها وعمدت إلى إصلاح داخليتها وسعت وراء كل ما يئول إلى تعزيزها إلى أن أصبحت دولة تضارع أقوى دول أوروپا بجندها وترتيبهم.

وكانت الدانمارك من جملة الدول الأوروپية التي حالفت ناپوليون على تدويخ إنجلترا ووقفت عمارتها البحرية على أوامره إلا أنّ هذا الأمر لم يخفَ عن إنجلترا فشيعت للحال أسطولاً متينًا إلى مياه كوبنهاجن وطلبت إلى ولي عهد تلك الدولة أن يسلّم عمارته إلى إنجلترا وهي تتعهد له بأن تردّها عليه بعد توطّد السلام، فأبى فأوعزت حينئذ إلى قائد بواخرها أن يضرب كوبنهاجن فعمل، وبعد ثلاثة أيام سلمت حكومة الدانمارك عمارتها صاغرة وقيدت إلى إنجلترا فأثار هذا نار الغضب في قلب ناپوليون فطالب إمبراطور روسيا بإنجاز وعده فأخذ هذا أولاً يسعى في التوفيق بين الدولتين إلاّ أنه لما رأى من إنجلترا رغبتها في الوقوف على المعاهدة السرّية التي جرت بينه وبين فرنسا أشهر الحرب عليها في أوائل تشرين الثاني.

ووقع اختلاف بين إنجلترا وتركيا ومصر في أوائل عام ١٨٠٧ كانت عاقبته وخيمة على إنجلترا وكانت الحرب قد اشتهرت بين تركيا وروسيا فأخذ الچنرال سبستياني يسعى لدى الباب العالي في إحداث ما يكون ذا فائدة لفرنسا مضرا في صالح إنجلترا، فاضطرت إنجلترا إلى إرسال أسطولها إلى الدردنيل قصد التهويل على السلطان وإرجاعه إلى محالفتها فذهبت المساعي أدراج الرياح، وكانت الأستانة إبان ذلك قد تحضرت للدفاع فبعد أن هدّم الإنجليز قسمًا من العمارة التركية رأوا أن لا سبيل إلى ضرب الأستانة فولوا الأدبار آمين ديارهم.

(ستأتي البقية)

* * *



سر جون مور
(قائد قوّاد الجيش الانكليزي)



نابوليون الاكبر *

السرّ المنتظر

[هذه صورة كتاب قد أرسل من مكّة إلى علماء المسلمين في الأقطار، بإمضاء (آل محمد) ووصلتنا نسخة من الهند فأدرجناها لغرابة وضعها وبداعة أسلوبها ولا يعلم المقصد إلاّ العارفون بأسرار الأدوار]:

لقد احتجبت الأضواء، فضلّت الآراء، وسادت الأهواء، وغمر البغي بسيطة الغبراء، فبرز الغي ناشراً اللواء، وبسط سلطانه على الأرجاء، وظهر الضلال على الهدى، ومحق أعلام التُقى، وطمس على الأفئدة والنهى، وتهلّل الشيطان بما رأى، واستضعف أهل التقوى وسخر بآية الله الكبرى.

فوجفت القلوب وعاد الأبرار بذروة اليقين، فمنّ الله على الذين يرتقبون نصره وهم لأمره ينتظرون، أتى أمر الله وأشرقت الآفاق بنور ربّها واستبشر المؤمنون، داعي الله يدعو إلى الرشد ولا يتبع هداه إلا العالمون، ألم يَأن للذين يتلون الكتاب أن يصدعوا بالحقّ ويعرضوا عن الضالين - سرّ منتظر، ويلٌ لمن أدبر واعتذر، ثم استكبر وكفر، ولقد شهد من ألقى السمع وأبصر، وسيأتيك الخبر، والسلام على من دان وتبع الأثر.

(آل محمد)

* * *

ترجمة من القسم الإنجليزي

السلطان عبد الحميد الثاني وولايات البلقان

إن من الأحاديث التقليدية ما يكون طبق طباع أصحابها، فإن ساكني القسم الشمالي الغربي من ولايات البلقان يذكرون خرافة يتعلق ظاهرها بأمر الخلق، إنما هي حقيقة مثال ترددهم في أمور وعدم ثباتها على حال من الأحوال. قيل إنه لما أتمّ الله خلق البريّة سُرَّ من عمل يديه فجمع إليه القبائل والأمم وأخبرهم أنه عازم على منح كل منهم ما يريد، فتقدّم إليه أهل البندقيّة أولا وطلبوا أن يكون أسطولهم أقدر العمارات البحرية في العالم ففعل، وتمنّى عليه أهل نابولي ضياء شمس مستمراً وأزهاراً عطريّة، وطلب الإسبانيول لجنودهم قوة في الحرب وبسالة، وسأل الإنجليز صوفًا لنسج الأثواب، ورغب الأتراك إليه في السيادة، والروس في ما كبر من مساحة الأرض، وشاء الألمان أن يكون نصيبهم من العلم قدر نصيب الشيطان غزارة. . . وكان عز وجلّ يمنح كلا من هاته الأمم متمنّاها إلى أن انتهى الدور إلى أهل البلقان فسألهم عمّا يتمنّون عليه، قالوا: أمهلنا اللّهم ريثما نتفق على أمر نتقدم به إليك ففعل ثم عاودهم ثانية بلسان رسول من لدنه فأجابوا قائلين: مُدّنا اللهمّ بأجل طويل يتسنّي لنا إبّانه التخابر بشأن ما نطلب وهم إلى الآن يتشاورون.

إن من نظر إلى هذه الحكاية وتمعّن بعين البصير الناقد في أمور أهل البلقان رأى أنهم مع ما دال عليهم من الزمان وشئونه لا يقفون عند أمر ولا يثبتون على حال إلاّ أنه بحمد الله قد ظهر في هذه السنين المتأخرة أنهّم نظروا إلى شئونهم وهي لما بها وعرفوا كيف مداواتهم رغمًا عما بين أهل البلغار والصرب من الغيرة وما ينجم عن أمور كريت من التوهمات التي تكدر صفاء سياسة اليونان فقد كان رجال السرب قبل المؤتمر البرليني ينظرون إلى الأتراك حاسبين أنهم هم أعداؤهم الألدّاء وكان

أهل الجبل الأسوَد لا يذكورن المسلم إلاّ وفي صدرهم نار تتأجَّجُ غيظًا وحنقًا وكان البلغاريون ينظرون إليهم نظرة تشف عمّا يخالجهم من الضغينة والحقد، أمّا الآن فقد تغيّر كل ذلك عندما تذكر أهل الصرب أن قد مرّت عليهم خمسة قرون متوالية وهم تحت ولاية الأتراك ولم يروا في بحر تلك المدة ما يمس معتقدهم أو مذهبهم أو حرّيتهم المدنيّة أو شيئًا من أشيائهم، وقد ثبت لهم بالاختبار أن التركي إنما هو محب للوطن عفيف الذيل مستقيم المشرب حافظ للعهد وقد كانوا ينظرون إليه أيّام توليه عليهم كعدّو عاد، أمّا الآن فقد شاهدوا فيه جاراً ودوداً وصديقًا مخلصًا وقد عرفوا تمام المعرفة أن بقاء حرّيتهم موقوف على بقاء سلطان الأتراك في الأستانة فإذا فُقدَ هذا هلكت تلك، وهذا القول يعم كلّ الأقسام البلقانية غير محصور في واحد منَها ويثبت ذلك ما يجيء في الجرائد الصربيّة من تحببها إلى الأتراك وتشببها بأيّامهم الغابرة، وإذا نظرنا إلى الجبل الأسود أيام كان أهله تحت الرعاية العثمانية رأيناهم إذ ذاك يتعوّذون بالله من الأتراك ويرجمونهم بكل عيب ومظنة، فبعد إبرام المؤتمر البرليني بمدة توجه أمير الجبل الأسود نيقيطا إلى زيارة الأستانة محييًا جنود الأتراك على بسالتهم شاكراً من همّة ودراية جلالة السلطان حتي إنه تطرق إلى عرض رئاسة التحالف البلقاني على جلالته عندما يحين وقت الإذن بانعقاد هذا التحالف. فهلاّ في ذلك دليل على تقدير هذا الأمير سلامة طوية الأتراك حق قدرها. ومن تطلع إلى بلغاريا رأى أن روسيا قد بذلت ما في الوسع لتشق هذه الولاية والروملي عن حماية تركيا فبعد أن تسنّى لها ذلك حسبت أن عملها هذا يوجب لها حق السيادة على بلغاريا. ولأمر عريق في الغرابة أن نرى قومًا سعوا في تخليص قوم من يد عدوّهم كما زعموا فنزعوا ثمة إلى استرقاق ذلك القوم وجعله تحت نير مشيئتهم ولهذا السبب نرى بلغاريا مجدة في تخليص حريتها من مخالب الروس.

إنما إذا رأينا بلغاريا حتى الآن لا تزال في استقلالها عن روسيا فليس هذا بناتج عن مدافعة التحالف الثلاثي أو إنجلترا عنها بل هو ناتج عن دراية وهمّة السلطان عبد الحميد الثاني الناظر بعين الرأفة والعدل إلى هؤلاء القوم وقد علم أهل البلقان قاطبة أنّ في دوام عرشه وسلطانه دوام حرّيتهم وهو الناظر إلى تأييد استقلالهم

وتثبيت راحتهم وما نسب إليه وإلى رجاله من الظلم والاعتساف إنما كان اختلاقًا وتزويرًا إذ قد تأكد بعد الاختيار الآن أنّ غايته تعميم السلام وتوطيد الحرّية في ولايات البلقان. أما الآن وقد باشرت ولايات البلقان تأليف تحالفها وأخذت تخوض في جمع شتيتها وضمّ قُواتها إلى بعضها فقد مدّ هذا السلطان إليها يد العون والمساعدة وغاية مراده وجُلّ سياسته مبني على تحرير البلقان ولو كره المخالفون، والمستقبل يشف عمّا يطويه الحاضر بعون الله ومن حسب أنّ عدم مجاهرة تركيا الآن في استهجان أعمال روسيا برهان على تهاونها عن البلقان كان وحرمة الحق جاهلاً ما يحف بتركيا من المصاعب، وغير عالم أنّ التحالف الثلاثي مع ما هو عليه من القوّة لا يجسر على مفاتحة روسيا بهذا الشأن إلاّ بما يشف عن تساؤل محض دون تهويل وترهيب.

«عن القسم الإنجليزي بتصرف، بقلم شادوميل مجاكوفتش».

* * *

أرمينيا وعاصمتاها الروحيتان

(بقلم الفاضل العالم المستر ثيودور بينت)

الأرمن قوم تقادم عليهم العهد ودالت بهم الأيام فألجئوا إلى الترحال في طلب الكسب فأصبحوا وفي كل أرض منهم نفر. أما بلادهم فلكثرة ما انتابها من التقلب وما أصابها من شقاق أيام تملك ملوك بيزنطية وسلاطين تركيا وغيرهم عليها لم يعد في حيّز الجغرافي إمكان وضع حدّ لها وبجيل الأرمن الآن بلدان يدعي كل واحد منهما بالأولية على الآخر في الحقوق الدينية، وإن بطاركته متسلسلون تَوّاً من الأرمن الأول منذ سالف أيامهم. وهذان البلدان هما صيص في تركيا وكانت قديمًا عاصمة أرمينيا الصغرى القائمة شمال شرقي سهل سلوقيا، حيث أقام ملوك الدولة الروبينية إلى أواخر القرن الرابع عشر، أما البلد الآخر فهو مدعو اتشميازين. وهناك دير بناه القديس جريجوريوس المنوّر على مقربة من آني إحدى مقاطعات روسيا، وبين بطريركي هذين المحلّين نفار وشقاق كلّ منهما يدعي بالأولية والأصالة ويرجم الآخر بالحرمان واللعنات وقد زار هذين المكانين أحد السياح الإنجليز وذكر مسهبًا ما رآه في القسم الإنجليزي من هذه المجلة، نأتي على خلاصته إفادة!

قال: كانت زيارة صيص من قبل محفوفة بالمخاطر من جرّاء ملاقاة قاطعي الطُرق العائثين بتلك الديار أما الآن وقد قطع دابرهم فلم يعد في وجه الزائر غير صدمات المناخ فيمكن معالجة ذلك بالذهاب إليها في فصل الربيع وهو أعدل الفصول هواء. أما صيص الحالية فهي بقية مدينة كانت فيما مرّ من الأيام ذات ثروة وبهاء لم يبق منها غير آثار مدثورة، وهناك القلعة المدعوّة قلعة الحيّة المعروفة بلغة البلاد «ايلاد قالع» وفيها يمر نهرْ جيحون ونهر آموس وغيرهما، أما مُلوك تلك الرقعة فينتسبون

إلى روبين، وكان سبب تملكه مساعدته الصليبين على المرور إلى أنطاكية في طريق هي أقرب ممّا لو ساروا في غيرها ونودي بخلفه لاون ملكًا بأمر البابا والإمبراطور ومرّ على هذه العائلة ثلاثة قرون وهي تطلَب إلى ملك أوروپا المساعدة وفي الوقت نفسه تمدّ كثيرين بالقلاع والأماكن الحصينة، وفي عام ١٢١٥ بنى الملك لاون شارعًا في طرسوس وأقام كنيسة وحمامات وفرنًا وغرَس بستانًا وجعل كلّ ذلك وقفًا على مدينة چنوى، إلاّ أنّه بانقضاء الوقائع الصليبيّة تزعزع ركن ملوك أرمينيا وتهدم وكان آخر من ملك عليهم لاون السابع هجر مملكته وذهب إلى فرنسا وبقي فيها إلى أن مات في باريس وله هناك قبر تحج إليه أرمن تلك المدينة في كل عام .

وعادات القوم في صيص لا تزال تشف عن بساطة الأول ملبسًا ومسلكًا ولهم في كلّ أسبوع يوم سوق تتزاحم الأقدام فيه للبيع والشراء ولم يبق لديهم من لغتهم لاستغراقهم في الجهالة غير شكل حروفها أما ألفاظها فتَركيّة ولهم أسماء يشتقونها غريبة في معناها فمنها : «توفنكيان» ومعناه ابن البندقية : «وشيطانيان» أي ابن الشيطان : «وذنانيان» أي ابن السماء وقس على ذلك . أما بطريرك هذا المكان فمقامه في مرعش وقلمّا تراه رعيتّه إلاّ عند تجواله في جمع الدراهم ناقلاً معه ذخيرة يزعم أنها تحوي ذراع القديس جريجوريَوس المنوّر ولهذا السبب يلقب هذا البطريرك بحافظ الذراع المقدسة . والكنيسة هناك مزينة بالصور والرسوم القديمة والآجرّ الأخضر وفيها كرسي البطريرك موشحة بالذهب يقوم فيها عند سيامة الأساقفة، وفي هذه الكنيسة خزانة فيها كأس فضية مذهبة فيها زيت الميرون ويزور هذه الكأس كثيرون من الأرمن من كلّ فج في أجل مضروب إذ تغطس حينئذ ذراع القديس في الزيت وتداف فيه وترنم التسابيح وترش الزهور فيسخن الزيت ويجوش في الكأس على حسب زعمهم، أما رفع الغطاء عن الكأس فيكون بأن يعرض على الحضور بالمزايدة فأيّهم دفع أكثر نقودًا كان له الحق بذلك وهو بعدئذ يبيع الزيت نقطًا لمن يريد، فيربح أموالاً غزيرة . وفي جانب الكنيسة متحف البطريرك فهناك كتب مصفحة بالفضة وذخائر وكئوس فضيّة عديد عددها وإلى جانب الكنيسة غرفة يقيم فيها المعدَّون للدخول بدرجة الرهبانية مدّة أربعين يومًا منقطعين عن مرأى العالم والطعام على زعم من قال . وقد أشاد البطريرك هناك

مدرسة يتردد إليها الطلبة مجانًا فنعم العمل. والاكليروس عندهم قسمان: القسم الأول وهو الأعلى موقوف على التبتّل، والآخر ومنه خوارنة القُرى مطلق لهم أمر الزواج فيكسبون معاشهم بالصلوات عن نفس الموتى وتبريك البيوت وإخراج الشياطين ودفع الحشرات مستعملين ما عنَّ لهم من الخزعبلات في طلب الرزق.

قال صاحب الرسالة دُعيت يومًا إلى مشاهدة عاداتهم في طرق الخطبة وهي لديهم كثيرة الأهمية؛ إذ يجتمع المدعوّون في بيت الشاب على ليلتين متواليتين ويأخذون يتساءلون عن سبب استدعائهم متجاهلين ويقام في الوسط كرسي معدّ للخطيبة إلى أن تقدم في الليلة الثالثة فيقّدم لها راغبها هدية هي عربون عقد الإنفاق، ومن عوائدهم في الجبال في الأعراس أن يذهب العروس ورجاله والمشاعل في أيديهم إلى بيت العروسة لإحضارها، ففي عودتهم يقف اثنان ذكر وأنثى عن جانبي العروسين مدعيَين أنهمّا هما العروسان مقلدين حركات الأصيليين، ومن عادتهم قبل عقد الزواج أن يصعدوا بالعروس إلى السطح ويعروه من أثوابه ويغسلوه على مرأى من كل عين ولا يبالون بالخجل من هذا الأمر إذ كثيراً ما تشاهد النساء عُراة يغتسلن في الأنهار والمارَّة ينظرون إليهنّ. أمّا المرأة فلا يسوغ لها مجالسة الناس ومحادثتهم إلى أن تنقضي السنة على زمن اقترانها فيسوغ لها بعدئذ بعلها حلّ عقدة لسانها. ومساكنهم صغيرة قذرة ولما كان الحرّ والذباب من أشدّ عذاباتهم فيلجأون إلى النوم في أيّام الصيف في خيم يبنونها طابقين، الطابق الأعلى للرجل وامرأته وبنيه والأسفل لدوابّه ومواشيه، أما أيام البطالة عندهم فكثيرة لكثرة القديسين وأعيادهم، ومما يخلق بالذكر من عاداتهم أيضًا أنهّم في عيد الفصح يقيمون الصلاة ويخضعون لتمثال من الشمع شكله شكل المسيح مصلوبًا.
وهم طبعًا قسمان أحذقهم وأذكاهم رجال الجبال، ولا تزال الحريّة نموذجهم وغايتهم، أما قاطنو القرى فهم في غاية من الذّل ونفاد الهمة لما تولاهم من قسوة الذين تملكوهم تباعًا غير أنهم أجمع قادرون على الاتجار والتفنن في ضروب المكسب إذا توفرت لديهم الوسائل فمنهم قوم في الأستانة وغير محلات كلهم سائرون في طريق النجاح والتقدم. ولوعرة مكانهم وقلة المكسب فيه تهيج ببعض

أشقيائهم عواطف السلب والنهب وقد نشأ بينهم كثيرون من قاطعي الطرق وأشهرهم بربيك كان انضمّ إليه عدد من الأهلين سوّلت لهم أنفسهم الخروج عن طاعة الدولة العثمانية إلاّ أنه لم يطل الأمر حتى حدث ما وَفّق بين رئيس عصاباتهم وحاكم تلك البلاد بعد مناوشات إلى أن طوت الأيّام قوّتهم واقتدارهم.

أمّا اتشميازين فبلد قاطنوها قوم محببون إلى إمبراطور روسيا يرتعون في ظلّ حمايته والتمدن بينهم ناشر أطنابه خلعوا عنهم الاسترقاق وانضمّوا في سلك الحرّية والمساواة إلاّ أنّه لا تزال لديهم من الاعتقادات القديمة والتقاليد ما لا يمحوه كرور الأيام وتوالى السنين، ففي بلدهم وقف فلك نوح بعد الطوفان وهم ينتسبون إلى أحد حفداء يافث بن نوح، قالوا إنه كان زايد في بناء برج بابل ويدعون أن النصرانية أول ما بُشّر بها في أرمينيا وقد ذكر موسى الخوريني أحد مؤرخيهم تفصيل الكتاب الذي أرسله الملك الأبجر إلى المسيح وجوابه عليه وقدم أرمينيا تداوس الرسول وشفى الملك المذكور من برصه وتبعه برتلماوس ويهوذا الرسولان يبشّران فيها إلى أن قضيا نحبهما. أما جريجوريوس المنوّر فهو ذو شأن خطير لديهم فقد خطّوا على جدران كنائسهم قصة حياته والحوادث التي جرت له. قيل إنه سليل أسرة كريمة تركها وهرب إلى كبد وكية ثم عاد إلى بلاده مبشّرًا عندما رأى توغل الأهلين في عبادة الأوثان فقبض عليه ابن عمه وهو الملك حينئذ وطرحه في العذابات الهائلة فلجأ إلى جبّ في أسفل جبل آراراط وقامت بخدمته هناك امرأة عجوز ثم انقلب ابن عم هذا القديس ورجال حاشيته خنازير برّية بإرادة الرّب لنظرهم خبثًا إلى ابنتين جميلتين، إلاّ أن القديس تضرّع إلى الله من أجلهم فعادوا أناسًا يتكلّمون وأقام تذكارًا لهذا الحادث صوم خمسة أيام حفظه الأرمن حتى اليوم شديد الحفظ، وقيل إن هذا القديّس رأى الروح القدس مرة متهافتًا من السماء فبنيت كنيسة في المكان الذي رآه فيه. وفي أرمينيا قرية تدعى مرندة قيل إنها سُمّيت باسم امرأة نوح المقبورة فيها وهي قرية كثيرة المياه ينبت فيها العناب ويكثر ثمره.

ووراء نهر الأراكسيس مدينة تدعى نشطوان - أي مدينة نوح - زعموا أن نوحًا بناها وسكنها قبل الطوفان وبعده وهي في مركز من الأرض جميل غزير المياه حسن

التربة كثير الأشجار، يقول الأرمن إن هناك جنة عدن، ولما توفي نوح رحمة الله عليه قبر فيها وهناك قبره (وله قبر آخر في سوريا في قرية تدعى الكرك جنب زحلة) وهو على شكل غرفة مقبية مرتفعة على عمود واحد يدعمها من وسطها وأمام هذا العمود مذبح يحرق الزوار البخور عليه وهناك كثير من المدافن مكتوب ومرسوم على كل منها حرفة واسم الشخص المدفون فيها وفي تلك الناحية مغائر كثيرة كانت مأوى الأرمن في أيام مذلتهم، أما الآن وقد أثروا فبنوا الدور وهجروا تلك المغائر فغدت مقطنًا لفقراء الأعجام.

أما جبال آراراط فهي خير ما توجه إليه البصائر ثبتت في الأرض أوتادًا وعممها الثلج ومن حولها يشاهد شتيت بقايا المدن وآثار الديار وهي قائمة بين روسيا وتركيا والعجم، ولسان الكل قائل برسو سفينة نوح عليها بعد الطوفان وعلى مقربة منها مدينة تدعى أريوان كرومها كثيرة. قيل إن نوحًا أكل من عنبها وأكثر فسكر! أما هذه المدينة فهي مجتمع الأضداد ترى فيها المآذن والجوامع والكنائس والأبنية القديمة الرثة والحديثة الحسنة، كل ذلك دلالة على خمولها الأول ونهوضها من مذلة الفقر بعد أن انتقلت من أيدي الفرس إلى أيدي الروس فأصبح أهلها يضارعون أهل أوروبا في مبادئهم وعوائدهم ومما يشاهد هناك قلاع الفرس أيام عظمتهم وهناك صخر شاهق كان المجرمون يُطرحون من أعلاه إلى هاوية عمقها نيف ومائة قدم.

ومن أريوان إلى مسكن البطريرك مسافة اثني عشر ميلاً، وهناك كنيسة شفيعها القديس وبسيما الشهيد يتألب إليها كثير من الراغبين في الانخراط في سلك الرهبانية يقضون مدة أربعين يومًا صائمين على حسب ما شاهدنا في صيص تتلى عليهم التعاليم اللازمة توطئة لفحص يؤدونه قبل قبولهم في الدرجة الكهنوتية، أما اتشميازين نفسها فهي مجمع ثروة الأرمن وقوتهم وفيها متحف يحوي كنوزهم من كتب وذخائر دالة على سالف أيامهم ومجدهم وفي الدير مدرسة زاهرة جمعت كل ما تتطلبه ندوات العلم من كتب وغيرها وفي منتصف الدير كنيسة القديسة مرين مبنية في النقطة التي رأى فيها جريجوريوس الروح القدس منسكبًا عليه وإلى جانب هذه الكنيسة بقية بناء متهدم قيل إنه من عهد الكنيسة التي بناها الملك يتريداتس ابن

عم جريجوريوس بعد خلعه جسم الخنزير وعودته إنسانًا! وقبة الكنيسة منقسمة إلى اثني عشر قسمًا على كل منها صورة رسول من رسل المسيح أما داخل الكنيسة فمزيّن بالنقوش والثقب الذي نزل منه الروح القدس مغطى بلوح حجري وإلى جنب الكنيسة غرفتان فيهما الذخائر والتحف مجموعة من عهد الملوك الأرمن الأولين، ومما يخلق بالذكر من هذه الذخائر قطعة حديد قيل إنها بقية من فلك نوح أعطاها أحد الملائكة إلى القديس يعقوب النصيبي الذي عالج الصعود إلى جبل آراراط مدة ثلاث سنوات متوالية فلم يتمكن منه فأعطاه الملاك هذه القطعة تذكاراً ولا يزال بطريرك تلك الناحية وبطانته يصدّقون بأنه منذ نزل نوح من جبل آراراط لم يصعد إلى قمته إنسان، وما جاء عن صعود بعض السياح إلى قمته فهو عندهم محض اختلاق. وفي هذا الدير محفوظة ذراع تداوس الرسول وذراع القديس جريجوريوس الأخرى لأن الواحدة في صيص أما رأسه فهو في إيطاليا وبقية جسمه مدفونة في أعلى الجبال. وهنا أيضًا الحربة التي طعنت بها جنب المسيح وهو على الصليب يطاف بها وببقية حديدة الفلك فيما لو أصاب المدينة مرض وبائي.

وهناك جزيرة لا تبعد كثيراً فيها ثلاثة أديار يرسل إليها الرهبان ليطهروا من خطاياهم منقطعين عن كل آنسة، ولا يسمح لغير صيادي السمك بدخول تلك الجزيرة كأنّ الحياة لم تكن إلاّ لأن الإنسان قادر على الخطأ فياللتيه.

وقد نظر قيصر روسيا إلى بطريرك تلك الناحية بعين الرضى فأهداه من الرتب أنفسها وهو عنده في مكانة عليا ومركز رفيع.

* * *

الرسالات

(بقلم الوجيه الفاضل المستر هارولد فريدرك)

وأريد بالرسالات تلك الشركات التي وقفت نفسها على الضرب في أنحاء الأرض والتجوال في فيافيها داعية إلى الدين الذي تنتمي إليه منادية بالتمدن والعمران باذلة النفس والنفيس في سبيل تهذيب وتثقيف من لا يزالون حتى الآن في ظلال التوحش وقيد الضلال، ونعم الغاية هي.

هذه هي المبادئ التي عليها نشأت هذه الرسالات والغاية التي لأجلها تألفت وإلا لما مدّت يد المساعدة إلى عضدها وتعزيزها ولما انتصرت لها الحكومات مدافعة عنها حيثما اقتضت الحال ودعا الأمر إلى الدفاع عنها، وما من منكر على تلك الرسالات في حين نشأتها ما جاءت به من الخير العميم والفائدة الجزيلة، ولا غرو فقد كان مبدؤها إذ ذاك الحب الإنساني لا أكثر، أما الآن وقد أصبحت ميدانًا تتلاعب فيه عواصف الأهواء والغايات وواسطة لبث الأميال السياسية، فقد فسدت المبادئ الصحيحة وانقلبت تلك الحسنات سيئات وبعد أن كان سلاح «المبشّر» رقة لسانه وسلامة طويته يتوكأ على عصا الحكمة مهتديًا بمصباح التقوى والحب غدا الآن والخنجر رفيقه وانقلبت عذوبة لسانه جفوة وطعنًا على مبادئ غيره تقوده عصا الشقاق والجهالة، ديدنه الدعاء إلى التحزبات السياسية والانقسامات الدولية باثا الحقد والضغينة، ولا عجب والحالة هذه إذا انقلبت المنفعة العامة إلى منافع شخصية لوقوع تلك الرسالات في أيدي مَن هُم أحقّ بأن يدعوا إلى التمدن من أن يُدعوا إليه لأنّ كلّ مبشر يدعو سامعيه إلى مشاطرة مبادئه وقتل من لايواطئه عليها والانضمام إلى طاعة دولته وحمايته، فالكاثوليكي يدعو البربري إلى الخضوع إلى كرسي رومية قاذفًا بحق البروتستانتي حاكمًا عليه بنار جهنم والبروتستانتي يوسع ذاك سبًا

وشتيمة ناسبًا إليه عبادة الأوثان والخرافات التقليدية وما شاكل من ضروب الامتهان والاحتقار، وبعد أن كان الاثنان قد خرجا ونصب أعينهما الدعاء إلى التمدن والدين باتا وجلّ ما يفعلان التشاتم والتلاكم مظهرين ما انطوى عليه لبّاهما من نار الحقد لدى قوم كان من الواجب استلفاتهم إلى ما هي حقيقة قواعد النصرانية وتمدّن أوروبا.

ها قد توالت الرسائل البرقية والأنباء تباعًا بأوغندة في إفريقيا تشير إلى مواقع هائلة بين الكاثوليك والپروتستانت، هناك انجلت عن قتل كثيرين من الفريقين فهذا وعمر الحق الطريق المؤدّي إلى التمدن والسبيل الموصل إليه، فماذا عسى يُرتأى في حوادث مثل هذه كان للقوات العسكرية والأهلين فيها يد عاملة؟ وماذا يكون ياتُرى رأي أولئك البرابرة أنفسهم في رجال انتدبوا إلى الهداية فكانوا نموذجًا للضلال؟ بل ماذا عسى يظنّ في قول الأسقف تكر البروتستانتي عندما رجع من أوغندة في العام الماضي قصد جمع الاكتتابات المالية والقوات لطرد الكاثوليك من تلك النقطة مناديًا بوجوب إخراجهم من تلك البلاد عنوة وقسرًا؟

علم الله إذا كانت هذه هي نتيجة المعارف التي وصل إليها رجال القرن التاسع عشر فياحبذا القرون السالفة الموسومة بالتوحّش وما أحلى تذكار حوادثها وما أحوجنا إلى رُسُل يدعوننا إلى صدق السبيل، ويقولون لذاك الأسقف الخطير إن النصرانية والتمدن في غنى عن مثل مبادئه وعن رجال مثله دعاة إلى الهدى لا وحرمة الحق ليست هذه هي الغاية التي تسعى وراءها دوَل أوروبا لأنهن في مثل هذه الحال بدلاً من إقامة حدود الله يبثثن روح الشقاق والقلق ومن الغريب أنهن كلهن مظهرات فيروا ما أبطن ولولا ذلك لما جرت هذه الحوادث التي تكدر كأس الراحة وتعوث بمبادئ العمران. وبينما نرى الحكومة البريطانية آخذة العدل والتمدن والمساواة ديدنًا لها في مستعمراتها كالهند ورأس الرجاء الصالح ومصر حتى أصبحت نموذجًا يُقتدى به ومثالاً يجري عليه، يظهر أن ممثليها في قلب إفريقيا يعمدون إلى الجفوة والقسوة ومعاذ الله أن تكون أعمالهم هذه مبنية على إرادات ذوي الأمر والنهي فإنهم أرفع من أن يتنازلوا إلى مثل هذه المستهجنات ولنا في

الأماكن التي امتدّت إليها إدارتهم أكبر برهان على مراعاتهم جانب العدل وبذلهم الوسع في توطيد الأمن مثبطين للأهلين الراحة والسلام وحيثما خفق علمهم بَشّر بالطمأنينة واستتباب الراحة .

ولا بد أنّ ما جرى في أوغندة يكون ناتجًا عن مآرب شخصيّة لا علاقة لها بالدولة لأن من العار عليهّن معاملة البرابرة والمتوحشين بالقسوة وإثارة نار الحرب والقتال بينهم ، كل ذلك في سبيل التمدن المزعوم إذ التمدن والنصرانية في غنى عن مثل هذا الإصلاح القائم بحدّ السيف وإهراق الدماء .

النبلاء في الهند

كتب رجا الهند رسالة مؤداها البحث في الحال التي صار إليها نبلاء الهند من ضيق ذات اليد تلقاء المصاريف الفادحة التي يقتضي على كل منهم صرفها في سبيل خدمه وحشمه وليس له سوى غلة أرضه يصرف من نتاجها وبعد أن كانت أحياؤهم زاهرة بهم زاهية ، أصبح قسم منها ملكًا لأرباب المصارف والمرابين وقسم آخر باق مثقلاً بالدين رهينة أمر الدائن ، كل ذلك نتيجة الجهل لأن هؤلاء النبلاء أميون تناهى إليهم التقليد الأبوي في أن العلم إنما هو غاية يسعى ومن ورائها ذوو الفاقة والحاجة ومن كانوا أدنى منهم منزلة ، ولا يزال أرباب الدواوين وساسة الأحكام طمعًا بكسب المال وحرصًا على مراكزهم يهمسون في آذانهم أحاديث التيه ويبثون في قلوبهم نفثات الخيلاء وعنفوان الكبرياء قائلين لهم إن العلم يحط من قدرهم ويقلّل من منزلتهم إلاّ أن هذه الأراجيف باتت ضعيفة القوة لديهم عندما رأو رأى العين أن في جهلهم يزداد أمرهم فسادًا فأقاموا للعلم دورًا يتردّد إليها أبناؤهم . ولما كان صبيانهم لا يزالون قاصرين عن القيام بمهام الإدارة ومقتضيات الأحكام والدين قد أهلك أراضيهم واستنزف ثروتهم ارتأى الرجا إصلاحًا للحال وتلافيًا للخطب عرض بعض شرائع لو اتبعت أتت بما يصلح شيئًا من الأمر فقال بوجوب منع بيع أي عقار من عقارهم لوفاء دين صاحبه وعدم السماح برهنه على مال ثم إذا شاء أحد المالكين المديونين فيما لو كان غير قادر على إدارة عقاره أنه يكل إلى الحكومة في

أمره ووفاء دينه فعلى الحكومة أن تنظر في إجراء كل ما يؤول إلى مساعدة ذاك المالك ثم تخطى إلى الكلام عن الطرق التي تدعو إلى استنزاف مال النبلاء قال: بينما المالك الإنجليزي مثلاً يستدين المال على ملكه ليحرث أرضه ويحسن حالها نرى الهندي يستدين المال على أرضه ليقوم بمصاريف عرس بناته ودفن موتاه وإقاتة الكهنة البرهميين ومجازاة بنات الهوى الراقصات ومجازاة ذوي الخزعبلات والملاعب وهلم جرا، فإذا أحجم عن البذخ والإسراف قال له مديرو أعماله وأرباب ديوانه إنه من العار التوقف عن بذل المال في سبيل الرفاهية إذ على هذه الأمور وحدها يتوقف فخره ومجده.

أهل مشونة

هم قوم لا يزالُ التوحش الإفريقي متسلطًا عليهم لتباعدهم عن عالم التمدن ورجالهم ونساؤهم كثيرو التيه مولعون بالتزين بما لديهم من أدوات الزينة والتأنق. قيل إن الرجل إذا خرج إلى زيارة بذل الجهد في سبيل التحسن فيأخذ في فرك بدنه بنوع من الثمر يدعى جوز السعدان فلا يدع رقعة منْ بدنه إلا ويدلكها به وكثيراً ما يستعين بجاره على الأطراف التي لا تصل إليها يده حتى يصبح براقًا لامعًا، وإذا أصاب قطعة من التنك ضمّ أطرافها إلى بعضها ورققها بالتطريق وعلقها بجديلة شعره فتكون له من أفضل الحلي وأكثر ما يستعملون الخرز الأحمر لما بين الأحمر وسواد جلدهم من الملائمة. أما نساؤهم فشديدات الولع بالرقص والخلاعة، ولكل قبيلة أو قرية طبل في مكان تجتمع إليه النساء فيأخذن بالدّق والرّقص وفي اليد الواحدة ضرب من الفأس يهزّزنه ويترنمن بالقصائد الحماسية ضاربات بطونهن وأثداؤهن باليد الأخرى طبقًا لبعض النغم وهنّ في كرّ وفرّ وإقبال وإدبار إلى أن يغمى على واحدة منهن تعبًا فيقفن عن الرقص حالتئذ.

الزواج في بكونلند

بكونلند مكان في إفريقيا قال أحد السائحين إليه: إذا أراد شاب التزوج من بنت

ذهب إلى بيت أبيها وأخذ من الثيران ما يظنه كافيًا لسداد ثمن العروسة، وكثيراً ما يضطر إلى إبقاء ثور أو ثورين على مقربة من المكان لأنّ الأب غالبًا طمعًا بالكسب يطلب قيمة ما صرفه على ابنته في صباها كما وأن الأم تطالب بحق الأمومية، أما العروس فلا يقدر على بيع امراته كما اشتراها بل هي متاع لا يتعامل به، فإذا وقع طلاق رجع إلى العريس قيمة ما دفع مَهراً أما الأولاد فيكونون حصّة أبوي الأم فإذا أراد أبوهم تملكهم وجب عليه مشتراهم.

حسن الرعاية

إن في بلد بامنوطو شيخًا هو كبير قبيلته يحكم في الأهلين ولا مرّد لأحكامه يدعو عموم القبيلة في كل يوم أحد إلى استماع الصلاة، وهو يقوم بالاحتفال بها منتصبا بين شجرة العدل وقبة السماء، وقد أقام الرقباء والأرصاد يأتون بأسماء من لم يحضروا الصلاة فيقتص من المجرمين. وحدث مرة أنه قاصص فرقة من عسكره تبلغ المائتين عدا لهذه الذلّة، وكان قصاصهم أن يحرثوا الأرض للمصلحة العامة فلبّوا غير مستنكفين. وهو في كل يوم يركب فرسه ويتجول في الحقول زائراً الفعلة ومتفقدا الأهراء ناظراً في كل شيء متحبّبًا إلى الجميع حاثا كلّ فرد من أفراد رعيته على الجدّ والعمل كأنه الأب الشفوق على بنيه.

* * *

عرس الشياطين وقصر الجنّ

إن في الهند قومًا يدعون بالدرديين كثيرى الخرافات والعقائد، يروون عن الشياطين قصصًا أقلها كاف لأن يظهر إلى أيّ حدّ تناهى البشر في التقاليد الوهمية، أما الشيطان فلكي يكون مخيفًا وَجب أن تكون هيئته من أقبح ما يتصور للإنسان، يزعمون أنه ذو عين واحدة مركزها في متوسط جبينه وهو عدو ابن الإنسان، روي عن أحد هؤلاء الدرديين ـ ومن شاء صدّق ـ أنه كان يصطاد في البرية فاشتد عليه الحر ونفد منه الزاد فأصبح جائعًا عطشان يتجول على غير هدى فأخذ يتطلع إلى كل النواحي ليرى شجرة يأكل ثمرها أو عشبة يمضغها أو مجرى ماء يروي أوامه، حتى أعياه البحث وأمسى عليه المساء فعالج النوم فأبت عيناه إلاّ الأرق، فشخص بباصرتيه إلى الأفق وإذا بنار مشبوبة ففرح لها قلبه واطمأن بها خاطره فأطلق ساقيه للريح في طلبها حتى قاربها فإذا هو يسمع غناء وغوغاء ومن حول النار أشباح قيام وقعود رواقص روافل فانخلع قلبه خوفًا واضطربت فرائصه وهم على التقهقر وإذا بواحد من تلك الأشباح صوّب إليه أقدامه وكان ذاهبًا في طلب الماء فلما قاربه سأله فيما إذا كان ابن إنسان فلم يسع الصيّاد إلا الإقرار فأمنه الشبح وأوعز إليه أن يلحق به ففعل، ولما أتمّ الشياطين فرحهم على وجه الأرض اقتلع أحدهم عشبة وإذا بثقب ظهر مكانها فأخذ كل من الشياطين يضمر نفسه ويضمّ أطرافه إلى عضها ويتضيق ويتصغّر إلى أن مرّوا جميعهم من ذاك الثقب فتقدّم حينئذ ذاك الشيطان إلى رفيقه الصيّاد وأومأ إليه أن يتبعه ففعل مكرها، وإذا هو قد دخل غرفة كبيرة مُدّ السماط فيها وفاحت رائحة الأطعمة فأجلسه الشيطان في مكان لا يُرى فيه وقدم له من الطعام ما كفاه وبينما هو يأكل بانت لأعينه امرأة وهي أمّ العروسة ـ إذ كانت حفلة عرس لأحد الشياطين ـ وابنتها متكئة على صدرها باكية على فراقها وانتقالها من

حجرها إلى بيت زوجها، إلا أن الصياد لم يكن ليسمح له بالبقاء فأخذه الشيطان بيده وأعاده إلى وجه الأرض من نفس الثقب الذي دخل منه وكان أثناء خروجه تطلع إلى ما حواليه فوجد أنّ جبته التي يلبسها في بيته وصحون مائدة وأدوات طعامه وكثيراً من مقتنيات جيرانه قد أعدّت لمهام تلك الحفلة فانخلع قلبه حزنًا على فقدان أثاث بيته وعندما قارب باب الثقب أعطاه الشيطان ثلاثة أرغفة زادًا للطريق فأكل اثنين منها وعندما وصل بيته قصّ على أبيه حكايته وأخذت أمه الرغيف الثالث وأودعته في هري المؤونة تبركًا به لأن في زعم هؤلاء الجماعة أن الشياطين لا يؤذون أحدًا ما لم يعاملهم بسوء، وتفقد الصياد أدوات بيته وسأل جيرانه عما إذا كانوا فقدوا شيئًا من أثاثهم فإذا كل شيء في مكانه وعلى ما ترك عليه.

وعلى مقربة من مقطن الدرديين جبل شاهق يقولون إن على قمته قصراً من البلور تأوى إليه الجنّ لا يجسر أحد على اقترابه، زعموا أن صياداً سولت له نفسه الذهاب إلى ذاك القصر ليرى ما فيه، فأخذ يصعد الجبل درجة درجة ولا مانع يصدّه حتى وصل القصر فرأى بابًا فرفسه ودخل، إذا هو في غرفة فسيحة فيحاء من البلوّر تطلّع من خلالها فرفع له بستان فسيح فيه شجرة واحدة أغصانها من اللؤلؤ وأوراقها من المرجان فخالجه شيطان الطمع أن يملأ جرابه منها فبعد أن ملأه تأهب للخروج وإذا بطائفة من الأفاعي انسابت في أثره فارتعد خوفًا وأخذ يرميها باللآلئ ليردها عنه وصار كلما رمى لؤلؤة التقطتها أفعى وسار بها إلى أن فرغ جرابه وبقيت أفعى تطارده وهو يجد السير من أمامها ولا لؤلؤة عنده حتى قارب بيته فرماها بالجراب وإذا بلؤلؤة فَرّت منه فتناولتها الأفعى ورجعت إلى قصرها أما الصيّاد فمرض مرضًا ذهب بحياته لأن الجنّ لا تسمح لأحد بالوقوف على أسرارها.

وقيل إن جنّية تعشقت صياداً فكانا يجتمعان في كل يوم يتطارحان الغرام ويتباثان مكنونات الفؤاد، فلما كان فصل الصيف طلبت إليه أن ينكف عن زيارتها مدة سبعة أيام هي أيام يكثر حرها فإن خالف أمرها مات لا محالة، فأجاب مطيعًا إلا أنه في اليوم الرابع ثارت فيه نار الوجد ولم يكن لها مطيقًا فأخذ بندقيته وسار إلى البرية في طلب الصيد آملاً أن يرى موضوع حبّه وقاطنة لبه، فلما تبطن البر رأى

قطيعًا من الوحش وشاهد حبيبته تحلب واحدة منها وتستلقي اللبن في قصعة من الفضّة إلاّ أن الحلوبة أجفلت عندما رأته فرفست القصعة واندلق اللبن فاستشاطت الجنية غيظًا والتفتت إلى ما وراءها لترى ما بدا وإذا بحبيبها أمامها فاستشاطت حنقًا وتميزت غيظًا ودَعت عليه بالموت بعد أربعة أيام وهكذا كان. بلّل غيث الرحمة ثرى قتيل الغرام.

* * *

[انگریزي خط کا ترجمه]

اسلام پر حملهٔ بیجا

بخدمت سامی مدیر جریدهٔ ضیاء الخافقین

تو یوسف معنی را در چاهِ بَلا دیدی او را بشهنشاهي در مصر کجا دیدی

مهربانم سلمه

مجهی امید قوی هی که آنمهربان براه عنایت وکرم اپنی گران بها جریده کی صفحات مین اس کمترین کی مضمون کو جو عنوان مذکوره بالا پر مشتمل هي ـ جکهه عطا فرماکر ـ بنده کو ممنون فرما وینگی.

یون نظر آتا هی که اکثر انگریزي سیّاح جو ممالك مشرقیه مین کچهه دنون رهکر انگلستان واپس آتی هین بسا اوقات اپنی سیر وسیاحت کا نفع اٹهانا چاهتی هین ـ جوکچه اوپری اور سرسری نظر سی دیکها بهالاهی ـ اوسکی کاه کوکوه بناکر ـ یهان انگلستان مین ـ جهان لوگ حقیقت حال سی ناواقف ـ او نهین کی لائی هوئی خبرون پر بهروسا رکهتی هین ـ معلم الملکوتی کاذنکا بجاتی هین ـ خصوصاً جب اهل اسلام کی رسوم ورواج ـ عادات وخصائل طرز معاشرت ودیگر اندروني حالات پر لکچر دیتی هین تو پهر کیا پونهچنا هی ـ جوکچهه جی مین آتا هي اناپ شناپ هانکدیتی هین ـ اور جب اسلام کی بابت بیان کرتی هین ـ تو صرف وهم کی تراشی هوئی ایرادات ـ اور دل سی کهزی هوئی اعتراضات کی بهر مار کردیتی هین ـ بهلا کوئی اون سی پونهچی که حضرت ـ آپ کتنی دنون ـ اورکس اسلامی خاندان مین قیام پذیر رهی ـ بهلا آپنی ـ قلی ـ نفر ـ اور اگوئی راه بتانی والی کی سواکس کی اندروني وبیرونی نشست وبرخاست دیکهی؟ تو تمهین پهر کیا مجاز هی که بدون

دیکھی بھالی - آلّم غلّم - بکدو؟ بلبی - تیری افترا! که مسلمانون کایهه اعتقاد هی که محمد کا جنازه آسمان وزمنی که در میان معلّق هی إبلبی تیرا بهتان! که مسلمانون کی اعتقاد مین یهه مسئله داخل هي که عورتون کو روح یعنی نفس ناطقه هی نهین! ایسی اڑن چهو افواهون کابُرا اثر انگلستان کی باشندون پریهه هوتا هی که وه اهل اسلام کو قابل ترحم - بلکه لایق نفرین - اور تهذیب کی دربار مین سزاوار صفّ نعال سمجهتی هین - اور ان لوگوَن اڑائی هوئي خبرون کوسند ٹهراکر - نا انصافانه اهل اسلام کا خاکا اڑاتی هین - چنانچه لارڈ بائیرن - باوجود اتنی سیرو وسیاحت کی - کهتا هی مسلمان اگر هین نهین بیوقوف تو کیون روح کی زن مین قائل نهین - عجیب! باین ریش وفش! اس قابلیت پریهه جهالت زیبا نهین.

تواب - ریورنڈ - ای. جی. بیوان نی اسلام پرگریشیم کالج مین چار روز پی در پی ۹ - ۱۰ - ۱۱ اور ۱۲ فبروری گذشته کو لکچر دیتی هوئی - جو جو غلطیان فاحش کین - کوئي انوکهی بات نهین! اوسکی تفصیل محض طول لاطائل هی - مگر اونکی چند اعتراضات پیش کرنا خالی از منفعت نهین.

اعتراض اول - لونڈی - غلام بنانی کا رواج جو عالم مین موجود هی - اوسکی جوابد هی قرآن کی ذمی هی.

کیا خوب! کانچ کی مکان مین رهکر دوسرون کو پتهر مارنا!

قرآن کی جوابدهی اوسی قسم کی هی جو تورات کی جوابدهی هی - نهین - نهین - اسلام نی تواس وحشیانه رواج کو - جو صدیون سی ملك عرب اور اوسکی نواح مین بدرجه کمال شائع تها - اور اوسکا دفعةً استیصال کرنا ممکن هی نه تها - عاقلانه طور سی بصیغة امر واجب الإذعان ﴿کاتبوهم إن علمتم فیهم خیراً﴾ - یعنی او نهین آزاد کردو جب تم اونهین بهلی مانس اور اپنا کام آپ چلانی جیسا سمجهو - بیخ وبن سي برکنده کردیا - اس آیت مین جو شرط هی وه امر کی فرضیت کو کهٹا نهین سکتی - جیساکه ﴿فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلوٰة إن خفتم أن یفتنکم الذین کفروا﴾ - یعنی اسمین کچهه حرج نهین که تم چار رکعت کی عوض دوهی پڑ

هو ـ جب تمكو ڈر هو كه كافر ستاوينگى ـ اب نماز قصر بدون خوف يهى سفر مين روا هى ـ مملوك كى سانهه اچهار برتاؤ كرنا اسلام كابزا تاكيدى حكم هى ـ اس سى بهتر كيا برتاؤ هو سكتا هى ـ «إخوانكم خولكم ـ جَعَلَهُم اللَّه تَحْتَ أيديكم ، فمن كان أخوه تحت يديه فليطعمْه مما يأكل وليلبسه مما يلبس» (بخارى) تمهارى غلام تمهارى بهائى هين ـ تقديرى امر سى تمهارى قبضى مين آگئى ـ هر مالك كو اپنى غلام كى ساتهه بهائى كاسا برتاؤ چاهئى ـ اپنى كهانيسى اوسكو كهلاوى اور اپنى كيزون سى اوسكى پهناوى ـ لونديون كو بى بى بنانى كى ترغيب قرآن مين موجود هي ـ في زماننا ـ غلامون كى خريد وفروخت اگر بلاد اسلام مين پائى جاوى تو اوسكا اسلام كاهى كو جوابده تهيرا ـ اندها دهنده كى دنون مين عيسائى لوگون نى بهى اسمين كوتاهى نهين كى ـ مريكا مين تو ابهى توڑى مدت كى قبل تلك اسكا رواج تها .

(٢) مسلمان اپنى بى بى كو محض اپنى خوشى كيلئى بلا سبب وبدون وجه وجيه طلاق ديسكتا هى ـ ريورند پادرى كا يهه كهنا ـ اونكى لا علمى محض مسائل اسلامية سى ظاهر كرتاهى ـ ان ابغض الحلال عند الله الطلاق . يعنى خداكو سى سى زياده نا پسنديده چيز ـ طلاق هى مگر محض ضرورت كيلئى جائز ركها گياهى ـ جسنى اسلام كى دينى كتابين ديكهين هين اس مسئلى مين وه بجاى اعتراض كى تعريف وتوصيف كئى بغير نهين رهسكتا ـ جسٹس سيد امير على هائى كورٹ آف كلكته كى انگريزي تصانيف اسبار يمين نهايت عمده هين ـ انگلستان مين بهى ابهى ابهى اسبار يمين اصلاح شروع هوئى هى ـ عورتون كى حقوق اسلام مين جيسى هين وه شايد كوى دين مين نهين .

(٣) اسلام ايك سي زياده عورتين كرنا جائز ركهتا هي . پادرى صاحب كايهه اعتراض بهى كوتاه فهمى پر مبنى هى قرآن مين هي ﴿فَإِنْ خِفْتم أن لا تَعْدلوا فواحدة﴾ اگر تم انصاف سى اون كو برابر نركهه كو ـ تو ايك هي كَرو ـ عدل حقيقَى كا پايا جانا من قبيل محال هى ـ است بنا پر زياه عورتون كاكرنا بهى نا درست ٹهرا ـ علم أصول كا مسئله هى كه كنايه صراحت سى زياده ابلغ هى .

(٤) مسلمان لوگ رمضان مین گودن کوکھاتی پیتی۔ مگررات کوتو طبق کی طبق صاف کرتی هین۔ اورایسی کاری پہ جمتی هین جیسی بهوکا بنگالی ثوث پڑتا هی.

یهه بهی اونکی خام خیالی هی۔ مسلمانون کی هان هر چیز مین اعتدال کا بڑا خیال هی۔ بلکه روزه اسکا خود تبوت هی که وه شکم بندی نهین۔ روزمرّه کی بول چال مین کها جاتا هی معده از طعام خالی دار تا درو نور معرفت بینی۔ رمضان المبارك ایسا مهینه هی که اوسمین تو لچی لپنگی تك تائب ونکوکار هوجاتی هین چه جاکه پرهیزکار لوگ۔ اونکا توایك ایك پل حسنات وعبادات وخیرات مین صرف هوتا هی۔ بلکه احادیث سی بنت هي که کهانی پینی سی پرهیز کرینکا نام روزه نهین هی۔ بلکه صوم کی معنی۔ هر قسم کی لغویات وسیئات سی اجتناب کرنا هی.

(٥) مسلمان لوگشراب صرف سی هی باز رکهی گئی هین۔ مگر اونهین باقی اور نشی شیر مادر هین.

اس باریمین تو پادری صاحب نی چمکتی سورج پر خاك ڈالنا چاها۔ اور اونکی جهالت کی قلعی کهل گئی۔ کیا خمرکی معنی۔ ما خامر العقل (عقل کو ڈهانکنی والی) نهین؟۔ اور کیه کل مسکر حرام کامسئله هر هو بچه تك کو معلوم نهین؟

(٦) اسلام علوم وفنون کی ترقی کا سنگ راه هی۔ اور فلسفه کو کفر تهراتا هي.

یهه محض غلط هی۔ کیا اطلبوا العلم ولو کان بالصین۔ مدرسی کی بچون کو معلوم نهین؟۔ کیا بوس ورتهه اسمتهه في نهین کها ته جن دنون یو رپین لوگ جهالت کی ظلمت اور تعصب کی دهندلکی مین پنهان تهی ان دنون صرف عرب لوگ هی پانسو برس تك عالم کو نور سی مشعل لیکر راهنمائي کرته رهی۔ وه کونسا علم وفن هي که جسکی خازن یا موجد ومربی مسلمان لوگ نهین هي.

وه تاری جو تهی شرق مین لمعه افکن

په تها اونكى كرنون سى تا غرب روشن

نوشتون سى هى جنكى ابتك مزّين

كتب خانه پيرس وروم ولندن

بزا غلغله جنكا تها كشورون مين

وه سوتى هين بغداد كى مقبرون مين

كيا اندلس سى اس نئى روشنى كى پو نهين پهوٹى جسنى تمام عالم كوآج چاندنا بناديا! كيا قرطبه ـ غرناطه ـ بلنسيه ـ شبيليه سى پهلى موج اس آزادگى كى نهين نكلى كه جسنى آج باغ گيتى كو هراكرديا؟

المختصر ـ جس شخص كو علم عربى سى بهره نهين ـ مسلمانون كى ساتهه معاشرت كا موقع نهين ملا ـ اور اونكى حالات سى كامل طور پر واقف نهين ـ اوسكو هوگز مناسب نهين كه اسلام كى بابت كچهه راى دى ـ يامسلمانون كى اوپر حرف گيرى كرى ـ مين آپكا ته دل سى شكريه كركى اميد كرتا هون كه آپ اسكو درج جريده فرماكر بنده كو زيربار منت كرينگى.

آپكا نيازمند

سيد عبد الحليم الموسوى

* * *

مراسلات ضياء الخافقين

إن لائحة السير أقلن برنغ في حالة مصر أتت بما يشف عن رضى الجمهور عنها فقد عربت ونشرت في جريدة المقطم المصرية ثم وُزِّعتْ في شكل كراس أقبل كثيرون من الأهلين على قراءته فكان من ذلك دليل على أنّ المصريين يودون حقيقة الوقوف على ما هم عليه وإليه سائرون ولما لم يكن لديهم من الموارد غير الجرائد الوطنية يفزعون إلى أخبارها فكان السواد الأعظم منهم على غير هدى من أمورهم لا يرون في تلك الجرائد غير أخبار متناقضة وأكثرها ناهج منهج الاختلاق يأتي على نشر ما يلوح له من أنه طعن في الإنجليز غير مبال صدق أم كذب، أضرّ بلاده أم نفعها، كل ذلك حبًا بغايات شخصية ومنافع إفرادية وربما كانوا هم المتنفعين بنوال بعض دريهمات ربما نالوها ممن يطيب لهم اختلاق مثل هذه الأخبار، وبئس من ضحى نفع بلاده في سبيل مصلحته الخاصة ولما رأوا أنه ما من ينظر إلى أقوالهم ويردّ عليها ظنوا أنهم صدقوا أو كادوا وصدقهم كثيرون من الأهلين متغافلين عن استطلاع الحقائق مرتضين بالظواهر فقالوا لهم إنّ في عبوسة وجه الإنجليز الدليل على احتقارهم للوطنيين وإن جلّ مرادهم الاستيلاء عى مصر واستنزاف ثروتها وامتهان ديانتها بل السعي في إفنائها، على أن الإنجليزي إذا قطب وجهه فغايته حفظ كرامة نفسه ومن حفظ كرامة نفسه حفظ كرامة سواه ومن لم يوقر نفسه لم يوقر جيرانه وإذا جدَّ وراء الكسب فلأن هذا واجب على كل إنسان على أنه قط ما عمل في سبيل إفقار سواه حبا بصالحه. وأما القول في أنه يرغب في تهديم المذهب الإسلامي فهذا محض اختلاق لا صدق فيه، ويشهد به التودد الكائن بين إنجلترا وجلالة السلطان خليفة رسول رب العالمين وأكبر شاهد على عدم تدخل إنجلترا في مسألة الأديان مسلمو الهند وما هم عليه من الأمن والطمأنينة والمساعدة من لدن الإنجليز.

ومن نظر إلى حالة مصر الآن وما كانت عليه من قبل رأى ما صارت إليه من الإصلاح بعد الاحتلال من سقاية الأراضي وإصلاح شئون الجند والمجالس والأحكام والتجارة وغير ذلك كثير، على أن الأهلين لا تزال من أمانيهم اثنتان يقولون ما زلنا لأننا لهما فالحق بين أن إنجلترا إنما غايتها من احتلال مصر منفعتها الشخصية وإلا فلماذا لا تبني دورًا للعلم وهي معوزة ليتلقى الأهلون فيها الفوائد ثم ولماذا لا يعهد بالمراتب ذات الأهمية إلى قوم وطنيين يديرون شئونها، أليس لأن إنجلترا تخاف بالأولى تقدّمنا بالمعارف وبالثانية تملكنا زمام الأعمال وإدارتها حسبما تقتضيه المصلحة الوطنية، فنجيب على هاتين المسألتين أن الأولى ضرورية ولا شك أن السير افلن بارنج ناظر إلى ذلك بعين الأهمية إنما لا يمكن التوفق إليه فجأة، أما الثانية فنقول إنه كان من الواجب تقليد الأمور الجليلة رجالاً وطنيين على أن الإنجليز غير مسئولين في ذلك بل المصريون أنفسهم ما زال الكبار منهم لا ينظرون إلى ذويهم ويرقون من كان أهلاً للترقية ولا يسع الإنجليز فعل ذلك وهم أغراب عن البلاد لا يعرفون أي الأهلين أحق بالوظائف وأولى.

* كتب إلينا من ڤيينا أن صدور مجلتنا ضياء الخافقين كان في حين انتظار جريدة تقوم بهذه الخطّة، وقد قال المكاتب إن ما ذكر فيها من المقالات السياسية قد أهاج خواطر أرباب السياسة هناك وعجبوا بها ولا عجب فإن أهل النمسا من الألى ينظرون إلى الحوادث السياسية من حيث هي وكثيرو التزلف إلى المسائل الشرقية يودون سبرها لمعرفة غثها من سمينها، ويرجون للشرق الحرية والفلاح فنتقبل شكر حضرة صاحب الرسالة عاقدين النيّة على تتبع خطتنا التي اختططناها من البحث في صحة الحوادث ونشرها وإبداء ما نعرفه نافعًا للشرق غير مراعين مصلحة خاصة.

* كثرت مظنات الجرائد وتنوّعت أفكارها في تأخر الفرمان السلطاني الآذن بتسمية صاحب السمو عبّاس باشا خديويا على مصر على أنه صدر بعد تلك الفترة وقطعت جهينة قول كل خطيب. أمّا ما دعا إلى تلك العقبة فلم يكن ناتجًا إلاّ عمّا يبين لأرباب السياسة من وراء حجاب الغيب والظنون من الأوهام والتخيلات التي يعدونها ممكنة بل قريبة الوقوع وإن لم يكن شيء من ذلك. ولا شك أن ما دعا

جلالة السلطان إلى التردد كان إمّا من هذا القبيل وإما صدر عن مشورة بعض ذوي الآراء العوجاء، على أن العهد بجلالته أنه ذو أذن لا تصغي إلى ما كان منه نفع للبلاد والعباد ودليل ذلك ترقي البلاد العثمانية في زمن خلافته إلى درجة لم تكن فيها من قبل مع ما يلوح من المصاعب التي هي عقبة في وجه الفلاح.

* ذكرنا في العدد الأول من المجلة تشكيكنا في صدق ما ينسب إلى الأتراك من الظلم والقساوة في حق الأرمن، ونزيد القراء الآن أن كل ما ذكر من هذا القبيل إنما كان اختلاقًا وإن تكن الجرائد التي ذكرته استندت في ما كتبت إلى قول مكاتبين ادعوا أنهم شهدوا كل ذلك بأعينهم، فيالله من ذوي الكذب الذين بأخبارهم هذه يفرقون بين المسيحيين والمسلمين وربّما أدت الأمور إلى وقوع مثل هذه الحوادث على مرّ الأيام على الضغناء وتمكن ذات البين.

* كثيرًا ما أشير إلى أن الحوادث الأجنبية عمومًا ما يتعلق منها بالشرق خصوصًا لما قد أغمض الإنجليزي عنه عين الحث مع ما هي عليه من الأهمية، ولا غرو إذا كانت المسائل الداخلية هي التي شغل بها قلبه وأمدت إليها أبحاثه، فهي حيثما انقلب نصب عينيه وكيفما توجه عثر بها أو بنتائجها إلا أنه من أكبر العار على الأمة إذا أغضى عن الأحوال الخارجية وحجب مجراها عن قوم لا سبيل لهم إلى معرفتها إلا إذا لقنوها ممن يدأبون في إدارتها ويبحثون في دورانها.

* ولما كانت بريطانيا من الدول الفاتحة التي امتدت صولتها وأحكامها إلى أكناف المعمورة، كان من الواجب إعطاء هذا المقام حقه وإيقاف كل من يهمه معرفة ذلك على ما يتعلق به من الأمور والخطوب. أما السبب في تغافل عامة الأمة عن الحوادث الأجنبية فليس بناتج عن جهل منهم أو عدم ميل إلى استطلاع أخبار تلك الديار التي ناخت لهم وآختهم، بل هو نتيجة سكوت لزمه ذوو الأمر والشأن في أمور هكذا مؤثرين الوقوف في المنابر والتشدق بالآراء التي لا طائل تحتها ولا منفعة وراءها فيما لو قوبلت بالصالح الناجم عن المسائل الخارجية التي قلما يذكرها ذاكر وما ذكر منها كان نزرا قليلاً وغايته مخصوصة في أماكن ليست من الأهمية إلا على الثانوي منها.

فهل ياترى في هذه الحال ما يكتفي به والشئون في كل يوم تختلف حسبما تقتضيه الأحوال الحاكمة؟! فهلا من واجبات كل وطني أن ينظر في هذه الأمور ما دامت الملايين من الذهب تصرف في كل عام على الجنود البرية والبحرية والنواب الذين يمثلون الدولة في أطباق المستعمرات وكلّ منا شريك مساهم في دفع هذه الأموال الغزيرة. إنه وحرمة الحق لمن أكبر الواجبات أن ننظر إلى هذه الحوادث بعين الناقد البصير غير مكتفين بما ينقله البرق من يوم إلى آخر من الحوادث العاجلة بل يقتضي البحث في مبادئ تلك الحوادث وكيف صارت إلى ما هي عليه وإلى ماذا يؤول أمرها.

* ها بلاد فارس قد اضطربت اضطرابًا لا مزيد عليه قام علماؤها على سلطانها وأوقدت نار الحقد على الحكومة وانتصب دعاة الدين فيها يطالبون بحقوقهم ونحن هنا لم ننظر إلى هذه الأمور إلا بعين التغاضي وقد شغلنا بحوادث خير منها عدم سماعها وإغفالها، ولا يظن رجال سياستنا أن مسألة العجم ليست ذات شأن فإن في نقض معاهدة التنباك خسارة على المساهمين في شركته وفي حلّ المعاهدة حلّ عروة من العرى المثبطة لصولة إنجلترا في الشرق. كلّ يعلم أن ظاهر هذه المسألة هو دخول شاه العجم في معاهدة مؤداها حصر تجارة التنباك في أيدي شركة محتكرة فخالف ذلك رجال الدين في بلاده وألجأوه بالتهويل والتهديد إلى نقض تلك المعاهدة ولا يخفى ما في باطن هذه العملة من غلّ يد الأجانب وتقهقر صوالحهم، فهلا يا ترى عرف رجال الحكومة قبل الدخول في هذه المعاهدة ما ينجم عنها وهي لم تكن سرية ولم يكن أساسها الرشوة بل كان للسياسة فيها يد قوية؟! ومن المعلوم ما لروسيا من الأغراض في بلاد فارس وكلها أعين شاخصة ساعية وراء واسطة للدخول في تلك البلاد، وعندما تبين لها أن الشاه في حاجة إلى الدراهم عرضت عليه قرضًا تمدّه به فتدخلت حينئذ إنجلترا ووعدته بسدّ احتياجه داعية إياه إلى التنحي عن روسيا على أنه لم يكن من الواجب التغافل إلى حد وقوع الخلل؛ لأن قطع سبب العلة خير من مداواتها وإن ثبت شفاؤها وها قد أصبح الشرق ينظر إلينا شذرا وكل يود الوقوف على ما يكون من حركاتنا هناك ومن الواجب التيقن أنه كل ما

قويت شوكة سفير إنجلترا لدى جلالة الشاه تمكنت شوكتنا في الهند وتوطدت دعائمها وفيما مضى أكبر دليل وأصدق رشيد.

* لا يمضي عام إلا ونسمع بمؤلف جديد لأحد السيّاح يقص فيه ما عرض له وما وقع تحت نظره أثناء مروره في البلاد التي صوب إليها أقدامه وقد تقرر لدى كل فرد من أفراد السياح تقريبًا أنه كلما كثرت في كتابة الأخبار الغريبة والادعاءات الكبرى وما أشبه ذلك من ضروب الخوارق، كثر إقبال القوم على كتابه ونتج له نفاق في سوق البيع غير مبال بما ينتج ثمة من الأضرار في حق الروايات صدق فيها أم لم يصدق، ومن الغريب في هذه الكتب توقد قرائح كاتبيها وسرعتهم إلى الحكم في ما يرون والقضاء في كل ما يعن لهم معالجته والبحث فيه.

نقول ذلك ولدينا كتاب حديث وضعه المستر كرزن أحد رجال الحكومة الإنجليزية في الهند جاء فيه على الكلام في بلاد العجم والأعجام وخاض في البحث في الأمور التي هي مدار الشقاق والمصاعب الحالية، وأتى على وصف بلاد فارس وما شهد فيها من الأنهار والجنائن والمدائن وذكر عوائد القوم وأميالهم وطبائعهم، كل ذلك بقلم لا يعرف كللاً يخيل للقارئ لأول وهلة أنه تناهى في الإجادة والوصف إلا أن من وقف على اعترافه تكاتب بجهله اللغة الفارسية وأن مدة إقامته في تلك البلاد لم تتجاوز ستة أشهر لا بد أن يخالجه شيطان التشكيك في صدق جوابه ولا غرو فكثرة التناقض في كتابه برهان ضعفه في آرائه لأن من كانت هذه ذخرته من العلم لم يأمن العثار، ومما يُرى أنه استند في كثير من رواياته ـ وهي عادة أكثر السياح ـ إلى ما تناقلته الألسن أو ذكره من سبقه من ذوي التجوال أو عنَّ له عفوا أثناء سيل القريحة وفيض الجوارح بالانفعالات الصادرة عن رؤى جنات فارس وأنهارها.

* * *

خلاصة تاريخ القرن التاسع عشر

(تابع ما قبله وجه ٥٦)

١٨٠٤ ـ ١٨٠٦

وكان منتهى عام ١٨٠٣ على إنجلترا زمن اضطراب وقلق إذ كان وصل أهلها خبر حشد الجنود الفرنسية في پولونيا غاية غزو إنجلترا فأعملوا الفكرة في درء الشر ورفع البلاء، ودام الحال مدة عامين متواليين إلى أن أصاب العمارة الفرنسية ما شتت قوتها وفرّق مجتمعها فرأى حينئذ ناپوليون قصوره عن نيل مراده فوجه أبصاره إلى غير غزوات هي خير لهُ وأفيد لمطامعه وفي بحر السنة ١٨٠٤ توجهت أنظار الإنجليز إلى إهلاك الأسطول الفرنسي الذي كان وقتئذ في بولونيا فأنبتت لهم فكرتهم بعد بحث وجدال طويلين استعمال تلك الآلة الخرابة، وهي مبدأ التورپيل المشهور مبنية على شكل قارب طولها عشرون قدمًا وحشوها البارود معززة بالكلاليب من جهاتها حتى إذا قاربت مركبًا علقت به الكلاليب وانفجرت القنابل تشقه وتدكه دكًا وسار الأسطول الإنجليزي في بدء شهر تشرين الأول في جملة من هذه القذافات وعدد من السفن كبير معقود لواؤه للورد كيث، فلما قارب الأسطول الفرنسي تمازحت السفن بالسفن، ولجأ الإنجليز إلى ما أعدوه من آلات التخريب، إلا أنها لم تأت بالرغوب بل ذهبت أدراج الريح مشتّتة الشمل، فكان ذلك موجب لكف إنجلترا عن مصادمة فرنسا حينئذ، وبقيت العمارة الفرنسية مقيمة في بولونيا إلى أن عقد ناپوليون النية على منازلة النمسا وروسيا فتفرق شمل تلك السفن حالتئذ.

وكانت إسبانيا إبّان ذاك الوقت لا تبدي حراكًا حتى سوّلت لها النفس مؤاخاة فرنسا ضد إنجلترا فأخذت تمدّها بالدرهم وسيرت قسمًا من سفنها إلى مياه فرول

لتستقبل الأموال الواردة للفرنسيين من أمريكا فتدافع عنها؛ فأجاش ذلك غضب إنجلترا وشيعت للحال أسطولاً مؤلفًا من سبعة وعشرين مركبًا معقودة اللواء للبطل نلسن وضرب عمارتي فرنسا وإسبانيا وكانتا مؤلفتين من أربعين سفينة فهَدَّم أكثرها وَربح موقعة ترافلغار إلاّ أنه أصيب برصاصة فسقط قتيلاً والنصر والظفر يحفان به وكانت عاقبة هذه النازلة مؤدّية إلى انكفاف نابوليون عن غزو إنجلترا إذ فقد قسمًا كبيراً من سفنه وهكذا أصبحت إنجلترا ذات شوكة ومنزلة في عيني من دانت له رقاب الغرب قاطبة واهتزّ لصولته العالم أجمع.

وفي تلك السنة وقع شقاق ونزاع في داخلية إنجلترا السياسية إذ مات كبير ساستها حينئذ ولما استقرت الرئاسة بالسياسي پت استُشفَّ من خلال أعماله قوة وعزم ودراية في مهام السياسة وخصوصًا في المسألة الهندية وضمّ أيرلندا وإنجلترا معًا ضما نهائيا وكان معظم غايته الإصلاح في مجلس الأمّة وإبطال النخاسة (تجارة الرقيق) مراعيًا في كل ذلك جانب الاعتدال.

وفي عام ١٨٠٦ وقع النزاع بين الولايات المتحدة وإنجلترا بدعوى أنّ تلك تعدَّت الشرائط المبرَمة بإرسالها سفنها إلى شواطئ الدولة المعادية إنجلترا فأقامت هذه الأرصاد وأخذت تقبض على كل بحري إنجليزي في مركب أمريكي وزادت بأن أخذت تفتّش كلّ مركب معاملة إيّاه معاملة عدوّ لها فأحنق ذلك الولايات المتّحدة ووقع النزاع بين الدولتين فَوُلِّجَ بعد الشحناء مندوبون من قبل الطرفين لقطع النزاع وحسم الشقاق، فبعد اتفاق المندوبين معًا أبت الولايات المتحدة الخضوع لما قرَّ الرأي عليه وظلَّ الخرق غير ملتئم بين الدولتين، وفي نفس السّنة استولت إنجلترا عنوةً على رأس الرجاء الصالح وبيانوزيرس، فَسُرَّ الإنجليز لذلك إلاّ أنّه ما طال الأمر حتى أقهرت إنجلترا على ترك هذين المحلين ومما تخلق بالذكر أيضًا منازلة الإنجليز الفرنسيين في كلبرة بناءً على رجاء ملكة نابلس وتبديل شملهم مع صغر قوة الإنجليز وقلة عددهم لقاء عدد هؤلاء.

وكان نابوليون إذ ذاك يزداد قوّة ومجداً فسولت له نفسه الخروج من حيّز الجمهورية

إلى ما هو أعلى مركزًا ومقامًا وواطأه على ذلك رجال حزبه، إلاّ أنه لم يكن موقنا بالنجاح فتجسس الأمر بإشاعة بغيته، فلما لقي أن لا معارض له وأن كثيرين غايتهم من الدنيا رضاه عمد إلى إنفاذ أمنيته وبدأ بإخفاض جناح من خاف معاكستهم له، فأمر بشنق الدوك دنكيان (١٥ من آذار ١٨٠٤) لأنه كان ذا صولة ومقام نسبي ونودي بناپوليون بعدئذ إمبراطورًا وقد توجَّه بيوس السابع في كنيسة نوتردام في ثاني كانون الأول لذاك العام وصوّت القوم يدعون له بالظفر وطول البقاء.

وغزا ناپوليون هانوڤر بعد رضائه في الإغضاء عن معاهدة أميان ففتحها وتنازل عنها بعدئذ إلى بروسيا، ولما كان ذا فطنة متوقدة وعلم في دروب السياسة غريب رأى أنه لا بد له يومًا ما من مقابلة دول أوروپا الثلاث، فأعمل الفكرة فأنتجت له مراضاة بروسيا حتى يتم له فتح النمسا، وأخذ يملّق روسيا ويعيدها بالحسنى ليحفظها بعيدة إلى أن يتسنى له منازلتها بالجنود التي يحصل عليها بعد قهر أعدائه، وهكذا وفق بين مقاطعات الرين حتى أفرد النمسا وحيدة وبعد طويل نزال ألجاء إمبراطورها بعد علو منزلته إلى أن يحصر لقبه بالإمبراطور النمساوي لا غير (١٨٠٥)، وكانت أبصار ناپوليون لا تزال متجهة إلى غزو إنجلترا فيما كان يدير مهماته في بولونيا تحركت الحمية في أستراليا للثأر وقامت للحرب، وكانت روسيا قد هاجت بها عامله الحسد من قوته وعلو منزلته، فاتفقت الدولتان على سحقه فلما وصل إليه الخبر علم أن خير الأمر عاجله فعبر نهر الراين وجمع إليه الجنود واندفع الجنرال ناي أكبر قواده حينئذ لمنازلة النمساويين فقهرهم وكان في مقدمتهم القائد ماك مرأسًا على ٢٣ ألفًا فألجئوا إلى التسليم والخضوع لناپوليون (٢٠ ت ١ ـ ١٨٠٥) وظل ناپوليون يعمل في النمساويين إلى أن أهلك رجالهم وسحق قوّتهم ودوّخ مدنهم وبعد كسبه موقعة اوسترلتز وإنهاء الأمر نودي بالسلام وحصلت حينئذ معاهدة پرسبرج فَسنَّ فيها من الشرائط على النمسا ما شاء فكانت من أثقل الأحمال عليها، ودامت جنوده مثابرة في الظفر إلى أن استولى على ارمستاد (١٤ ت ١) وبعد مضي ثلاثة عشر يومًا دخل برلين فلم يرض بإبرام الصلح إلا على أظلم نمط فالتجأ ملك بروسيا إلى الفرار ومثابرة الحرب.

وبعد إخلاء الفرنسيين مصر وكَّلَ أمرها إلى محمد خسروق باشا وقد اضّطر هذا إلى الهرب بعد تخلي الإنجليز عنه بتالي هيجان وقع في الجنود لتأخر رواتبها، فانقسم أهل البلاد شطرين وقامت بينهم القيامة إلى أن تولى منصب الإدارة محمد علي وهو ارننؤوطي الاتمل سنأتي على ذكر قسم من سيرته مفصلاً إن شاء الله. وقد نودي به باشا عام ١٨٠٦ بعد أن لقي من المماليك شديد العناء والمقاومة إلاّ أنه قهرهم رغمًا عن مساعرة إنجلترا لهم وبقي زمام الإدارة في يده حوالي أربعين سنة وقد تولى منصبه من بعده رجال أسرته ولا يزالون المالكين إلى أيامنا هذه[١].

ومما يخلق بالذكر من حوادث ١٨٠٥ قيام الأمريكان لكبح جماح القرصان الإيطاليين الذين كانوا قد عاثوا في مياه البحر المتوسط فقهروهم واقتفى أثرهم في هذه الخطة الحسنة رجال أوروبا فقطعوا دابرهم وصفا البحر للعابرين فيه ذهابًا وإيابًا في أمن وطمأنينة.

وفي خلال المدة التي كرّت بين ١٨٠٢ و ١٨٠٦ استولت روسيا على قسم من أراضي فارس وساعد أسطولها مصطفى خان على دفع الجنود العثمانية عنه ودخل جنود روسيا أنزلي متقدمين إلى الرشت فدفعهم عنها قوم من غيلان وكانت أعمال إنجلترا سائرة على قدم النجاح في الهند بعد انقضاء موقعة مهراتا، إلاّ أن هلكار أحد أمراء تلك المحلّة طربت نفسه إلى الهيجان فنازل جيوش الإنجليز فرأت منه قوة وبأسًا وبينما كان متقهقراً على عقبه خاسئًا انضمّ إليه أحد الكبار في طريقه وقاوموا صدمات الجنود الإنجليزية أشدّ مقاومة إلى أن رأى حليفه أن لا خير في الوثوق به فسلم لإنجلترا متطوعًا وما فتئ هلكار يخاصمهم إلى أن عقد بينهم وبينه الصلح في ٢٣ من تشرين أول ١٨٠٥ بعد أن تنازلوا له عن قسم من الأراضي التي كانوا قد افتتحوها.

(ستأتي البقية).

* * *

---

(١) الكلام هنا أيام كانت أسرة محمد علي في الحكم وقت كتابة هذه المقالة.

كتاب تذكار العالم الإسلامي

شموس الحقائق تشرق على النفوس كافّة ولا تحاكيها إلاّ القرائح الصافية عن أكدار الأهواء. إنَّ العلاَّمة (ميسمر) ذاك الموحّد الكامل قد ألّف في معالم الديانة الإسلامية وشعائر الشريعة المحمدية كتابًا جليلاً بيَّن فيه بفصيح عباراته وبليغ معانيه حكمًا بالغة تبهر بصائر أرباب الوجدان. وتبتهج بها قلوب ذوي العرفان. ويذعن الجاحد بسمو مقامها وحُسن نظامها قسرًا عمّا فُطرت عليه من الجحود والنكران.

وأسهبت الجرائد في الثناء عليه بما يليق به ويحق له. وكانت الجرائد الإسلامية أولى بهذا وأحرى. لأن هذا الموحّد الكامل هو الذي قام وحده أمام الأمم الإفرنجية منذ عهد قديم وهو يدافع عن الديانة الإسلامية بحجج قويمة. ويعرض محاسنها الفائقة وحكمها البالغة على فلاسفة الغرب ببيانات شافية ـ (مسامرات الأستانة على ما أقوله برهان قاطع، وتذكار العالم الإسلامي لدفع ظلمات الشبه نور ساطع).
ولا ريب أن آية الإيمان وسياج القرآن خليفة عصرنا الأعظم سيشكر هذا الفاضل قياما بواجب الحق وقضاء لفريضة الدفاع عن الإسلام وأهله جميعًا. وشكره على الله تعالى.

جمال الدين الحسيني الأفغاني

* * *

سياحت اصمعى

بوبر سياحتنامه در هم ده انكلتره يه وانكليزا اخلاق وعاداتنه دائر تركچه يكى بر سياحتنامه در. اسكى عثمانليلر سياحت ايدرلردى. لكن بر مانوفاتوره دنكى كبى سياحت ايدرلردي. يعنى كورد يكى شيلرى وكزديكى يرلري عود تلرنده وطند اشلرينه بيلدره صزلردى. يكى عثمانليرا ايسه بالعكس سياحتلريني كتاب صورتنده نشر ايدوب وطنداشلريني هر شيدن خبر دار ايديورلر. ايشته بو جمله دن أوله رق بوكچن صوك بهارده عثمانلي ادباسندن ومصر. حكومتي مأمولرندن «اصمعى» افندى سياحت ايچون انكلتره يه كلمشيدي. حتى «برايتون» شهرينه كلد يكى قت بزى دخى زيارت ايلمشيدي. بو ذاتِ محترم بوكره قاهره يه عودتنده حكمل بر انكلتره سياحتنامه يى نشرينه باشلا مش. حتي برنجى جزئنى دخى هديه طرفمه كوندر مشدر. مطالعه ايلدم. طرز تحريري پك سادده وپك عاليدر. عالم مدنيته خدمت ايچون بوكبى قلم صاحبى يكى عثمانليلرك چوغا لمسنى مدنيت نامنه ايسترم كه: انسانلغه دخى خدمت ايدرلر.

چارلس ولس

❊ ❊ ❊

الحقُّ المرُّ

«تابع ما قبله»

فإذا أجابت الإنجليز اليوم من يطلب منها الجلاء وخرجت بعساكرها فما الذي أعددناه لأنفسنا لنحفظ به هذه الحرية التي نلناها، والتي لا تنطبق صفة الإنسانية على الإنسان إلا بها. هل تحفظها لنا أيدي الذين ضرب على أيديهم حتى قبلوها؟ هل تحفظها لنا أيدي الخمسة آلاف عسكري الذين ينقصون من الجيش المصري الآن حتى يبلغ العدد المقرّر في الفرمانات؟ هل يحفظها لنا إنشاء المراكب المزخرفة أو تصليحها متابعة للسرف والتبذير أو إنشاء المراكب الحربية خلافا للفرمانات؟ كلاّ، هل تحفظ لنا ذلك يد الحاكم وإننا نعلم أن ليس من خاصية الحاكم أن يحفظ الحرّية للأهالي ويقودهم إليها وإنما غاية ما يرجى من الحاكم العادل المهذب أن لا يعاكس ولا يعارض في نوال الحرية وربما ساعد عليها؟ وقد أنعمت المقادير علينا والحمد لله بحاكم هو مثال في التهذيب والفضائل الطاهر الذيل نقي اليد من ملك الشوائب، وهذا وإن كان يساعد كثيرا على نوال الحرية لكنه لا يكفي لحفظها إلى آخر الأبد، وحفظ الشيء أصعب من نواله. فلم يبق إلا طريق واحد هو أن يحفظ المصريون حريتهم بأيديهم كما فعلته الأمم الغربية وشرحناه ويشترط لذلك تعميم التهذيب والتعليم وانتشار المبادئ الشريفة وحصول الاتحاد والاتفاق بين الأفراد وائتلاف القلوب وارتباط النفوس بعد طرح الحسد والشقاق وأسباب البغض والتنافر. وهذا الشرط بأجمعه مفقود فينا أو هو ضعيف لا يُعتد به ولا يعتمد عليه الآن. فالواجب إذن على النبهاء والمحررين من المصريين أن لا يلتفتوا إلى غير هذا الطريق وأن يصرفوا همتهم نحو بلوغ هذا المقصد بنشر المقالات الداعية إلى الاتحاد والتآلف وأن ينبهوا أفكار المصريين بكل الوسائل إلى هذه اللذة الجليلة ويذكروهم كيف أن طائفة

قليلة العدد من بينهم تيسر لها أن تسودهم مدة من الزمن وتتقدم عليهم وتدير شئونهم ببركة اتحادها وعدم تنافرها فكان المصريون متيقظين لحسدها نائمين عن بلوغ مرتبتها وسلوك الطريق التي أوصلتها لذلك، مع أن أفرادها ليسوا بأكثر استعدادا منّا ولا أرقى درجة في التهذيب من عموم المصريين.

وإلا فما دام المصريون غافلين عن سلوك هذا الطريق الذي يحفظ لهم حرّيتهم ويضمن لهم دوام الترقي في نظام الهيئة الاجتماعية فليس من مصلحتهم اليوم أن تنجلي العساكر الإنجليزية وهم بهذه الحالة ليعودوا فريسة لمثل الأحوال الماضية.

وصراخهم اليوم لطلب الجلاء لا يفيدهم شيئًا البتة لأن أمر الجلاء معلق على مجرى السياسة العمومية وسياسة الدولة العلية صاحبة الشأن مع الدول وليس ذلك بأيدي المصريين ولا يؤثر كلامهم وطعنهم في الإنجليز بشيء سوى وقوع النفرة والبغضاء بين الفريقين على غير طائل، بل اللازم في هذه الحالة أن ننتظر الحوادث ونلتفت إلى إتمام الإصلاح بإرشاد الإنجليز إلى طرقه باللين والرفق ومعاونتهم عليه. أما إذا كان المقصود من هذا الصياح رفع الإنجليز عما يتوجسه المصريون من دوام احتلالهم لهذه البلاد فهذا ليس بدافع لهم أيضا ولا مؤثر فيهم. وإنما الدواء الوحيد لدينا في كلتا الحالتين أن نكون يدًا واحدةً متحدين متعاونين في كل أمورنا نابذين لسفاسف الأمور التي يتولد منها الحقد والحسد، فإذا تم لنا هذا كان ذلك في يدنا سلاحًا نحفظ به حريتنا إن خرجت الإنجليز وندفع به أطماعها وأغراضها ونكون سدّا أمامها إن حاولت غير ما تجاهر به وأبطنت خلاف ما تظهره ورامت الاستيلاء على هذه البلاد. هذا هو الذي ينبغي علينا الالتفات إليه والنظر نحوه لا أننا نحول جميع أنظارنا نحو حركات الدول التي ليس في يدنا من أمرها شيء. أمّا ما يتفوه به بعض الناس من أن الذي يحفظ ما لدينا من الحرية بعد خروج الإنجليز هو أن تصير مصر مثل دولة البلجيك تحت رعاية الدولة فإنه أمر يفوق معلوماتنا ونلتمس منهم أن يبينوا لنا كيفية حصول ذلك بالتفصيل حتى نقتنع وننضم إلى رأيهم.

بقي ما نشكوه من تقصير الإنجليز في الإصلاح وهو إغفالها وإهمالها للرقية المستعدين منا المقيمين في الزوايا وإغضاؤها عن تعميم المعارف. أما الأمر الأول فليس عليهم فيه كبير لوم؛ لأنه تقدم أن القوم غرباء بيننا لا يعرفون أشخاصنا واستعدادنا وهم محتاجون للإرشاد في ذلك ولم يرشدهم أحد إليه ولم يقدم لهم كشفا ببيان المستعدين منا وليس في قدرتهم أن يستعرضوا الأمة المصرية فرداً فرداً ويمتحنوهم أو يسألوهم عن المستعدين فيهم، ولو حصل ذلك ما اتفق اثنان منا على واحد لما بيننا من التباغض والتحاسد.

[محمد].

* * *

اعتذار

نعتذر إلى حضرات المشتركين والقرّاء الكرام عن تأخير إصدار المجلة في حينها لدواعي اضطرارية لم يكن في اليد دفعها. فما نعهده من كرم أخلاقهم وما أتينا على نشره من المواد الجزيلة الفائدة كل ذلك يشفع لنا لديهم، أما الأجل المضروب لصدور الجريدة من إدارة الطبع فهو الخامس عشر من كل شهر تباعًا.

إعلان

محل كيلبرت وريفنكتن ـ ليمتد

سينت چونس هاوس كليركنويل ـ لندن

إننا نعلن لحضرة قراء جريدة ضياء الخافقين، بأننا نطبع كلّ ما يُراد من الكتب والأوراق في اللغات الشرقية وفي كل لغة في العالم. وإننا نجلب ونرسل إلى أي من شاء حروفًا مصبّة عربية وفارسية وهندية وغير اللغات الشرقية وكافة ما يلزم من آلات الطبع وغيره.

وإننا نطبع في محلنا طبع حَجَر وطبع نَقر ونُجلّد الكتب وغيرها في كل الأنواع ونقوم بما يلزم في كافة أمور الطبع وما أشبه ذلك.

وإن محلنا من المتشارطيّ مع سكك الحديد في كل اللوازم من هذا الباب.

والأسعار متهاودة، فكلٌّ من يرغب أن يشرفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه.

ورامت الاستيلاء على هذه البلاد . هذا هو الذى ينبغى علينا الالتفات اليه والنظر نحوه لا اننا نحول جميع انظارنا نحو حركات الدول التى ليس فى يدنا من امرها شيء . اما ما يتفوه به بعض الناس من ان الذى يحفظ ما لدينا من الحرية بعد خروج الانجليز هو ان تصير مصر مثل دولة البلجيك تحت رعاية الدول فانه امر يفوق معلوماتنا ونلتمس منهم ان يبينوا لنا كيفية حصول ذلك بالتفصيل حتى نقتنع وننضم الى رايهم *

بقي ما نشكوه من تقصير الانجليز فى الاصلاح وهو اغفا لها واهمالها لترقية المستعدين منا المقيمين في الزوايا واغفا رها عن تعميم المعارف . اما الامر الاول فليس عليهم فيه كبير لوم لانه تقدم ان القوم غرباً بيننا لا يعرفون اشخاصنا واستعدادنا وهم محتاجون للارشاد فى ذلك ولم يرشدهم احد اليه ولم يقدم لهم كشفا ببيان المستعدين منا وليس فى قدرتهم ان يستعرضوا الامة المصرية فردا فردا ويمتحنوهم او يسألوهم عن المستعدين فيهم . ولو حصل ذلك ما اتفق اثنان منا على واحد لما بيننا من التباغض والتحاسد .

[محمد]



اعتذار

نعتذر الى حضرات المشتركين والقراء الكرام عن تاخير اصدار المجلة في حينها لدواعي اضطرارية لم يكن في اليد دفعها فما لغهدة من كرم اخلاقهم وما اتينا على نشره من المواد الجزيلة الفائدة كل ذلك يشفع لنا لديهم اما الأجل المضروب لصدور الجريدة من ادارة الطبع فهو الخامس عشر من كل شهر تباعاً *





آخر صفحه لآخر عدد من المجله

الفهـــارس

الآيات، الأعلام، الأماكن

فهرس الآيات

الصفحة

فهرس الأعلام

* * *

فهرس الأماكن

رقم الإيداع ٧٠٥٥ / ٢٠٠٢

الآثار الكاملة

للسيد جمال الدين الحسيني
ـ الأفغاني ـ

دراسة وتحقيق وإعداد وتقديم :

سيد هادي خسروشاهي

١ ـ العروة الوثقى	بالاشتراك مع الشيخ محمد عبده
٢ ـ رسائل في الفلسفة والعرفان	بالاشتراك مع الشيخ محمد عبده
٣ـ الرسائل والمقالات	بالاشتراك مع الشيخ محمد عبده
٤ ـ ضياء الخافقين	بالاشتراك مع آخرين
٥ ـ تاريخ إيران وتاريخ الأفغان	
٦ ـ الرسائل والوثائق (العربي والفارسي)	
٧ ـ رسائل ومقالات (بالفارسية)	
٨ ـ خاطرات ـ آراء وأفكار ـ	تقرير : محمد باشا المخزومي
٩ ـ التعليقات على شرح العقائد العضدية	بالاشتراك مع الشيخ محمد عبده
١٠ ـ المستدركات (رسائل ومقالات لم تنشر حتى اليوم)	